

سلام اللعالمین  
نورفاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال  
www.noorfatemah.org

# امام علی (ع) صدای عدالت انسانیت

جرج جرداق

مترجم: سیدهادی خسروشاهی

## یادداشت مترجم

مؤلف محترم، بخشی از این کتاب را که موضوع آن مقایسه بین اصول و مبادی امام علی علیه السلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر است، در آخر جلد دوم (متن عربی) و بقیه آن را در اول جلد سوم ذکر کرده بود و چون توضیحات و پاورقیهای ما در جلد دوم (فارسی) بالغ بر ۸۰ صفحه شد، ترجیح دادیم که مجموع مباحث مربوط به «علی علیه السلام و اعلامیه حقوق بشر» در جلد جداگانه ای منتشر شود که اکنون تقدیم خوانندگان محترم می شود.

نخست قصد داشتیم که بحث تطبیقی جامعی را در پایان این کتاب، درباره چگونگی مواد اعلامیه حقوق بشر و اصول اسلامی عنوان کنیم و انتقادهای لازم را در ضمن آن بنویسیم. ولی پس از چاپ کتاب، معلوم شد که اضافه مطالب در این زمینه، حداقل صد صفحه بر تعداد صفحات کتاب می افزاید و این امر موجب قطور شدن کتاب و افزایش قیمت می شود و روی این حساب از اضافه توضیحات خود بر آخر کتاب، خودداری کردیم.

اکنون که «علی علیه السلام و اعلامیه حقوق بشر» منتشر می شود، ضروری است توضیح دهیم که مؤلف محترم، مطالب خود را در این زمینه، بدون هیچگونه علامت و نشانه مشخص کننده ای، از قبیل: شماره و ستاره و غیره، به هم وصل کرده بود! ولی ما در ترجمه فارسی، برای مراعات اصول چاپ جدید، عناوین کوتاه، یا شماره های ویژه ای برای جدا ساختن موضوعات گوناگون، انتخاب کردیم که هم بر زیبایی چاپ کتاب کمک می کند و هم موضوعات مختلف را از هم جدا می سازد و هم اینکه خواننده را خسته نمی کند! ولی متأسفانه با همه کوششی که بعمل آمد، باز اغلاطی چند بچشم می خورد که تعدادی از آنها را در غلطنامه ذکر کردیم و بی شک اشتباهات کوچک دیگر چاپی را خود خوانندگان محترم در موقع مطالعه اصلاح خواهند کرد.

برای بار دیگر، ضمن تشکر از مراحم دوستان، که مرا به ادامه این کار تشویق می کنند، و ضمن ابراز قدردانی از ناشر محترم که در این راه متحمل ناراحتیها و مشکلاتی شده است، از افراد صاحب نظر تقاضا دارم که انتقادهای و نظریات اصلاحی خود را در مورد این کتاب، برای حقیر ارسال دارند تا در جلدهای آینده و چاپهای بعدی این کتاب، از هرگونه لغزشی در امان باشیم.

سیدهادی خسروشاهی

قم، رمضان المبارک ۱۳۸۶ هـ.ق.

## وحدت و هماهنگی در شخصیت امام علی (علیه السلام)

\* اساس انگیزش و پایه جوشش نظریات و تعلیمات وی، اساس و پایه واحدی است که خشم یا خوشنودی بر آن چیره نمی شود و صلح یا جنگ آن را متزلزل نمی سازد و نوید یا تهدید، شکل آن را تغییر نمی دهد...

\* گفتارها و کردارهایش نیز یکسان و بی هرگونه تضاد و تناقض بود، بلکه از سرچشمه واحدی می جوشید، چنانکه آنها از دل زمین می جوشد و طعم و مزه آن در شب و روز تغییر نمی کند.

\* گفتارها و کردارهایش، یکسان و تفکیک ناپذیر بود و همیشه، بخشی از آن را، بخش دیگری تفسیر می کرد و توضیح می داد.

موضوع ما در بحث آینده، مقایسه بین مواد و پایه های همگانی حقوق طبیعی انسان (که در اصول انقلاب کبیر فرانسه عنوان شده است) با مواد و پایه های مشابهی است که در تعلیمات علی بن ابیطالب علیه السلام وجود دارد. و سپس نظر کوتاهی است به موارد اختلاف بین این تعلیمات و آن موارد، که ناشی از اختلاف زمان و مکان و شرایط و امکانات و انگیزه ها و نیازمندیها و یا عواملی از این قبیل است. و همچنین مقارنه، بین آن فروع و مسائلی که در اصول انقلاب بزرگ آمده با موارد همانندی است که در تعالیم علی بن ابیطالب علیه السلام وجود دارد ... و همچنین نشان دادن موارد و چگونگی و علل این اختلاف است... و باز مقارنه، بین افکار و مفاهیمی است که ادبای اروپا، قبل از انقلاب و در خلال آن، با آن روبرو بودند با همانگونه نظریات و مفاهیمی که در دوران علی بن ابیطالب علیه السلام وجود داشت.

مدرک و دلیل عمده ما در این تطبیق و مقایسه، پیدا کردن یک جمله یا یک عبارت از امام علی بن ابیطالب علیه السلام نیست، که بطور صریح یا با اشاره به یکی از عبارات و مواد هفده گانه اعلامیه حقوق بشر فرانسه (که محصول کوشش مشترک انسانیت در خلال همه قرون و اعصار تاریخ است) وفق می دهد. زیرا که اینگونه دلایل در بسیاری از موارد، پوچ و بی فایده است و ما کمی بیشتر به اینگونه دلیل و استدلال اشاره کردیم و کارهای هواداران آن را تقبیح نمودیم.

دلیل و مدرک ما، وحدت و هماهنگی تام و کاملی است که در شخصیت امام علی بن ابیطالب علیه السلام آن را می بینیم؛ هماهنگی و وحدتی که امام را یک اندیشمند بزرگ دارای اصول و مبانی به هم پیوسته و راه و روش روشن و منظم ساخته است. امام علی علیه السلام با اینکه در قانون و برنامه کلی خود مانند اعلامیه حقوق بشر فرانسه! یا اعلامیه بین المللی و اعلامیه ها و قوانین جدید دیگر، به شماره گذاری و ترتیب مواد نپرداخته است، ولی اگر ما مختصر کوششی بکار ببریم می توانیم همین ترتیب و درجه بندی مواد را نیز در قانون امام بیابیم و بدست آوریم. علاوه بر این، باید اشاره کرد که ما در عهدنامه مالک اشتر و یا عهدنامه های دیگر امام، ترتیب و درجه بندی ضمنی را می توانیم پیدا کنیم. و در هر صورت باید گفت که این روش شماره گذاری و ترتیب مواد در زمان علی بن ابیطالب علیه السلام و در آن محیط، مرسوم نبود؛ و این روش، پس از ترجمه فرهنگ یونان به عربی، در عصر عباسیان، در جهان عرب شناخته شد.

این وحدت و هماهنگی در شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام، در هر روش و هر نقطه و هر گوشه و هر کجای نهج البلاغه که بنگرید، آشکار و پرتوافکن است. و از همینجا است که می بینیم آن فکر اساسی و بنیادی ای که امام پیمان نامه خود را با این والی بر

روی آن، پایه گذاری می کند، همان فکر اساسی ای است که پیمان و عهدنامه خود را با هر والی و فرماندار دیگری بر روی آن پی ریزی می نمایند، که نه در ریشه های عمومی و نه در فروع و جزئیات ناشی از آنها، هیچگونه تناقض و تعارضی بین دو عهدنامه بچشم نمی خورد.

و همچنین، همین فکر و اندیشه اساسی است که امام پیش از آنکه بوسیله انقلابیون به خلافت برسد، دیروز خطبه و گفتارش را بر پایه آن می نهاد و امروز هم که خلیفه شده است، خطبه و گفتارش را بر آن متکی می سازد و فردا هم در حالت صلح، خطبه اش را بر آن استوار خواهد ساخت و پس فردا، در جنگ جمل که دشمنانش کشتار را وسیله قرار داده اند و پسین فردا در جنگ صفین که گروه اشراف و باند تبهکاران نادان بر ضد وی همکاری می کنند و بعد از آن در جنگ نهروان، و پس از نهروان در ساعت شهادتش، خطبه و سخنانش را بر آن اساس پی ریزی خواهد کرد.

این وحدت و هماهنگی در شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام همچنین در این طرز تفکر اساسی روشن و آشکار است که با آن اندیشه و طرز فکر، با دوست و دشمن، با نزدیک و دور، با هم‌رزم و یا جنگنده بر ضد وی، بطور یکسان روبرو می شد. هیچ نزدیک و خویشی، هیچ دوستی و هیچ حزبی او را در مسیر تبدیل و تغییر این اندیشه قرار نمی داد و هیچگونه دوری و دشمنی و عداوتی، او را از این فکر دور نمی ساخت؛ و در واقع، اساس انگیزش و پایه جوشش نظریات و تعلیمات وی، اساس و پایه واحدی است که خشم یا خشنودی بر آن چیره نمی شود و صلح یا جنگ آن را متزلزل نمی سازد و نوید یا تهدید، شکل آن را تغییر نمی دهد.

این وحدت و هماهنگی در شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام، در این بهم آمیختگی مطلق در بین تعلیمات و عهدنامه ها و خطبه ها و سفارشها و وصیتهای وی و بین روش او با خویشستن و مردم، واضح و هویدا است.

من بر این جمله می افزایم و می گویم: علی بن ابیطالب علیه السلام، تعلیمات و دستورات خود را، خود بخاطر آن اجرا نمی کرد که سرمشق دیگران شود، چنانکه اکثریت رهبران برنامه ها و تعالیم اجتماعی اینچنین می کنند؛ بلکه روش او در این زمینه، ساده تر، عمیقتر و والاتر از این حرفها بود.

او فکر و برنامه خود را، پیش از آنکه بمثابه فکر و طرحی در قالب الفاظ و عبارات عیان سازد، با دل و جان، با زندگی و خون خود، بوجود می آورد و زنده نگه می داشت، و از همینجا بود که افکار و تعلیمات وی آنچنان طبیعی و صاف از راه و روش، حیات و زندگی وی بوجود می آمد که کوچکترین تصنع و ساختگی بودن در آن راه نداشت، و هیچگونه تکلف و خود واداشتن بر یک کار غیر عادی در آن بچشم نمی خورد؛ و همین واقعیت و حقیقت امام، عامل اصلی دوری خشکی و جمود از تعلیمات و برنامه های علی بن ابیطالب علیه السلام است و بر آنها چنان شور و حرارت می بخشد که گویا پند پدر به پسر، یا راز و نیاز انسان با خویشستن است. و اینها تنها از آثار و پدیده های اندیشه نیست، بلکه در ایجاد آنها، عقل و اندیشه و عاطفه و مهر سوزان با هم همکاری داشته اند. و این فقط نمونه ای از نشانه ها و خصوصیات علی بن ابیطالب علیه السلام است!

ما در اینجا نیازمند آوردن دلیل بر وجود این وحدت و هماهنگی مطلق در بین همه تعلیمات علی بن ابیطالب علیه السلام از یک طرف و آن تعلیمات و روش امام، از طرف دیگر نیستیم، چرا که در همه فصول و بخشهای گذشته و آینده این کتاب، هزار و یک دلیل و برهان بر

آن وجود دارد. اکنون توجه کنید و ببینید علی بن ابیطالب علیه السلام، معاویه بن ابوسفیان را چگونه مخاطب قرار داده و می گوید: «... و اما اینکه تو فرمانداری شام را از من خواسته ای؟ ... من چیزی را که دیروز به تو ندادم، امروز هم به تو نخواهم بخشید... و اما درباره برابری ما در بیم و امید باید گفت: تو در شک و گمان، کوشا تر و پابرجا تر از من در یقین و ایمان نیستی».

چرا علی علیه السلام دیروز فرمانداری شام را به معاویه نداد؟ به دلیل آن که معاویه در نظر علی: «از اهل نیرنگ و حيله، از صاحبان ظلم و ستم، از رشوه خواران و نیرنگبازان تبهکاری است که اموال توده مردم را به رشوه می دهند، و از کسانی است که حق را پایمال ساخته و باطل را انتخاب کرده اند و اگر بر مردم حکومت کنند، خشم و تفرخ را آشکار می سازند و با زور و قلدری بر آنها مسلط می شوند و فساد و تبهکاری را در روی زمین توسعه می دهند»<sup>۲</sup>. و به دلیل آنکه فرماندار و حاکم، از نظر علی علیه السلام و در حکومت وی، باید نیرنگ بکار نبرد. و به فساد و تباهی آلوده نشود و ظلم و ستم نکند و به رشوه نپردازد. حاکم باید بداند و درک کند که اموال و دارایی همگانی طعمه و رزق خاص او نیست بلکه متعلق به همه افراد ملت است و علاوه بر اینها، علی دوست نمی دارد که فرمانداران و همچنین دیگران با خشم و غضب، فخر و مباهات و زور و قلدری فساد و تباهی در روی زمین آلوده شوند. بخاطر همه اینها است که علی علیه السلام، دیروز فرمانداری شام را به معاویه نداد و حجاز و یمن را به امثال او نبخشید! ولی باید پرسید که چرا علی بن ابیطالب علیه السلام، امروز هم شام را به معاویه نمی بخشد، در صورتیکه او با سربازان و لشگریان و بزرگان و اشراف و اوباشی که به دور خود جمع کرده است و با اسلحه و ثروتی که در اختیار دارد، بمثابة یک خطر جدی بر ضد وی درآمده است؟

اگر یک رهبر سیاسی غیر از علی علیه السلام، بجای وی بود، تغییر روش می داد و بر زشتیها و تبهکاریهای معاویه قلم عفو و بخشش می کشید و او را به خود نزدیک می ساخت و فرمانداری شام را به او می داد و دوستی وی را در راه رهبری و حکومت خود بدست می آورد.

پاسخ این پرسش بسیار ساده و روشن است و آن اینکه: علی علیه السلام دیروز از این بخشش به معاویه، بخاطر اصول و اساس و طرز فکر ویژه ای خودداری کرد و امروز هم بخاطر همان اصول و همان اساس و اندیشه، از دادن فرمانداری شام به معاویه خودداری می کند؛ چرا که از نظر علی علیه السلام: «حق را هیچ چیز تغییر نمی دهد»، و این یک مسئله یقینی و قطعی است، و بی شک هیچکس در راه حق و یقین پابرجا تر از علی بن ابیطالب علیه السلام نیست؛ زیرا او می گوید: «اگر مردم بر دور من جمع شوند، باعث افتخار من نخواهد شد و اگر از من جدا شوند موجب هراس و ترس من نخواهد شد و مرگ در راه حق و برای حق، بر من ناگوار نیست» و «خواب توأم با ایمان و یقین بهتر از نماز توأم با شک و تردید است»<sup>۳</sup> و «اگر یقین پیدا کردید، اقدام کنید». و همین علی بن ابیطالب علیه السلام است که منافق و متجاوز را چنین توصیف می کند: «گمان وطن بر او چیره است و هیچوقت آنچه که بر آن ایمان آورد، بر او غلبه نمی کند».

چنین وحدت و هماهنگی ای را در شخصیت علی علیه السلام به هر کجا که بنگریم می یابیم. زیرا که اگر او تو را برای کسب معرفت و فرهنگ ترغیب کند، خود را در قبال تو بمثابة پدری می داند که در برابر فرزندی قرار گرفته و می خواهد او را بر آن راه و مزایای آن وادار سازد، و یا چنان با تو رفتار کند که گویی انسان با خویشتن معامله می کند، و از همینجا است که شکل پند و اندرز از توصیه ها و نصایح او کنار می رود تا با مثل و تاریخ، میدان را برای آموزش و پرورش باز بگذارد.

او اگر تو را برای کسب معرفت تشویق می کند، برای آن است که تو انسانی هستی، که وجه امتیاز تو با حیوانات در آن است که امکان شناخت و معرفت را داری، و این صفت تو باعث می شود که علی بن ابیطالب علیه السلام، در ارکان وجود تو، غریزه میل به معرفت و کشف مجهولات را بیدار سازد، و از تو بخواهد که این غریزه را از آلودگیها دور سازی و تقویت کنی و همیشه در یک شوق دائمی نسبت به طلب علم و دانش، بسربری.

در نزد امام علی علیه السلام فرقی نمی کند که تو زمامدار باشی یا از افراد توده مردم، مسئولیتهای سبک یا سنگینی بعهده داشته باشی، دور از مردم و اجتماع باشی یا در دل اجتماع و در بین توده مردم قرار بگیری (و البته در نزد علی علیه السلام همراه مردم بودن بهتر است) در هر صورت تو انسانی هستی و طلب معرفت و فرهنگ از امتیازات تو است؛ و از همین جا است که می بینی علی بن ابیطالب علیه السلام، تو را بمثابه یک انسان عادی مورد خطاب قرار داده است و می گوید: خیر و نیکی آن نیست که ثروت و فرزندان تو زیاد باشد، بلکه آن است که علم و دانش تو زیاد باشد» و «اگر خداوند بنده ای را پست کند، او را از علم و دانش دور سازد» و «هیچ افتخاری چون علم نیست» و «هیچ تنگدستی و فقری همچون جهل و نادانی نیست» و «سرمایه و کنزی سودمندتر از دانش وجود ندارد» و «علم، میراث نیکویی است» و «دانش، نگهدارنده تو است و تو نگهدارنده مال و ثروت» و «طلب کردن علم برای تو واجبتر از طلب کردن مال و ثروت است». و اگر تو از کسانی باشی که در بین مردم حکم و فتوی داده یا بر آنها حکومت رانده ای و یا در میان آنان قضاوت می کنی، علی بن ابیطالب علیه السلام این گفتار جاودان را در گوشه های تو می خواند، و گویا که آن را در گوشه های همه حکام قرون و اعصار، و از جمله اکثریت طبقه حاکمه ملت های امروزی می خواند: «کسی که بدون دانش و علم در بین مردم فتوی دهد و نظریه ای ابراز کند، زمین و آسمان بر او لعنت فرستند و وی را نفرین کنند!».

و اگر تو حاکم و یا در جرگه رهبران جامعه باشی و خود را در حالیکه نادان و احمق هستی، در عداد بزرگان و افراد پراج بشماری، علی علیه السلام به تو می گوید: «بی ارزشترین مردم، کم دانش ترین آنها است» و «دانشمند اگر چه مرده باشد، زنده است و جاهل و نادان اگر چه زنده باشد، مرده است» و «صاحبان مال و ثروت در حالیکه زنده اند، نابود شده اند و دانشمندان تا روزگار باقی است، زنده و جاوداند».

و اگر تو از کسانی باشی که به دانش کم قانعند، به تو می گوید: «بر هر ظرفی چیزی را که بگذارند تنگتر می شود، مگر ظرف علم و دانش که گشایش می یابد» و او می خواهد که تو در هر صورتی به دنبال علم و دانش باشی و می فرماید: «هیچ جنبش و حرکتی نیست مگر آنکه تو در آن نیازمند فرهنگ و معرفت هستی».

و سپس با دقت کامل، این مثال جالب را برای تو می آورد که: «کسی که بدون علم کار می کند، مانند کسی است که در بیراهه می رود، و چنین آدمی هر قدر که از راه دور شود، از هدف و نیازمندی خود فاصله بیشتری می گیرد، ولی کسی که از روی علم و دانش کار می کند، مانند کسی است که در یک طریق روشن و آشکار گام می نهد، و بیننده ای باید مواظب او باشد تا ببیند که او برمی گردد یا به راه خود ادامه می دهد!». و اگر علم و دانش را این قدرت و این وسعت و مقام باشد، بطوریکه در هر حرکت و تکان خوردنی، تا این حد به آن نیازمند باشی، پس: «دانشمندترین مردم کسی است که علم و دانش مردم را هم بر علم خود بیفزاید» و در این گفتار، اشاره صریحی

بر لزوم تعاون و همکاری بشر در کوششها، و شرکت و دخالت همه مردم در اکتشاف فرهنگ و معارف انسانی وجود دارد و برآستی که «علم والاتر از آن است که بحساب آید، و باید ما از هر چیزی، نیکوی آن را بدست آوریم».

بنابراین، هیچ اشکالی ندارد که تو مجهولات خود را از مردم بیرسی و در این باره علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید: «اگر از کسی چیزی پرسیدند که نمی داند، هرگز نباید خجالت بکشد از اینکه بگوید نمی دانم. و هیچوقت هیچکس از آموزش آنچه که نمی داند نباید شرمند باشد»، چرا که «اندیشه موجب روشنایی، و غفلت، عامل تاریکی است». و این حقیقت بر تو واجب می کند که بیشتر با دانشمندان معاشرت کنی: «با دانشمندان بیشتر به مذاکره بپرداز و با مردمان حکیم گفتگو کن» و البته این گفتگو و معاشرت باید برای استفاده و کسب معلومات باشد نه برای تظاهر و مجادله بی ثمر بین دانشمند و جاهل: «اگر با دانشمندی نشست، بیشتر راغب باش که گوش فرا دهی نه آنکه بیهوده سخن بگویی».

ولی اگر تو دانشمند باشی، باید علم و دانش خود را بطور رایگان در اختیار مردم بگذاری و این نهایت سپاسگزاری تو است؛ چرا که: «سپاسگزاری دانشمند نسبت به علم و دانش خود، در آن است که آن را به رایگان در اختیار نیازمندان بگذارد».

و البته هدف نهایی و یگانه، از هر علم و هر معرفتی آن است که انسان به دانش و علم خود عمل کند، و علی بن ابیطالب علیه السلام در این باره چنین می گوید: «علم مقرون با عمل است، کسی که بداند، عمل می کند و علم به عمل دعوت می کند، پس اگر انسان به آن پاسخ مثبت دهد، بهره مند شود و گرنه از آن دور خواهد شد» و باز می فرماید: «پست ترین مراتب علم آن است که در زبان باشد و عالیتین علم، آن است که در جوارح و ارکان وجودی انسان باشد».

علی علیه السلام می خواهد بدینوسیله بگوید پست ترین دانشها، دانشی است که اثر آن در خلق و عمل ظاهر نشود. سپس علی بن ابیطالب علیه السلام ارزش انسان را در روی زمین، بسته به یکی از چهار چیزی می داند که غیر از آنها هیچ چیز، ارزش واقعی ندارد، که دو بخش آن چهار چیز در عالمی است که علم خود را بکار ببرد و در جاهلی است که در راه دانایی گام نهد. و می گوید: «پابرجایی دین و دنیا به چهار چیز است: عالمی که دانش خود را به کار برد و جاهل و نادانی که از آموزش باز نماند و...»

علی بن ابیطالب علیه السلام برای آنکه مردم را به کسب دانش تشویق کند، فرد جاهلی را که در راه فرهنگ و کسب علم گام می نهد، بمتابه دانشمند می داند، و عالمی را که دچار جمود شده و علاقمند به افزایش علم خود نیست، بمنزله جاهل و نادان معرفی می کند: «نادانی که کسب علم می کند، همانند عالم و دانشمند است و دانایی که جامد باشد به نادانی که در بیراهه گام نهد شبیه است».

علی بن ابیطالب علیه السلام برای تحکیم پایه های این اساس در اذهان مردم، گاهی از سبک و روش خبری، به روشی آمیخته با خبر و طلب، هر دو، استفاده می کند و می گوید:

«ای دانشمندان، آیا علم و دانش را با خود همراه دارید؟ برآستی که علم و دانش از آن کسی است که نخست بیاموزد و سپس آن را بکار برد و عمل و کردار وی با علم و دانش سازگار باشد» و «هنگامی که از چیزی آگاه شدید به آن عمل کنید».

وی سپس برای تثبیت این اساس، به شکل خاصی سخن آغاز می‌کند و می‌فرماید: «دانشمندی که مطابق علم خود کار نکند، همانند فرد جاهل و نادانی است که از جهل خود بیدار نمی‌شود، و البته برهان و دلیل بر ضدّ چنین دانشمندی، بزرگتر و بیشتر از فرد نادان است».

آنگاه امام بین مردم جاهل و اهل علم در چهارچوبی از همکاری و تعاون، پیوند می‌دهد تا همه مردم را به تعلیم و تعلم و آموزش و یاد گرفتن تشویق کند، و در این راه از منطق وحدت جامعه انسانی که در واقع، شکلی از وحدت جهان هستی است استفاده می‌کند و می‌گوید:

«خداوند، مردم جاهل و نادان را برای یاد گرفتن بازخواست نمی‌کند مگر آنکه اهل دانش را برای آموزش و یاد دادن مورد مؤاخذه قرار می‌دهد»!

و در نتیجه: «برای افتخار و مقام والای علم، همین کافی است که کسی که از آن بدرستی آگاه نیست ادّعی آن را دارد و کسی که از آن بی‌خبر است، اگر دانشی به او نسبت داده شود، مسرور و خوشحال شود، و برای پستی و کوچکی جهل و نادانی همین بس که حتی جاهل نیز از آن بیزاری می‌جوید و اگر به او نسبت جهل داده شود خشمناک می‌شود»!

از گفتارهای دُرّبار و جالب امام در گوشه و کنار نهج البلاغه، این سخنان جاودان در تشویق به طلب علم و ارزیابی و تحکیم پایه های آن است که: «ای کسی که در راه طلب علم گام نهاده ای!، دانش و علم دارای برتریهای فراوانی است...» و «سکوت از بازگو کردن سخنان پندآموز و حکیمانه، مانند سخن گفتن توأم با نادانی، بیهوده است»؛ و «نادان را بیاموز و با دانا و دانشمندان گفتگو کن» و «دوراندیشی پیرمرد در نزد من از دلاوری جوان خوشتر است». و از سخنان امام در توصیف نادانان و بی‌مایگان است که:

«آنان هوادار هر عربده کشی هستند و با هر بادی که می‌وزد تکان می‌خورند، از نور دانش و پرتو علم کسب روشنایی نکرده اند و به پایگاه محکمی پناه نبرده اند»، و کسانی را که به فساد و تباهی گراییده اند مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «درهای دانش به روی شما بسته شده است» و از بارزترین صفات نیکوکاران در نزد امام آن است که آنان «پیروان و هواداران علم و دانش هستند».

پند و اندرز امام به دل‌های خسته و ملول، از این چهارچوب، پیوسته با تشویق برای طلب علم و فرهنگ، جدا نیست: «دلها را از تشویش و پراکندگی برهانید و برای آنها حکمتها و دانشهای تازه ای بطلبید، چه که دلها نیز همانند بدن‌ها به ستوه می‌آیند و خسته می‌شوند». هماهنگی این نظریه و طرز فکر واحد امام علی علیه السلام که بر محور طلب علم و دانش می‌چرخد و از شخصیت یگانه امام سرچشمه می‌گیرد، با این سخن گرانقدر که فرهنگ و دانش را در زندگی، برابر با خود زندگی می‌داند، تکامل می‌یابد: «دانش و علم یکی از دو زندگی است». و سپس با گفتار دیگری که بیان‌کننده ارزش عالی علم از نظر او است آن را تأیید می‌کند که: «آشنایی با علم و تحصیل، آن دینی است که بوسیله آن پاداش داده می‌شود».

آنگاه امام با سخن سوّمی این حقیقت را تثبیت می‌کند. این سخن نشان‌دهنده یک حقیقت ترکیب یافته از: «دشمنی انسان با آنچه که نمی‌داند» و سپس «ابراز انزجار از این دشمنی» است؛ چرا که هرگونه دشمنی و عداوتی، زشت است؛ ببینید چه گفتار حکیمانه ای است که: «مردم، دشمن چیزی هستند که از آن آگاهی ندارند»؛ و البته از فکر امام، حقیقت دیگری که ناشی از همین اندیشه حکیمانه است، دور نمی‌شود و آن حقیقت چنین بیان و ترسیم می‌شود که: «کسی که چیزی را ندارد، آن را بد و بی‌ارزش می‌شمارد»!



علی بن ابیطالب علیه السلام اگر می خواهد که تو عفو و بخشش کنی و احساس انتقام در دل تو راه نداشته باشد، او را می بینی که در هر خطبه و هر عهدنامه و هر دستوری و همچنین در هرگامی که به جلو برمی دارد و هر روشی که برمی گزیند، تو را بر این موضوع تشویق می کند. او در هنگامی که فرماندار خود در مصر را مورد خطاب قرار می دهد می فرماید: «بر آنان از گذشت و اغماض خود چنان روا مدار، که دوست داری خداوند از تو آنچنان عفو و اغماض کند. و از هیچ بخششی پشیمان مباش و بر مجازاتی هرگز شادمانی مکن». شما در هر دستوری که او در نامه های خود به همه فرماندارانش صادر کرده است، شکلی از این امر و دستور را خواهید یافت.

در نظر امام علی علیه السلام، «پاداش مجاهدی که در راه خدا کشته و شهید شده است، بیشتر از پاداش کسی نیست که امکان و قدرت می یابد ولی خود نگهدار است» و باز او معتقد است: «شاید کسی که پاکدامن و خودنگهدار است از فرشتگان باشد»<sup>۱</sup>. اما انتقام گرفتن که پناهگاه مردمی است که بخشش و اغماض ندارند و پاکدامن و خودنگهدار نیستند، در واقع احساس بی ارزش و خوی زشتی است، و بزرگی و مقام با انتقام مانند شوره زاری است: «بزرگی و سروری با انتقام گرفتن بدست نیاید» و انتقام گیرنده کسی است که می تواند کیفر دهد و در نظر علی بن ابیطالب علیه السلام: «کسی برای عفو و بخشش کردن سزاوارتر است که برای انتقام گرفتن و کیفر دادن، قدرت بیشتری دارد». و در میدان کارزار، که «برادران جنگ» با شمشیرها به همدیگر حمله می کنند و با نیزه ها یکدیگر را هدف می گیرند و در این جنگ و گریز جز با نابودی یکی، نجاتی برای آن دیگری نیست، علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید که: «عفو و بخشش، زکات پیروزی است».

او می خواهد که تو از مردمان باگذشت و فداکار باشی ولو آنکه رابطه شما با دشمنان شدیداً تیره و تاریک باشد؛ «بر دشمن خود نیکی کن که شیرین ترین پیروزیها است» و «چون بر دشمن خویش غلبه یافتی، عفو و بخشش از او را بمثابة سپاسگزاری از این پیروزی قرار بده».

علی بن ابیطالب علیه السلام، خود در تمام دوران زندگی خود به این تعلیمات عمل کرد.

در صبح روز پایان جنگ جمل، همه کسانی را که اسلحه برداشته و بر ضدّ وی و برای کشتن وی می جنگیدند، بخشید و اعلام عفو عمومی کرد و در نبرد صفین همه آنها را بخشید که می خواستند با بستن راه آب، علی را بقتل برسانند، ولی او به همه دشمنانش آب داد و به آنان جانی تازه بخشید، و همچنین دشمن کینه توزش «عمرو بن عاص» را که در زیر شمشیرش قرار گرفته بود عفو کرد. و در هنگامی که «ابن ملجم» ضربت کشنده خود را بر سر علی بن ابیطالب علیه السلام فرود آورد، او از فرزندان خود خواست که قاتل وی را مورد عفو قرار دهند، و همه اینها برای تثبیت گفتارش درباره انسان شرافتمند و کریم بود که: «کسی را که ستم کرده می بخشد، و نیکی خود را از کسی که او را محروم ساخته دریغ نمی دارد و با شخصی که از او بریده، پیوند کرده و به او نزدیک می شود». این وحدت و هماهنگی، شخصیت امام علی علیه السلام را تفکیک ناپذیر ساخته است و آن را استوار و محکم می سازد و هرگونه گفتار و کردار وی را مطابق با اصول و موازین قرار داده و هر موضوع کوچک آن را نیز تصحیح می کند.

امام علی علیه السلام در آن هنگام که درباره: راست و دروغ، عدل و ظلم، حدود زمامدار و حق توده مردم سخن می گوید، می بینید که با تار و پود وجود خود به هم آمیخته و بنحو خلل ناپذیری، اصولی فکر می کند؛ چنانکه در سخن از مسئله لزوم کسب علم و فرهنگ و

موضوع عفو و بخشش، چگونگی آن را شاهد شدیم. شاید شگفتی و تعجب شما از وحدت و هماهنگی شخصیت امام علی علیه السلام، بیشتر از این شود که ببینید که در نزد امام، دایره های پیوند بین دو احساس و دو اندیشه و دو نظریه همه و همه به دور چهارچوب محکمی که از یگانگی شخصیت و تمامی جوانب آن استحکام یافته است، می چرخد و می گردد. و در واقع، اگر شخصیت انسان، به هم پیوسته و هماهنگ و واحد باشد، در عواطف و احساسات گوناگون و افکار و نظریات مختلفی که در موضوعات و مسائل گوناگون و در شرایط و مناسبات و اوقات مختلف از او سرچشمه می گیرد، طوری یکسان خواهد بود که نمی شود آنها را توصیف کرد؛ مگر با در نظر گرفتن اینکه: آنها در حقیقت، اصل واحدی هستند که در مرحله ظهور، دارای شاخه ها و شعبه های زیادی می شوند. و از همینجاست که می بینیم پیوند افکار و عواطف گوناگون در نزد امام علی علیه السلام، همچون پیوند اصل و ریشه با خویشتن است.

اگر شما دلیل و گواهی برای این موضوع بخواهید، به آرا و نظریاتی که از نظر موقعیت بیان، و یا از جهت موضوع، مختلف هستند و امام آنها را بیان داشته است بنگرید، آنها افکار و نظریاتی درباره مسائل اجتماعی، اخلاقی و سیاسی است... سپس درباره انگیزه و هدف نهایی از بیان آنها، از جانب امام علی علیه السلام تحقیق کنید... به نظر شما چه چیزی خواهید یافت؟، بی شک خواهید دید که همه آنها به دور محور واحدی که دو قطب دارد! می چرخند:

۱. قطب نخستین، یا منشأ پیدایش، همان شخصیت واحد و به هم آمیخته ای است که از حرارت آتش واحدی شعله ور است. و در سطح واحدی، یا می گیرد یا می بخشد.

۲. قطب دوم، یا هدف نهایی، خدمت به انسان و احترام به زندگی است. و بدون تردید اگر منشأ پیدایش و هدف نهایی یکسان باشد، افکار و نظریات و اعمال و کردار یکسان خواهد بود. اگر چه شرایط و مناسبات گوناگون بوده و موضوعات و مسائل متباین باشد. اگر با بینش بیشتر و دقت بهتر در سیره و روش امام علی علیه السلام کنجکاو و تحقیق کنید، خواهید دید که گفتار و کردار وی، بطور کلی، ناشی از دوستی و نیکی مطلق است. و او چگونگی این حقیقت را با این سخن بزرگ نشان می دهد که: «نیکی و خیر آن است که علم و دانش شما زیاد و شکیبایی و بردباریتان بزرگ باشد». در این سخن، امام علی علیه السلام، «خیر» را اساس و سرچشمه می داند و آنگاه چهارچوب آن را «علم و دانش» و «حلم و بردباری» یا «عفو و بخشش» قرار می دهد. و مطمئنم که شما نیز دریافته اید که فصول زندگی امام، جز کوشش در راه خیر مطلق، در چهارچوبی از طلب علم و فرهنگ و عفو و بردباری، چیز دیگری نیست.

و برای آنکه آنچه را که می دانید، با آنچه که انجام می دهید، جدایی نداشته باشد، امام علی علیه السلام به شما گوشزد می کند، که انسان نیکوکار و دانشمند و بردبار، «سخن را با عمل توأم می سازد». و سپس شما را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «نباید سخن شما برتر از کار و عمل شما باشد»، یعنی: بیشتر از آنچه که انجام می دهید سخن مگویید! و در واقع، برای آنکه در گفتار امام علی علیه السلام، برتری بر عمل نباشد، او همه را به سوی خیر و نیکی، علم و دانش و حلم و بردباری فراخواند، و خود طوری در این دنیا بسر برد و شهید شد که همیشه زندگیش نیکوکارانه، دانشمندانه و توأم با بردباری بود. بدین ترتیب شخصیت امام علی علیه السلام، در هر میدانی، وحدت و بهم آمیختگی می یابد و از همینجا است که او درباره هیچ چیز کوچک یا بزرگی که در زندگی رخ می دهد، فراموشی ندارد. و از همینجاست که او شما را از چیزی که می بیند و یا به چشم ظاهر دیده نمی شود، آگاه می سازد، در صورتی که هیچگونه تکلف و رنجی به خود هموار نمی سازد. و روی همین اصل است که سخنان و اقوال او، در این باب و موضوع یکسان است و

تناقض و تعارضی در آنها راه ندارد؛ بلکه از سرچشمه واحدی می جوشد، چنانکه آب از دل زمین می جوشد و طعم و مزه آن در شب و روز تغییر نمی یابد و اگر اختلافی باشد فقط در کمی یا زیادی بود نه در اساس و ریشه. و از همینجا است که اقوال امام علی علیه السلام یکسان است و با یکدیگر توافق کامل دارد، چرا که سرچشمه آنها واحد است، و وضع و روش امام در این باب، همان شیوه و روش او در هر باب و هر موضوع دیگری است: وحدت و یگانگی در عمل و اندیشه، در احساس و بینش که اصالت آن ذاتی و فطری بوده و سنگ بنای آن برصفا و پاکی نهاده شده است و بدین ترتیب گفتارها و کردارهایش، یکسان و تفکیک ناپذیر است و همیشه بخشی از آن را بخش دیگری تفسیر می کند و توضیح می دهد.

مقام و وضع امام علی علیه السلام در این مورد، مقام و وضع بزرگ انسانی راستین است. این یگانگی و بهم آمیختگی در شخصیت و در هر چیزی که در اوضاع و احوال گوناگون از آن سرچشمه گرفته و صادر شده است، همان چیزی است که گفتارها و اقوال امام علی علیه السلام و تعلیمات و پیمان نامه های وی را بمثابة یک قانون منظم و اساسی درمی آورد و به آنها ارزش قانونی می دهد که بر پایه ای اصولی قرار داده شده و دارای هدفهای عالی است.

## مقایسه ای بین اصول انقلابی امام علی (علیه السلام) و مبادی انقلاب فرانسه

## اصول امام علی علیه السلام و اصول اعلامیه حقوق بشر

\* حاکم به مثابه پدر، و توده مردم فرزندان او هستند. «علی» علیه السلام

\* حکومت نسبت به ملت، به مثابه پدر است. «ساوونارولا»

\* انسان آئینه انسان است، او را امیدوار می سازد و نیازمندیهای وی را رفع می کند. «علی» علیه السلام

\* افراد بشر را باید چنان بنگریم که گویی همه یکی هستند. «پاسکال»

\* بهترین سرزمینها آنجا است که تو را بپذیرد؛ و فقیر و تنگدست در میهن خود نیز غریب و بیگانه است. «علی» علیه السلام

\* میهن توأم با ظلم و ستم، ارزشی ندارد. «لا برویر»

\* محصول و دسترنج آنان برای دهانهای دیگران نیست. «علی» علیه السلام

\* مردم را از نانی محروم می سازند که تخم آن را خود کاشته اند. «یک ادیب فرانسوی»

\* توانگران از دادن آنچه که در دست دارند دریغ ورزیدند و بر آن دل بستند. «علی» علیه السلام

\* آیا مردم سودپرست و مال دوست، از صمیم قلب میهن خود را دوست می دارند؟ «ولتر»

\* دنیا، خانه راستی برای کسی است که به آن راست بگوید. و آنچه که برای شما حلال شده، بیشتر از آن چیزی است که حرام شده است.

«علی» علیه السلام

\* زندگی در طبیعت خود، نیکی و نیکوکاری است. «روسو»

و علی بن ابیطالب علیه السلام راه و روش ثابت و محکمی دارد که بر پایه چگونگی مفهوم و معنی عقل و سپس بر اعتقاد به نیروی اندیشه و عظمت علم و فرهنگ و انقلابی بودن زندگی استوار می شود، او در این موضوع مهم و حیاتی، بطور شگفت آوری بر همه اندیشمندان، پیشی و سبقت جسته است.

بسیار ضروری و سودمند بود که ما این ارزیابی کوتاه را در باره شناخت راه نهضت انسانیت و انسانها بعمل آوریم.

نهضتی که حرکت کند و بطیئی ولی قاطع خود، به سوی حمایت و پشتیبانی از انسان در قبال ظلم و ستم و بردگی و بندگی، و به سوی آزادی انسان (که امانت وجود و هستی را بردوش دارد) از هرگونه ترس و قیدی، آن راه را پیموده است. و همچنین لازم و مفید بود که

آرا و افکار اندیشمندانی را مورد بررسی قرار دهیم که این نهضت را رهبری کرده و هدفهای آن را روشن ساخته و برای بارور ساختن آن، زندگی خود را در راه آن فدا کرده اند، و اگر ما از گروه خاصی از اینگونه رهبران سخن گفتیم و بیشتر درباره متفکران فرانسوی، که با معاصر با انقلاب کبیر فرانسه بودند و یا مدت کوتاهی جلوتر از آن می زیستند، بحث کردیم، برای آن بود که آنان بیشتر از دیگر متفکران، با روح انقلاب و رنگ و شکل آن و مبادی و اصولی که از آن سرچشمه می گرفت، پیوند داشتند.

تصور می کنم در موقع مطالعه فصول گذشته، به این نکته توجه کردید که بزرگان این متفکران و اندیشمندان، اعم از فرانسوی و غیر فرانسوی، با چه پیوندهای محکمی به علی بن ابیطالب علیه السلام می پیوندند؟ شاید میزان بسیار بسیار قلیلی از این اصول فکری را، که در نزد این گروه اندیشمند پیدا شده، از نقطه نظر مفاد یا نص، در نزد علی بن ابیطالب علیه السلام پیدا نکنید؛ ولی در قسمت اعظم مطالب و در اصول اساسی بسیار زیادی، بین آنان و قهرمان یگانه اندیشه عربی<sup>۳</sup>، اشتراک کامل وجود دارد. اگر گفته های ساوونارولا (پیامبر عصر نهضت) را درباره شکل حکومت صالح ملی، مفهوم زمامدار و توده، دانشمند و نادان، ستمگر و عدالت گستر، قانون و هدف نهایی آن، عمل و پاداش، ثروت و خیرات روی زمین و چگونگی توزیع آن و غیره بررسی کنید<sup>۴</sup>، چیزهایی را خواهید دید، که یکایک آنها را در نزد علی بن ابیطالب علیه السلام نیز خواهید یافت، و شاید منشأ این تشابه و همانندی عجیب در افکار و اندیشه ها در نزد این دومی، همان اصالتی است که در فکر و اخلاق دارند.

و همین اصالت باعث شده است که علی بن ابیطالب علیه السلام، درباره دوران تجاوز و ستمگریها بفرماید: «... و اهل آن زمان چون گرگان و سلاطین و زمامدارانش درنده و وحشی و مردمان میانه و ناتوانش، طعمه های (ستمکاران) و بینوایان و فقرایش همچون مردگان باشند. صدق و راستی از بین رفته و کذب و دروغ شایع باشد...»<sup>۵</sup>. و یا ساوونارولا درباره ستمگران و مردمان دوران خود مطالبی را بطور صریح و آشکار بیان کند که ما شمه ای از آنها را در گذشته ذکر کردیم. و چنانکه این اصالت، امام علی علیه السلام را واداشته که وظیفه حکومت را چنین بیان کند که: آن یک نوع پدری فداکارانه و توأم با دلسوزی است و صریحاً اعلام دارد که: «زمامدار بمثابة پدر و مردم فرزندان او هستند». ساوونارولا را نیز وادار کرده است که بگوید: «حکومت نسبت به مردم، بمثابة پدر است».

و همینطور، آنچه را که امام علی علیه السلام درباره مسائل گوناگون پیوندهای اجتماعی و عمومی صحیح دیده، ساوونارولا نیز آن را صحیح دیده است. و آن روش ثابت و استقامت عظیمی که علی بن ابیطالب علیه السلام در برابر اشراف و بزرگان قوم داشت، پیامبر عصر نهضت نیز با آن خصلت شناخته شده است و اگر برای شما روشن شد که بین اصول و مبادی ساوونارولا (که زندگی را در اروپا دگرگون ساخت و تجدید کرد و ظهور او ضربه مهلکی بر هستی قرون وسطی بود) و مبادی امام علی علیه السلام، چنین پیوندهای محکمی وجود دارد و آنگاه به بررسی و ارزیابی اصول فکری بزرگی پرداختید که در نزد متفکرانی موجود است که زمینه انقلاب کبیر فرانسه را آماده ساخته و سپس شعارهای آن را طرح و اساس آن را پی ریزی کرده اند، پیوند و ارتباط محکمتری را خواهید یافت که بین این اندیشمندان و شخصیت بی نظیر اندیشه عربی و انسانیت عربی، موجود است.

اگر به آنچه که از گفته های پاسکال درباره انسانیت واحد نقل کردیم توجه کنید، و یا به سخنان اندیشمندان دیگر در زمینه وحدت نژاد بشری بنگرید و آنگاه به تعلیمات امام علی علیه السلام نظر کنید، خواهید دید که تعالیم علی بن ابیطالب علیه السلام، بر پایه همین

احساس مطلق نسبت به انسانیت واحد و وحدت نژاد بشری و لزوم همکاری و تعاون بین فرزندان انسان، بی ریزی شده است. و از نشانه ها و آیات امام علی علیه السلام در این زمینه است:

«هر انسانی در خلقت مانند تو است» و «انسان آینه انسان است».

همین فریادی را که یکی از نویسندگان و ادبای فرانسه از ته دل برمی آورد و بوسیله آن، از شرایط و اوضاع ناگواری که دهها نسل انسانی در آن بسر برده اند، پرده بر می دارد و درباره وضع فرزندان طبقات ملی و گروههای اصیل جامعه می گوید: «آنان رنج و زحمت شخم زنی و بذر و آبیاری و دروکردن را به انسانهای دیگری تحمیل می کنند و سپس خود آنان را از همین نانی که تخم آن را کاشته اند، محروم می سازند» به رنگ دیگر و شکل مثبتی، در برخورد امام علی علیه السلام با جامعه ای خواهید یافت که امام می خواهد به شکل یک جامعه انسانی و دادگر درآید و در آن، استثمار یا انسان محروم، وجود نداشته باشد...

امام علی علیه السلام درباره فرزندان آن جامعه سخن گرانقدری را می فرماید که خود این مطلب نشان دهنده این است که تا چه حدی از نظر ریشه و نتیجه، عمیقتر و اساسیتر از گفته ادیب فرانسوی است: «محصول و ثمره دسترنج آنان برای دهانهای دیگران نیست»<sup>۶</sup>. و اگر شما درباره معنی کلمه «میهن» تحقیق کنید و بخواهید که مفهوم جدید آن را، که در ادبیات عصر نهضت و ادبیات انقلاب کبیر آمده است دریابید، می بینید که لایبرویر آن را در جمله کوتاهی بیان می کند که تأثیر آن در آثار همه نویسندگان و ادبای دوره نهضت به چشم می خورد: «میهن توأم با ستم، ارزشی ندارد».

و نظیر همین مفهوم درباره وطن (که در واقع اصلی از اصول تکوین میهن بشمار می آید) از نظر علی بن ابیطالب علیه السلام دور نمانده که فرموده است: «تنگدست و بینوا، در میهن خود غریب و بیگانه است» و «ثروت و دارایی در غربت و جای دور، وطن است و فقر و بینوایی در وطن، غربت و دوری از میهن است» و «هیچ سرزمینی برای تو بهتر از سرزمین دیگر نیست و بهترین سرزمینها جایی است که تو را پذیرا باشند»، یعنی بهترین سرزمینها، جایی است که تو در آن راحت باشی و محروم و مظلوم واقع نشوی.

اگر شما در موضوع میهن و مسائل آن بیشتر به جستجو بپردازید و درباره کسی که برای مسئله وطن اهمیت و ارزش قائل است (به این عنوان که او جزوی از انسانیت واحد است) و کسی که توجهی به امر میهن ندارد دقت کنید می بینید که ولتر درباره میهن دوستی گروههای سرمایه دار و استثمارگر، که ادعا دارند تنها آنها وطن را دوست می دارند! و جهاد و کوشش در راه آن را فقط به خویشان نسبت می دهند، شک و تردید دارد و او آنها را طبقه دور و منافق می داند و می گوید: «انسان از خود می پرسد: آیا مردم سودپرست و مال دوست از صمیم قلب میهن خود را دوست می دارند؟».

و همچنین می بینید که ادبا و نویسندگان عصر ولتر، گام را فراتر نهاده اند و بطور کلی افراد این گروه را متهم می سازند که آنها نه از بشریت بویی برده اند و نه از حیوانات بشمار می آیند، بلکه فقط شکلکهایی هستند که در صورت ظاهر آدم شمرده می شوند، ولی در واقع، تنها چیزی که از عالم بشریت دارند مال و ثروت است.

اما علی بن ابیطالب علیه السلام؟... او در این موضوع هم، بر ولتر و رفقاییش سبقت گرفته است و مسائلی را مطرح می سازد که تجربه و آزمایشهای قرون نشان داده است که آنها حقیقتهای انکارناپذیری هستند. امام علی علیه السلام بدون هیچگونه تردید و دودلی می فرماید:

«... و ثروتمندان و خوشگذرانهای ملتها، فقط به مال و نعمت دل بستند و گردنکشی کردند». در این گفتار بدون کوچکترین ابهامی، تصریح شده که سرمایه داران توجهی به مسائل میهنی و کارهای توده مردم ندارند و تنها هدف آنان آن است که مال و ثروتی بر دارایی خود بیفزایند، و فقط به چیزی علاقمند هستند که به سود آنان باشد، بدون آنکه درباره وضع توده مردم هم اندیشه ای کنند.

امام علی علیه السلام این مطلب را هنگامی فرمود که تجربه بر او نشان داده بود که «مال و ثروت، اساس شهوتها است» و «سرمایه دار هرگز به آنچه که دارد راضی نیست و دارایی وی، او را از چیزی که در دست ندارد بی نیاز نمی سازد» و «کسی که مال و ثروتی اندوخت، خود رأی و خودپسند می شود». و کسی که خودخواه و خودپسند شد، میهنی ندارد که آن را دوست بدارد و در جهان انسانیت، برادران همنوعی ندارد که در سختیهای روزگار، با آنها شریک و همدم باشد! راستی چقدر زیبا و جالب است جمله ای که امام در تصویر چگونگی وضع روانی سرمایه دار آورده و فرموده است: «توانگر به آنچه که به چنگ آورده دل می بندد و با آن، مردم را می گزد». و کسی که فقط به ثروت و دارایی خود دل ببندد، حق است که ولتر در وطن دوستی او شک کند و رفیق وی، او را مورد آنچنان حمله ای قرار دهد که چند سطر جلوتر خواندیم...

و همچنانکه ولتر، کارگر را مورد احترام و ستایش قرار می دهد و آدمهای بیکاره و خوشگذران چاپلوس را پست و حقیر می شمارد، علی بن ابیطالب علیه السلام هم مفهوم وجود انسان را در کاری که انجام می دهد، قرار داده است و دورویان و مردمان چاپلوس را پست معرفی می کند... امام علی علیه السلام، دلیل و برهان خود را در این زمینه، بر روی اصول و پایه هایی استوار می سازد، چنانکه ولتر هم پس از وی، اینچنین رفتار می کند.

و همانطور که رابله، موتین، مونتسکیو، ولتر، روسو و دیگران، هرگونه تعصب بیجایی را مورد حمله قرار داده اند، علی بن ابی طالب علیه السلام هم بیشتر از آنها، آن را به باد حمله و انتقاد می گیرد، و شما در فصل «آزادی عقیده» از جلد اول این کتاب، دلیل قاطع و کوبنده ای را بر صحت و درستی این موضوع خواهید یافت.

و آن مطلبی را که دیدرو درباره معنی آزادی، در دایرة المعارف آورده و گفته است که:

«آزادی آن است که شما حق داشته باشید آنچه را که قانون اجازه داده است، انجام دهید».

علی بن ابیطالب علیه السلام پیش از او، آن را بیان داشته است، چنانکه در دو فصل: «آزادی و سرچشمه های آن» و «آزادی بین فرد و جامعه»، چگونگی آن را دیدیم و بزودی در بخشهای آینده نیز خواهیم دید. و آنچه را که ادبا و نویسندگان پیش از انقلاب کبیر فرانسه درباره لزوم اطاعت زمامدار از قانونی که ناشی از اراده ملت است گفته اند، علی بن ابیطالب علیه السلام پیش از آنها، آن را بیان داشته و آن را گوشزد کرده و بر آن اصرار ورزیده است. و از نظر امام علی علیه السلام، از وظایف لازم زمامدار آن است که بیشتر از همه مردم، در برابر قانون فروتن باشد و بر آن گردن نهد. و او در هنگامی که خلیفه مسلمانان بود اعلام داشت که: مردم را از هیچ چیزی باز نداشته مگر آنکه خود جلوتر از آنان، از آن دوری جسته و هیچ چیزی را از مردم طلب نکرده مگر آنکه خود قبل از آنان، به آن اقدام کرده است.

حرارتی را که ادبا و نویسندگان دوران پیش از انقلاب، برای کوشش در راه بدست آمدن حقوق همه مردم بکار می بردند، ما آن را در هر گوشه و نمونه ای از ادبیات علی بن ابیطالب علیه السلام خواهیم یافت. و این گفتارهای جاودان: «باید حقوق مردم را به خودشان بپردازید» و «حق مردم را ضایع نسازید» و «هر حقی را هوادار و طالبی است» و دهها نظایر اینها، در واقع سیلیها و شلاقهایی است که علی بن ابیطالب علیه السلام، آنها را متوجه «فلسفه» لزوم اختلافات طبقاتی می سازد که برپایه «پایمال کردن حقوق توده مردم» و از بین بردن و «کم کردن حق افراد» استوار است، و «ثمره و دسترنج آنان را برای دیگران» آماده می کند (بنا به تعبیرهایی که امام علی علیه السلام بیان داشته است).

ادبا و نویسندگان عصر نهضت، گفتارها و روشهایی دارند که در آنها ارزش مردم کوچه و بازار و افراد عادی را روشن می سازند و معتقدند که این ارزش، ناشی از ارزش خود زندگی و یا به عبارت دیگر، ناشی از ارزش خود هستی و وجود اوست. و همچنانکه لایبرویر پذیرفت که رفقا و برادران وی، از غیر مردم عادی (یعنی فرزندان طبقات اصیل ملی) انتخاب شوند، علی بن ابیطالب علیه السلام هم حاضر نشد بپذیرد که در بین مردم، افرادی هم وجود داشته باشند که با حسب و مقام و جاه، بر افرادی عادی و توده مردم برتری و تفوق یابند، چنانکه در بحثهای گذشته این کتاب، به تفصیل چگونگی آن را دیدیم. و همانطور که مولر در فرانسه می پرسد: چرا باید یکی از افراد کوچه و بازار نتواند به مقام زمامداری و حکومت برسد؟ و چرا حکومت «حق» فرزند «ملکه» قرار داده شده و «حق» مرد دیگری واقع نشده است که بهتر می تواند حکومت را اداره کند و به اصلاحات اساسی دست بزند؟، علی بن ابیطالب علیه السلام هم با تعجب می پرسد: «شگفتا! آیا خلافت و حکومت با رفاقت و خویشی هم می شود؟». و سپس این سخن بی نظیر و عمیق را که چون ناشی از اراده زندگی و هستی است همیشه در جهان جاودان خواهد ماند، بیان می کند که: «ارزش هر انسانی به کار نیکی است که انجام می دهد»، و سپس بر آن می افزاید: «حسب و نسب، کسی را که از نظر کار و کوشش عقب مانده، به جلو نمی راند» و «افتخار و مقام انسان به اندازه همت و فداکاری اوست» و «کسی که خود شخصیت نداشته باشد، شخصیت و مقام پدانش سودی به او نمی رساند». و یکی از اشراف را مورد انتقاد قرار داده است و می فرماید: «او بیشتر از آنچه که انجام می دهد، برای خویشتن انتظار دارد!»

ادبا و کارگردانان قبل از انقلاب کبیر دریافتند که اگر مردم نیازمندیهای مادی و معنوی خود را بدست آورند، این حق خودشان است و نباید منتی در کار باشد، و درواقع هم اندیشمندانی که بتوانند پیش از دوران نهضت بر اروپا، این اصل اساسی بنیاد اجتماعی را درک کنند، بسیار کم بودند، ولی علی بن ابیطالب علیه السلام این حقیقت را بخوبی دریافته و بنیاد اجتماعی را براساس آن پی ریزی کرده بود.

از جمله شواهدی که عقیده امام را در این زمینه به ما نشان می دهد این سخن اوست که: «در یاری کننده پست و بی مقدار، هیچ سودی نیست»، و معنی این سخن آن است که: در این امر هیچ سودی نیست که تو کار کنی و سپس آنچه را که بدست می آوری از راه «منت و احسان» بحساب آید. زیرا هر چه را که از راه قانون که بطور آشکار حق تو را به رسمیت نشناسد، بدست آوری، در آن نوعی از خواری و پستی نهفته است. و باز از سخنان امام، که: «عدل و دادگری، کارها و چیزها را بجای خود می نهد ولی جود و بخشش، آنها را از راه خود بیرون می کند. دادگری ننگهبان همگان است ولی بخشش نصیب ویژه ای (برای فرد خاصی) است و از همین جا است که عدالت و دادگری، برتر و گرانقدرتر است» و بنابراین، «بخشش حق» در مکتب امام علی علیه السلام مفهومی ندارد، بلکه از نظر امام، کار است و پاداش به مقدار کار که بعنوان یک حق انسانی، نه بخشش و احسان، پرداخت می شود. و همین نکته مورد توجه ادبای پیش از انقلاب نیز



قرار گرفت. کسی که این پایه های اساسی مشترک، بین امام و ادبای عصر نهضت را که بطور مستقیم به بنیاد جامعه نوین و بالا بردن مقام انسان و تثبیت حقوق طبیعی آن مربوط است، بطور عمیقانه مورد ارزیابی قرار دهد، ناچار همه این اصول را باید به دو اصل اساسی برگرداند که به نظر ما عبارتند از:

ایمان به نیکی زندگی

اعتقاد به نیروی عقل

ایمان به نیکی زندگی را پدر نخستین انقلاب، ژان ژاک روسو به بهترین وجهی نشان می دهد و او این ایمان را نه فقط در بین ادبای عصر نهضت عیان می کند، بلکه در میان ادبا و نویسندگان همه ادوار انسانیت ترسیم می کند. و البته ما نیازی نداریم که در اینجا به شرح و بررسی عقاید و افکار روسو بپردازیم. این اساس فلسفه اوست که می گوید: انسان نیکخواه، نه بدکار، دنیا می آید، و بنابراین، این حقیقت در همه آثار او ذکر می شود و اصولاً آثار او، بر این پایه استوار شده و بوجود آمده است. و اگر شما بخواهید این ایمان به نیکی زندگی را در نزد علی بن ابیطالب علیه السلام نیز درک کنید، بدون کوچکترین رنجی می توانید آن را بدست آورید، چرا که «ایمان» در فلسفه امام، اصلی اساسی است، چنانکه در فلسفه روسو نیز چنین است. و البته نباید به افکار و نظریات عده ای جامد و خشک توجه کرد که دوست دارند علی علیه السلام را طوری ترسیم کنند و به مردم جلوه دهند، که گویا از مردم دوری می جست و یا اینکه با زندگی قطع رابطه کرده بود. ما بزودی اشتباه این پندارها را در یک بخش مستقل نشان خواهیم داد و با دلایل آشکار، سازندگان این پندارها را رسوا خواهیم ساخت.

در اینجا فقط به نقل گفته های صریح وی در این زمینه، اکتفا می کنیم، و بطور خلاصه جملاتی از امام نقل می کنیم، و در همین جملات کوتاه، آن دلیلی را که به دنبالش هستیم وجود دارد. امام می فرماید: «دنیا خانه راستی برای کسی است که به آن راست بگوید» و «خداوند در مقابل کم، بیشتر می دهد» و «خداوند شما را از اینکه به شما ستم روا دارد، پناه داده است» و «آنچه که برای شما حلال شده، بیشتر از آن چیزهایی است که حرام شده است» و «کسی که با دست کوتاه (خود) ببخشد، با دست دراز (از جانب خدا)، بخشش و پاداش می یابد» و باز می فرماید: «بار خدایا، به تو پناه می برم که در بی نیازی، تهیدست و پریشان شوم» و اگر دنیا خانه راستی برای کسی است، که به آن راست بگوید، چه زیبا است که مردم آن را دوست بدارند، و در قبال آن صادق باشند چرا که دنیا، مادر مردم، و مردم، فرزندان آن هستند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «مردم فرزندان دنیا هستند و فردی را نباید بخاطر دوست داشتنِ مادر خود، سرزنش کرد!». و اگر دنیا خانه راستی باشد (که چنین است) و زندگی سراسر نیکی باشد (که آن نیز چنین است) پس باید فرزندان آن در سایه این راستی و نیکی، در خوشی بسر ببرند ولی به شرط آنکه به دنیا راست بگویند و در آن صادق باشند و در زندگی دروغ نگویند و در همین مورد است که امام علی علیه السلام می فرماید: «و بدانید که هیچ چیزی جز زندگی، وجود ندارد که انسان از آن سیر نشده و ملول نگردد» و لابد در این دوستی عمیق که مردم نسبت به زندگی نشان می دهند، یک دلیل ضمنی وجود دارد که: زندگی سراسر زیبایی و نیکی است!.

و در مورد اعتقاد به نیروی عقل و اندیشه، باید گفت که این امر هم در بین متفکران عصر نهضت در اروپا، سربازانی دارد که بشمار نمی آیند. ولی بارزترین آنان کموتین رابله، پاسکال، دیدرو، ولتر، بایل و دیگران هستند که معتقدند عقل و خرد انسانی، راهبر نخستین و آخرین به سوی حقیقت است. و این هواداران عقل، با ویران ساختن پایه های هر بنیادی که بر اساس عقل و خرد استوار نبود، بزرگترین خدمتها را به تمدن بشری انجام دادند. و شاید شما سخت بشگفتی درآیید اگر بدانید اصولی که این گروه، افکار و مکاتب خود را (که در شکل و رنگ، گوناگون بودند ولی در اصل و هدف نهایی متحد بودند) برپایه آن بنیاد نهاده اند، همان اصول و پایه های روشنی است که بطور تشبیه شده ای در روش علی بن ابی طالب علیه السلام و مکتب او وجود دارد و گویا که امام علی علیه السلام در روزگار آنان بسر می برد و تحولات زمان و جوامع آنان را دیده و بسیاری از تجربه ها و آزمایشهای آنها را دریافته بود!

امام علی علیه السلام با کمال اعتقاد به نیروی عقل و خرد می فرماید: «تو را بس که راه نجات و خوشبختیت را از گمراهی و ضلالت به تو نشان دهد» و «عقل آینه پاک و صافی است». و جداً این نکته شما را تکان خواهد داد وقتی که ببینید امام علی علیه السلام چگونه در آن زمان به ارزش نظر خرد و دید عقل و پابرجایی ادراک عقلی، در قبال نیرنگ حواس، پی برده و می فرماید: «گاهی چشمها، انسان را فریب داده و به اشتباه می اندازد، ولی عقل و خرد کسی را که با آن مشورت کند، گول نمی زند» و «عقل و خرد - در هر حال - شمشیر قاطعی است». و چون علم و دانش از مسائل و موضوعات عقل و خرد است و عقل و خرد دارای چنین ارزشی است، بسیار منطقی خواهد بود که امام علی علیه السلام بفرماید: «علم، راه بهانه و عذر بهانه جویان را می بندد». اگر ما فرض کنیم که کلمه «علم»، آن مفهومی را نداشت که در عصر ما دارد، ولی باید گفت که بی شک مراد از آن، فرهنگ و معرفت است و فرهنگ و معرفت از نظر مفهوم و مدلول از «علم» وسیعتر و بیشتر است، چرا که «علم»، امروز در مدلول ویژه ای بکار می رود ولی فرهنگ، معنی عام و شاملی دارد. امام علی علیه السلام علاوه بر اعتقاد ریشه دار خود نسبت به عقل و اندیشه، اعتقاد راسخ خود نسبت به تجربه و آزمایش رانیز اعلام می دارد و این اعتقاد، بیشتر ناشی از ایمان به اصالت عقل بوده و از آن سرچشمه گرفته است. ایشان در این زمینه بیانی دارد که کوشش نسلها و اطلاعات ملتها و تجربه اشخاص یگانه و بی نظیر را خلاصه کرده است: «بدبخت کسی است که از عقل و تجربه، محروم بماند».

اکنون باید دید که معنی و مفهوم «عقل» در نزد امام علی علیه السلام چیست؟ مفهوم عقل در نزد امام، همان مفهومی است که متفکران عصر نهضت آن را درک کرده اند و آن همان معنایی است که امروز علم آن را در چهارچوب خود جای می دهد. از علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال شد: عاقل را برای ما تعریف کن و او فرمود: «عاقل کسی است که کارها را بموقع انجام دهد و هر چیزی را در جای خود بکار ببرد» و سپس سؤال شد که جاهل و نادان را نیز بر ما توصیف فرما؟ و امام پاسخ داد که: (با همان جمله قبلی) «تعریف کردم!». امام علی علیه السلام معنی عقل و خرد را آنچنان ترسیم و بیان می کند که یک ریاضیدان و مهندس، شکلی از اشکال هندسی را ترسیم می نماید، تا این قاعده، اصلی اساسی برای پایه های مسائل گوناگون شود. و امروز در تعریف علمی مفهوم عقل، چه چیزی می توان یافت جز اینکه: عقل آن است که چیزها را درست بکار ببرد و کارها را بطور صحیح انجام دهد.

ایمان عمیق به زیبایی زندگی و قدرت و نیروی عقل همان چیزی است که علی بن ابی طالب علیه السلام و همه شخصیتهای بی نظیر انسانیت در آن اشتراک دارند و در سایه الهام همین ایمان و در پرتو نور آن، همه این مکتبهای را بوجود آورده اند که موضوعات گوناگونی را شامل می شوند که در جزئیات از همدیگر جدا هستند و در اصول و اساس یکی می شوند.

از اصول این مکتبها، اطمینان و اعتماد سقراط و افلاطون و ارسطو از فلاسفه نخستین، به اجتماع و زندگی زیبا، مشترک است، و همچنین اعتماد «ساوونارولا» و «جیوردانو برونو»<sup>۷</sup> از متفکران قرون وسطی و اطمینان ادبا و رهبران انقلاب کبیر در قرون جدید، به آن است. اما اعتماد علی بن ابی طالب علیه السلام به نیکی اجتماع و زیبایی تعاون و همکاری، به اندازه ای است که به وصف نمی آید. این امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است که این گفتار اساسی را در خوبی اجتماع و آثار آن در عزت و احترام و رفاه و آسایش نژاد بشری، بیان می دارد: «عزت و گرانمایگی انسان با اجتماع و در زندگی مشترک است».

ایمان به نیکی زندگی و قدرت عقل و شایستگی حیات اجتماعی، آن عده از متفکران نخستین و آخرین را که اصالت خود را حفظ کرده بودند، برای پیروی از مکتب انقلابی زندگی که همیشه در حال تحول و تجدد است، راهبری کرد. انقلابی بودن زندگی، مزایای زندگی را بوجود آورده و بزرگترین شاهد بر وجود امکانات وسیع زندگی است، همین امر هواداران اصالت زندگی را وادار می سازد که بر اساس اعتماد مطلق بر تحول قابل احترام، به کار و کوشش بپردازند و افکار را متوجه آن سازند و دلیل و برهان را در جلوگیری از انحرافات هواداران دورانهای کهن، که گمان می کنند می توانند در قبال زندگی انقلابی و در حال تحول انقلابی ایستادگی کنند، بکار ببرند. و ایمان علی بن ابی طالب علیه السلام به انقلابی بودن زندگی و تحول و تکامل همیشگی آن، اصلی است که وابسته به اصول وی در اندیشه و مکتب و راه و روش او است. از جمله برهان امام در این مورد، گفتار صریح و بی ابهام اوست که می فرماید:

«فرزندان خود را با اخلاق خود تربیت نکنید، زیرا که آنان برای زمانی غیر از زمان شما، خلق شده اند»<sup>۸</sup> و «اگر علم پیدا کردید، عمل کنید و اگر یقین یافتید اقدام نمایید» و «زیانکار کسی است که دو روز وی یکسان باشد».

و بی شک، این ایمان به انقلابی بودن زندگی و این اعتماد به تحولات دائمی آن، انسان را بر لزوم آموزش و استفاده از آنچه که عظمت زندگی در سینه فرزندان خود جای داده، و بهره برداری از شایستگی بزرگ انسانیت برای پیشرفت، راهبری می کند، و از همین اعتماد و اطمینان است که امام علی علیه السلام می فرماید: «... تو نخستین بار که آفریده شدی نادان بودی و سپس دانا شدی، و چه بسیار است چیزی که تو به آن علم نداری و اندیشه ات در آن سرگردان و بینابیت در آن گمراه است و سپس بر آن آگاه خواهی شد ... باید به کسی که تو را آفریده است اعتماد کنی...»

هر کس که در مضمون این عبارت دقت کند، قاعده ای را از آن بدست می آورد که به انقلابی بودن زندگی (که قدرت و نیروی انسانیت بر شناخت و معرفت، و بر پیشرفت دائمی در سایه این معرفت، نشان دهنده آن است) تصریح دارد.

و در هر صورت آن قواعد و اصول اساسی ای را که مکتبهای اندیشمندان (بویژه متفکران انقلاب کبیر) در فلسفه اجتماع و در اصل: انقلابی بودن زندگی و شایستگی زندگان برای تحول و تکامل بر آنها استوار است، از نقطه نظر نص و مفاد، موضوع و عبارت در نزد یگانه بی نظیر اندیشه عربی<sup>۹</sup>، علی بن ابی طالب علیه السلام خواهید یافت. این اصول و قواعد در آثار امام چنان به هم پیوسته و درهم آمیخته است که در نقشه های عمومی و یا جزئیات خصوصی هم از یکدیگر تفکیک ناپذیر است.

مقام علی بن ابی طالب علیه السلام در این مورد، مانند بزرگان گذشته قرون و اعصار است که در زندگی غور می کردند تا نقشه های بزرگ و به هم آمیخته آن را کشف کنند و آنگاه از روی صدق و صفا و با سادگی و حرارت، آنچه را که کشف کرده اند، بیان کنند و از

اینجاست که آنچه را که کشف کرده و اعلام داشته اند از دو قسمت تشکیل شده است: قسمتی که شامل اصول بزرگ و کلی می شود و برای هر زمان و هر مکانی اعلام می شود و برای همیشه هم باقی می ماند، چنانکه قوانین ثابت علمی باقی می ماند، و قسمت دیگری هم شامل شرح و بسط و جزئیات امور می شود که با تغییر و تبدیل زمان و مکان، تغییر می یابند، و شاید بزرگترین این اصول که مردان یگانه و نخستین عقل و اندیشه آن را کشف کرده اند، چنانکه علی بن ابی طالب علیه السلام هم آن را کشف کرده است، همان انقلابی بودن زندگی و شایستگی زندگان برای تحول و تکامل باشد.

و اکنون باید درباره اعلامیه حقوق بشر سخن بگوییم که ناشی از کوشش همه انسانیت بوده و انقلاب کبیر فرانسه مواد آن را اعلام داشته است... و سپس به بررسی آن اصول و مبادی حقوق بشری که یگانه و فرزانه عرب از چهارده قرن پیش آنها را کشف کرده است پردازیم. نخستین چیزی که باید در اینجا توجه همه را به آن جلب کنیم این است که گذشت زمان مسئله ای است که باید در نظر گرفته شود، و روی همین اساس باید به اصول عمیق و ریشه داری که از چهارچوب زمان و مکان می گذرند و رنگ انسانی همگانی به خود می گیرند بنگریم.

و اما آنچه که مربوط به زمان و مکان می شود، چیزی نیست که در این مقایسه ما، ارزش و مقام مهمی داشته باشد، چرا که مقایسه ما در سطح انسانی و جهانی و همگانی به عمل خواهد آمد.

برای روشن شدن موضوع، بعنوان نمونه مثالی می آوریم: آن کس که امروز به شما می گوید: «اگر بخواهید به این شهر مسافرت کنید با اتومبیل بروید»، مانند همان کسی است که هزار سال پیش به شما می گفت: «اگر بخواهید به این دهکده مسافرت کنید با شتر بروید...» آن «عامی» که متعلق به جوهر این طلب و خواست است «سواره» بودن است نه «پیاده» رفتن... و «خاص» مربوط به زمان و مکان هم همان «اتومبیل یا شتر» است!

پس اگر در مفهوم عام یا جوهر مسئله، اشتراکی در بین باشد، مقایسه و ارزیابی ما اشکالی نخواهد داشت و در هر صورت، توجه ما در اینجا فقط به روح و حقیقت نص و گفتار بوده و سپس به شرح و تفصیلی است که مربوط به جوهر و ذات آن بوده و بعد به مطالبی است که از آن جمله و عبارت، استفاده می شود. و شما بزودی خواهید دید نصی را که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را در چهارچوب لفظ خاصی بکار نبرده (چنانکه ما امروز چنین می پنداریم و می فهمیم!) حقیقتی است که در یک سلسله تجربه های عملی زنده بدست آمده و به آن معنی علمی داده، چنانکه در غالب اوقات، شکل و قالب لفظی علمی نیز به آن داده است!

## پی‌نوشتها:

۱. مقصود مؤلف از این «ارزیابی کوتاه»، همه مطالبی بود که قبلاً بعنوان جلد دوم این کتاب - «علی و انقلاب فرانسه» ارائه شده است.
۲. ما معتقدیم که هیچ ماده و اصلی که به نفع انسان باشد در اصول اسلامی که امام علی علیه السلام بعد از محمد صلی الله علیه و آله، پیشوای مکتب آن است فروگذار نشده و همان اصول بسیار قلیلی که مؤلف محترم در نزد امام علی علیه السلام نیافته، بی شک اگر صحیح و منطقی باشد در اصول اسلامی وجود دارد.
۳. با اینکه مؤلف، امام علی علیه السلام را انسانی جهانی می‌داند، معلوم نیست که چرا در اینجا آن حضرت را به جهان عرب! و اندیشه عربی منسوب می‌سازد؟
۴. درباره ساوونارولا که به نظر مؤلف «پیامبر عصر نهضت» است، ما در جلد دوم مطالبی آوردیم که برای مزید استفاده به آن مطالب مراجعه شود.
۵. در دنباله همین خطبه شریفه (خطبه ۱۰۷ در نهج البلاغه) امام می‌فرماید: «دوستی مردم، زبانی و ظاهری و دشمنی با همدیگر در دلها جای گیرد و فسق و تباهی باعث نسب، و عفت و پاکدامنی موجب شگفتی شود و اسلام همچون پوستین وارونه پوشیده شود: و لبس الاسلام لبس الفروالمقلوب».
۶. امام علی علیه السلام در پاسخ «عبدالله بن زمعه» که از شیعیان وی بود و از او مال بیشتری می‌خواست فرمود: «ان هذا المال لیس لی ولالک و انما هو فییء للمسلمین، فان شرکتهم کان لک مثل حظهم والافجناة ایدیم لاتکون لغیرافواهم» - این مال نه از آن من و نه از آن تو است، بلکه مربوط به همه مسلمانان است و اگر تو در کارشان با آنها همراه بودی، همانند آنان سهم می‌بردی و گرنه ثمره دسترنج آنان برای دهانهای دیگران نیست.
۷. جیوردانو برونو، فیلسوف ایتالیایی، متولد در شهر نولا، در سال ۱۵۴۸ میلادی است. او در سال ۱۶۰۰ م وفات یافت. وی مدتی در پاریس تدریس می‌کرد و با فلسفه اسکولاستیک و ارسطویی مبارزه کرد و در روم بعنوان «مرتد» سوزانده شد...
۸. لاتفسروا اولادکم علی اخلاقکم، فانهم مولودن لزمان غیر زمانکم.
۹. لازم به توضیح نیست که این مطالب، طرز تفکر یک نویسنده مسیحی درباره امام علی علیه السلام است و گرنه اعتقاد ما درباره امام علی علیه السلام، برتر و بالاتر از آن است که علی علیه السلام را به اندیشه عربی!! نسبت دهیم و یا او را با ولتر و پاسکال و ساوونارولا و فلاسفه یونان در ترازوی مقایسه بگذاریم.

## مسئله آزادی و برابری

\* آزادی فردی و شخصی، آزادی در مسکن، آزادی انتخاب کار و پیشه، آزادی مالکیت، آزادی فکر و اندیشه...

\* مساوات در حقوق، بر چهار پایه و اصل اساسی استوار است که عبارتند از: برابری در قانون، مساوات در برابر قضاوت و دادگاه؛ برابری در مالیات و مساوات در وظایف....

اکنون نوبت آن است که اعلامیه حقوق بشر فرانسه ۱ را بررسی کنیم و مواد آن را یکایک ذکر کنیم، و بدنبال هر کدام، آن اصولی را که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را بیان داشته و در مفهوم، با آن مواد توافق دارد و یا نصوصی را که مترادف با مواد اعلامیه است و یا در هدف نهایی همگام با آنها است، نقل کنیم.

نخستین ماده اعلامیه حقوق بشر می گوید:

۱. «تمام افراد بشر آزاد بدنیا می آیند و باید آزاد بمانند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند...».

در مورد نخستین بخش این ماده که می گوید: «تمام افراد بشر آزاد بدنیا می آیند و باید آزاد بمانند»، علی بن ابی طالب علیه السلام این سخن گرانقدر را می فرماید که قبلاً نیز نقل کرده ایم: «بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است». این گفتار امام، با نخستین بخش ماده اعلامیه حقوق بشر، از نقطه نظر روح و نص و هدف، یکسان است و ما نیازی نداریم به توضیح چیزهای آشکار بپردازیم.

ما در گذشته، بطور تفصیل درباره اقدام امام علی علیه السلام برای بیدار ساختن روح آزادی در بین مردم بحث کردیم و گفتیم که علی بن ابی طالب علیه السلام بطور صریح و آشکار اعلام می دارد که: نیروی هستی، مردم را آزاد قرار داده و آنان مختار هستند که در شئون زندگی خود نظارت کنند و از آنچه که بدست آورده و دانسته اند، استفاده ببرند و در این راه، کسی نمی تواند آنها را به کاری مجبور سازد؛ و همچنین آنان حق دارند هر وقت که بخواهند مخالفت و اعتراض خود را ابراز و یا کمک و همکاری خود را اعلام کنند و در کارهای خود، آنچنان باشند که خود تشخیص داده اند و بدین ترتیب، هیچ انسانی را بر انسان دیگر تفوق و برتری نیست و هیچکس به حکم محلّ تولد و یا دلیل پوچ دیگری، نباید بر انسان دیگری تسلط یابد و هیچگونه منّتی هم در کار نیست که کسی بتواند به بهانه آن یوغی را برگردن مردم ببندد، و یا چون به او اجازه آزادی در کار داده شده، دیگران را به بردگی بکشاند! بلکه همه، افراد آزادی هستند و آزاد خلق شده اند.

می بینند و فکر می کنند و می فهمند و هرطور که بخواهند تصمیم می گیرند، و فقط این واقعیت انگیزه کار خواهد بود نه انگیزه های دیگر.

اگر می خواهید در این زمینه بینش بیشتری داشته باشید، به دو فصل: «سرچشمه های آزادی» و «آزادی بین فرد و جامعه» در این کتاب مراجعه کنید که در آن دو بخش، در این زمینه، نشانه ها و دلایلی از سخنان و نصوص علوی، با توجه به منطق امام علی علیه السلام و مکتب وی، آورده شده است. و اکنون بر آنها می افزاییم و می گوئیم: گاهی علی بن ابی طالب علیه السلام احتمال می داد که مردم

بدرستی درک نکنند که آنان آزاد بالااصاله هستند و باید روی همین آزادی اصیل، همیشه آزاد بمانند، و از اینجا بود که بذر تفکر آزادی را در دل آنان می پاشید و با هر وسیله ای که ممکن بود، پایه های آن را در قلوبشان محکم می ساخت. و با اینکه در میان آنان: دوست و دشمن، همکار و رقیب و دوستدار و بدخواه وجود داشت، همه آنان را مورد خطاب قرار می داد و می فرمود: «شما در هیچیک از حالات خود نباید مجبور به کاری شوید»؛ و یا می گفت: «من هیچوقت خوش ندارم که شما را به کاری وادار سازم که آن را دوست نمی دارید».

و معنی این دو عبارت، منوط و پیوسته به معنی عبارت نخستین است که: «بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است». و آن کس که آزاد قرار داده شده نباید و نمی تواند که به کاری مجبور شود و برخلاف میل خود عمل کند؛ چرا که اکراه و اجبار با آزادی تناقض دارد. و با توجه به همین مسئله است که امام به یکی از دشمنان خود می فرماید: «من به تو اجازه می دهم در کار خود آنچنان باشی که برای تو آشکار شده است».

معنی و مفهوم این امر آن است که آن قدرت و نفوذی که در دست علی بن ابی طالب علیه السلام است از آن نوع قدرتها و نفوذا نیست که به خود اجازه دهد اصل کَلِّ «آزادی نظریه و آزادی انتخاب» را نقض کند و پایمال سازد. و بدون تردید، آزادی نظریه و انتخاب، با انسان همراه نخواهد بود مگر آنکه انسان مولودی آزاد باشد؛ چنانکه در اعلامیه حقوق بشر هم آمده است. و البته نقض آن امکانپذیر نیست مگر آنکه این اصل پایمال شود، و برای همین است که امام علی علیه السلام می فرماید: «مردم به بیعت دعوت شدند، هرکس که بر من بیعت کرد پذیرفتم و آن کس که امتناع ورزید، به حال خود واگذاشتم»؛ و این برای آن است که ریشه آزادی خواستار شاخه هایی است که در آن، آزادانه پیدا شوند و به رشد و نمو بپردازند و از همین شاخه ها است که انسان می تواند در چهارچوب علم و دانش خود، و در سایه الهام از وجدان خویش بسر ببرد و با زور و خشونت با او رفتار نشود و افکار و نظریاتی بر وی تحمیل نشود که مورد قبولش نیست. چرا که لابد او خیر و شر و نیکی و بدی را درک کرده است و در اینصورت باید در انتخاب راه و روش آزاد باشد، و علی بن ابی طالب علیه السلام هم این حقیقت را به رسمیت شناخته، که خطاب به مردم فرموده است: «شما با حلال و حرام آشنا هستید و باید از علم خود استفاده کنید».

در پرتو روشن همین اعتراف آشکار به اینکه: «مردم آزاد خلق می شوند»، امام متوجه پدران شده و چنانکه گفتیم، خطاب به آنان فرموده است: «فرزندان خود را با اخلاق خود تربیت نکنید زیرا که آنان برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده اند».

و در این اصل، درباره «آفریده شدن آزاد» مطالب زیادی وجود دارد؛ به دلیل آنکه اگر فرزندان از اجبار و اکراه و بردگی در قبال قدرت و قانون زور، رهایی یابند بطور کلی از اخلاق و عادات و هوسها و نظرات پدران خود آزاد نمی شوند و رهایی نمی یابند و همچنین گرفتار مسائلی هستند که ناشی از انگیزه های پدران است و آنان می خواهند که فرزندانشان بر اصولی باشند که خود بوده اند!

و از اینجا است که ناگهان علی بن ابی طالب علیه السلام به این واقعیت توجه می کند و این توجه ناشی از حقیقت به رسمیت شناختن «آزادی در تولد» بوده و از اینجا سرچشمه می گیرد که آزادی نباید محدود شود؛ حتی با شرایط و قیودی که پدران، آنها را به زور تحمیل می کنند، برای آنکه آزادی در دورترین مفاهیم و هدفهایش، انگیزه ای است برای تحوّل و دلیلی است برای تکامل و پیشرفت و

هرگز نباید پایمال شود. اندیشه و راه و روش علی بن ابی طالب علیه السلام درباره آزادی، از او می خواهد که به جنبه وجدانی و درونی مسئله نیز توجه کند، و روی همین اصل امام دقت می کند و می بیند که در اکراه و اجبار و در وادار ساختن مردم به کاری، توهین به زندگی داخلی انسان نهفته است و سرانجام آزار و ناراحتی را برای اکراه کننده و کسی که مجبور شده کاری را انجام دهد، بوجود خواهد آورد و از اینجا است که می فرماید: «بدون تردید دلها را خواهش، و رو آوردن و روگردانیدنی است و شما از راه خواهش و رو آوردن آنها به سوی آنها بیایید (و کاری از آنها بخواهید) زیرا که هرگاه قلب به انجام کاری مجبور شود، کور می شود!» و با روش درست و صحیحی که امام در قبال وجدان و درون انسانها در پیش می گیرد، در واقع می خواهد بطور آشکار این اصل را تثبیت کند که: مردم در پیدایش و تولد آزاد هستند و هیچگونه زور و فشاری نباید متوجه آنها شود.

مردم در نظر امام علی علیه السلام (و همچنین در نزد بنیادگزاران اعلامیه حقوق بشر) آزاد بدنیا می آیند و باید هم، همچنان آزاد بمانند و زندگی کنند.

اگر ماده نخستین اعلامیه حقوق بشر فرانسه، معنی آزادی را بیان نداشته، مواد بعدی آن، برای آزادی، تعریف عامی را می آورد که دارای ابعاد و ریشه هایی است. و البته این اعلامیه، در هر صورت، اعلامیه ای است که اصول اساسی حقوق بشر را بیان می دارد و فروع و جزئیات را به حال خود وا می گذارد که قانون، آنها را بیان کند؛ و البته حدود قانون هم در چهارچوبی از اصول و قواعدی خواهد بود که اعلامیه حقوق بشر معین ساخته است. و هنگامی که این اصول اساسی روشن شد، برای متفکران آسان خواهد بود که تفصیلات و مشکلات را، طبق مقتضیات انسان آزاد، در جامعه آزاد حل کنند ولی مهمترین مظاهر آزادی که درباره آن بحثهای زیادی بین فلاسفه و اندیشمندان در گرفته است، در موضوعات زیر خلاصه می شود:



## آزادی شخصی

که انسان به موجب آن، در رفت و آمد خود آزاد است و هیچگونه مانعی در برابر رفت و آمد او ایجاد نمی شود، مگر آنکه قانون به این منع و جلوگیری اجازه دهد، و البته این جلوگیری، حدودی خواهد داشت که مصلحت همگان آن را ایجاب می کند.

این شرط از شروط آزادی را علی بن ابی طالب علیه السلام تثبیت کرد؛ در آنجا که به فرمانداران خود دستور می دهد که: باید هر مانعی را که رفت و آمد مردم را مشکل می کند از سرراه آنها بردارند و یا دستور می دهد که در هر موضوعی که مربوط به آنها نیست، دخالت نکنند و هیچکس را وادار به امری نسازند که قانون به آن اجازه نمی دهد. و اما کسانی که مانند بازرگانان در رفت و آمد خود نیازمند آزادی بیشتری هستند؛ علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: باید به آنان اجازه داده شود که از آزادی شخصی خود در هر میدانی استفاده کنند: «در خشکی و دریا، در کوه و بیابان»... چنانکه در عهدنامه امام به مالک اشتر نخی آمده است.

آری، چگونه امام علی علیه السلام این آزادی را برای همه مردم قائل نشود، در حالیکه این آزادی را به دشمنان خود داده است، تا هر کدام از آنها که مایل است به معاویه ملحق شود و او در انتخاب این راه آزاد است و هیچکس از وی جلوگیری نمی کند و قانون هم متعرض او نمی شود.

## آزادی در مسکن

و آن این است که اجازه داده نشود کسی به منزل و مسکن خاص مردم، بدون اجازه آنان یا اجازه قانون وارد شود، و علی بن ابی طالب علیه السلام بخوبی لزوم مراعات این نکته را می دانست و از همینجا بود که قصد داشت دولت و حکومت به این نمونه کامل از مظاهر آزادی توجه بیشتری داشته باشد، و در این باره سخنانی فرمود که گویا ناشی از مکتب آزادگان متفکر قرن هجدهم میلادی است! از اوامر عمومی امام که آن را بر مأموران خود در ولایات مکتوب می کرد و می فرستاد، این دستور است:

«... البته هیچکس را مترسان و اگر کسی مایل نباشد، بر او گذر مکن و بیشتر از آنچه که خداوند فرموده است، از او مگیر و اگر به قبیله ای رسیدی، برکنار آب آنان فرود آی، بدون آنکه به منزلشان وارد شوی؛ و سپس با آرامش و وقار بسوی آنان برو و در نزد آنان بایست و بر آنها سلام کن و در درود و تحیت برایشان کوتاهی منما. و سپس به آنان بگو: «ای بندگان خدا، دوست و خلیفه خداوند، مرا بسوی شما فرستاده است تا حق خداوندی را از مال شما بگیرم، آیا در دارایی و مال شما برای خداوند حق و سهمی هست که آن را بپردازید؟» ... اگر کسی جواب منفی داد، به او مراجعه مکن و اگر کسی پاسخ مثبت داد، همراه او برو؛ بدون آنکه او را بترسانی و یا هشدار دهی، یا بر او سخت گیری و او را به دشواری اندازی. آنگاه آنچه از طلا و نقره به تو می دهد، بگیر و هرگاه گاو و گوسفند و شتر داشته باشد، بی اجازه او نزد آنها مرو، زیرا بیشتر آنها متعلق به او است. و اگر به چهارپایان سرزدی با آنها همچون کسی نگاه نکن که بر صاحب آنها تسلط دارد!... و چهارپایان را نران و مترسان...۲». امام علی علیه السلام در جایی دیگر چنین می فرماید:

«از درهای خانه ها وارد آنها شوید و آن کس که از درب خانه ها وارد نشود دزد است!». اگر شما این نص صریح را به نص سابق اضافه کنید، از مجموع هر دو، یک نص قانونی آشکاری را بدست می آورید و آن اینک: آزادی مسکن در مکتب امام علی علیه السلام تضمین شده است. و به هیچ کس اجازه داده نمی شود که بدون اجازه خود مردم، وارد خانه های شخصی آنها شود.

و البته این آزادی، در ضمن آزادی عمومی که قبلاً از آن سخن گفتیم، تضمین شده است و بدون تردید، اگر کسی نود درهم به شما بدهد و شما بتوانید در بیست درهم آن تصرف کنید، دیگر منطقی نیست که درباره آن سؤالی هم داشته باشید<sup>۳</sup>.

## آزادی کار

پیشه، بازرگانی و کشاورزی... این آزادی به آن معنی است که به انسان اجازه داده شود که هر کار و پیشه و تجارتی را که بخواهد، انتخاب کند و بر طبق استانداردهای خود عمل کند. البته امام به این بسنده نمی کند که این آزادی را حق مردم بشمارد، بلکه او مراعات و جانبداری از وضع کارگر و پیشه ور و بازرگان و کشاورز را یکی از وظایف دولت می داند و به استاندار خود در مصر دستور می دهد که: «سفارش بازرگانان و صنعتگران را به کارمندان خود بکن تا به آنان نیکی کنند، خواه افراد این صنف در یکجا مقیم باشند و اموال خود را برای تجارت و داد و ستد به شهرهای دیگر بفرستند و خواه خود به کسب اشتغال داشته باشند و به تنهایی احتیاجات مردم را برآورند. اینان منشأ و وسیله سودهایی هستند که به مردم و کشور می رسد و همینها هستند که سود را از نقاط دور دست، از خشکی و دریا، جلگه و کوه و جاهایی که مردم نمی توانند در آن گرد آیند و جرأت رفتن به آنجاها را ندارند، به سوی تو جلب می کنند. امور آنان را چه در مرکز فرمانروایی تو باشند و چه در شهرهای اطراف، بدقت مورد رسیدگی قرار ده و به آنان توجه داشته باش».

امام علی علیه السلام در مورد کشاورزان نیز توصیه کرده است و می فرماید:

«... به موضوع خراج ۴ طوری رسیدگی کن که اهل خراج و دهقانان را بصلاح آرد، زیرا با اصلاح امر خراج و خراج گذار، کار سایر مردم نیز اصلاح می شود و بهبود مسائل دیگر مردم، وابسته به اصلاح کار خراج است، چه همه مردم وابسته به خراج و اهل خراجند و البته باید توجه تو به آبادانی اراضی، بیشتر از دقتت به دریافت خراج باشد، زیرا با آبادی زمین می توان خراج مطالبه کرد و هر کس که از زمین آباد نشده خراج طلب کند کشور را ویران کرده است و بندگان خدا را هلاک می سازد و فرمانروایی او بزودی سپری می شود. و هرگاه خراج گذاران از سنگینی آن نالیدند، یا از پیدایش آفات زمینی و آسمانی و قطع آب یا نیامدن باران و یا جاری شدن سیل در زراعت یا کم آبی، شکایت کردند، به اندازه ای که کارشان اصلاح شود، به آنان تخفیف بده و از میزان خراجشان کم کن. و البته این تخفیف به نظر تو سنگین نیاید، زیرا که آن ذخیره ای است که به تو برمی گردد چه، بدینوسیله شهرها آباد می شود و این خود موجب آراستگی فرمانروایی استاندار خواهد شد...».

این سخنان، به اضافه آزادی صنعت، پیشه، تجارت و کشاورزی، نتایج درخشانی دارد که از جمله آن: ایجاد یک طبقه جدید از طبقات مردم است که در قبال تباهیهای طبقه اشراف و فتودالها، به پیشرفت و ترقی جامعه کمک و مساعدت می کند. و در اروپا هم پیدایش طبقه پیشه ور و بازرگان، مرحله ای بود که به سرنگون ساختن دوران رژیم فئودالیسم کمک فراوان کرد!

علی بن ابیطالب علیه السلام، علاوه بر اینها، حقیقت پرارزشی را نیز با قاطعیت تمام بیان داشت و آن اینکه: انسان فقط در قبال کارهای نیک، انسان بشمار می آید و فرمود: «بدانید که مردم، فرزندان اعمال نیکی هستند که انجام می دهند»، و بی شک اگر انسان در کاری آزاد نباشد، آن را به نیکی انجام نخواهد داد. شما در فصل: «رفع نیازمندی»<sup>۵</sup> مشاهده کردید که امام به کارمندان دولت خود دستور داد که هیچ انسانی را به کاری که مایل نیست، مجبور نسازند و پاداش و مزد کسی را که فقط از روی آزادی و رضایت، در «زمین» و یا «نهر»ی کار می کند، به نیکی بدهند. ولی اگر علی بن ابی طالب علیه السلام آزادی عمل بازرگانان و پیشه وران و نظایر آنان را به رسمیت بشناسد، و به سودی که از راه کوشش و کار فرزندان این طبقه عاید جامعه می شود اعتراف کند، هرگز مرتکب این اشتباه نمی شود که این

آزادی را با لزوم در نظر داشتن مصلحت توده مردم، مشروط سازد، البته در صورتی که کوشش و کار آنان به کار و کوشش تجاوزکارانه ای تبدیل شود و آنان به استثمار و احتکار پناه ببرند و یا تمایل پیدا کنند که بر مردم تسلط یابند و توده را با استثمار و احتکارشان، به بردگی بکشانند که در اینصورت امام، قاعده و قانونی را وضع کرده است و به زمامداران عصر خود ابلاغ می کند که بمثابة اساس کلی قواعد عام و شاملی است که همراه زمان پیش می آید، و می فرماید:

«... و بدان! با همه صفات نیکی که درباره بازرگانان ذکر شد، تعداد زیادی از آنان، در داد و ستد سختگیر (و تنگ نظر) و همچنین بسیار بخیل هستند و نیز احتیاجات و مواد خوراکی مردم را احتکار می کنند و در خرید و فروش زورگو هستند، و این اعمال برای عامه مردم زیان آور و برای والیان و فرمانداران، عیب بزرگی است. بنابراین، از احتکار جلوگیری کن... چرا که باید خرید و فروش آسان و از روی عدالت و انصاف انجام گیرد، و قیمت اجناس طوری باشد که به هیچیک از فروشنده و خریدار، زبانی وارد نشود و هرگاه کسی، پس از اینکه از احتکار نهی کردی، مرتکب آن شد، او را به کیفر عملش عقوبت کن، بدون آنکه در مجازات او زیاده روی کرده باشی...».

## حق مالکیت و آزادی در تملک

که بزودی در بررسی اصل دوم از اصول و مبادی انقلاب کبیر، درباره آن بحث خواهیم کرد.

### آزادی فکر و اندیشه

نشانه های امام در تجویز آزادی تفکر و اندیشه، اجازه ای است که به مخالفین خود داد تا در تصوّرات و اندیشه ها و راه و روش خود آزاد باشند، بدین ترتیب که نخست اندیشه و بررسی کنند و سپس به آنچه که تشخیص داده اند عمل کنند.

در واقع امام اجازه می داد که مخالفان وی آزادانه فکر کنند و سپس راهی را برگزینند که آزادی و اندیشه در پیش پای آنها گذاشته و بینش مستقل و دور از هرگونه فشار و اجباری، به آن رهنمون شده بود. و سپس امام بسیار کوشید که مردم را به طلب علم، به مفهوم عام آن، که همان معرفت و فرهنگ است، ترغیب کند، و طلب علم از نقطه نظر اساس و طبیعت، مربوط به آزادی دانشجو در اندیشه و تفکر است، چرا که بررسی معارف و علوم، نیازمند آزادی با مقیاس وسیعی است، و بنابراین کسی که تفکر و اندیشه ندارد، علم ندارد و شخصی که آزاد نباشد، فکر ندارد، پس نتیجه می گیریم که طلب علم و آزادی اندیشه، دو امر متلازم و متحد هستند.

حتی علی بن ابی طالب علیه السلام در این شرط اساسی دقت بیشتری کرده است، آنجا که می فرماید: «هیچ جنبش و حرکتی نیست مگر آنکه تو در آن نیازمند معرفت و آگاهی هستی». و از مسائل بدیهی است که در طلب معرفت و بررسی کامل آن، آزادی نظر، آزادی برخورد، آزادی قبول و آزادی دهش، شرط اساسی است و همه اینها در موضوع آزادی اندیشه جمع شده و موجود است!.

باید بیفزاییم: عظمت امام را از هر کسی که بتواند نزدیکترین افکار به خود و مناسبترین آرا با خویشتن را درک و اخذ کند در آنجا که می فرماید: «کسی که از آرای گوناگون استقبال و آنها را بررسی کند، موارد اشتباه را می شناسد» درمی یابیم.

و باز بسیار بدیهی است که بررسی و استقبال از افکار و آرای گوناگون برای بهره برداری از آنچه که موافق میل است، محتاج به اختیار و آزادی است و بدون آزادی در فکر و اندیشه، اختیار و انتخاب مفهومی ندارد. و چون انسان آزاد، نخست می نگرد و در سایه آزادی در دید و اندیشه، موردی را برمی گزیند، چنانچه در انتخاب خود، روش خوبی پیش گیرد به نفع او خواهد بود و گرنه به ضرر او خواهد شد: «و شخصی که روش بدی را برگزیند، در واقع خود را آزار و شکنجه می دهد!».

و بدین ترتیب، همه مردم «آزاد دنیا می آیند و آزاد هم باید بمانند»، چنانکه در قانون علی بن ابی طالب علیه السلام و در اعلامیه حقوق بشر فرانسه، هم ذکر شده است.

آنچه گذشت درباره نخستین بخش از ماده اول اعلامیه بود، اما درباره بخش دوم آن که می گوید: «همه از لحاظ حیثیت و حقوق مساوی هستند» امام، سخنان صریح و آشکار زیادی دارد که در پیمان نامه های امام به فرمانداران و والیان، آنها را می یابیم... البته بعضی از آن سخنان بطور مستقیم «برابری در حقوق» در میان همه مردم را تثبیت می کند و تعدادی از آنها هم فقط اشاره به این مطلب دارد و قسمتی

هم از نقطه نظر روح و مفهوم، به دور این محور می چرخد. نخست مطلبی را ذکر می کنیم که امام علی علیه السلام بطور صریح و آشکار درباره «مساوات در حقوق» بیان می کند و گویا که این مطلب از ماده اول اعلامیه حقوق بشر گرفته شده و یا اینکه نخستین ماده اعلامیه حقوق بشر، از آن اقتباس شده است: «حق، یک امر همگانی است، اگر به سود کسی باشد بر علیه او نیز خواهد بود کسی را بر دیگری حقی نیست مگر اینکه آن دیگری را هم بر او حقی است و می دانیم که دیگری را حقی بر او نیست، مگر اینکه او را هم حقی است.»

در این ماده قانونی امام علی علیه السلام، هیچگونه ابهامی وجود ندارد که نیازمند توضیح باشد، بلکه این از نقطه نظر لفظ و معنی، در واقع بخش دوم ماده اول اعلامیه حقوق بشر است. علاوه بر این، ما در عهدنامه امام به مالک اشتر نخعی این قاعده را می یابیم: «از انحصارطلبی و به خود اختصاص دادن آنچه که همه مردم در آن برابند بپرهیز»، یعنی از اینکه چیز کم یا زیادی از اموری را که همه مردم در آن باید مساوی و برابر باشند (که همان حقوق همگانی است) به خود و یا دیگری اختصاص دهی! احتراز کن. معنی این عبارت، چنانکه روشن است، بدین قرار است که مردم در حقوق مساوی هستند و در این امر، بین کوچک و بزرگ دور و نزدیک، مسلمان و غیر مسلمان، عرب یا غیر عرب، فرقی نیست. زیرا که همه اینها از افرادی هستند که امام از آنان با لفظ «مردم» تعبیر می کند.

آنگاه امام در این موضوع تأکید می ورزد، تا مبدا برای فرمانداران در چگونگی هدف مورد نظر وی، اشتباهی رخ دهد، و از همینجا است که همه آنان را به یک اصل اساسی متوجه می سازد و آن اینکه: همه افراد بشر در حقوق انسانی مساوی هستند؛ چرا که همه از نظر آفرینش یکسان هستند و از جهت انسان بودن هم پیش از آنکه موضوع دور و نزدیک، قوم و خویش، مسلمان و زردشتی، عرب یا عجم مطرح شود، برابرنه و بدین منظور می فرماید: «هر انسانی در آفرینش همانند تو است.»

و به همین علت است که در قانون امام، «برای دور همان حقی وجود دارد که برای نزدیک»، و باز به همین جهت است که درباره غیر مسلمانان می فرماید: «اموال و خون آنان همچون اموال و خون ما محترم است»، و آنچه که برای آنان مباح و جایز است برای دیگران نیز مباح و جایز است و آنچه که برای آنان حرام است بر بقیه نیز حرام است.

علی بن ابیطالب علیه السلام در موضوع مساوات و برابری همه مردم در حقوق، سطح بسیار بلندی را در نظر می گیرد و معتقد است که اموال و دارایی موجود در نزد وی یا فرمانداران و کارمندان «نه از آن او، و نه از آن آنها است» بلکه این اموال، محصول و ثمره کوشش همه کسانی است که بطور مشترک آن را تولید کرده اند تا همگان از آن بهره مند شوند و این حق به همه مردم تعلق می گیرد.

علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین اندیشمند شرقی است که چنین سخن صریح و آشکاری را در چنان قالبی از الفاظ ریخته و بیان کرده است، که هرگز قابل تأویل و تفسیر نیست که: اموال عمومی، از آن همه افراد ملت است و به همین علت هم، حقی از حقوق تمامی مردم است و در پرتو همین بینش بود که علی بن ابی طالب علیه السلام در موقع تقسیم و توزیع بیت المال، بدون در نظر داشتن دور یا نزدیک، شریف یا غیر شریف، مساوات را برقرار می کرد، بالخصوص که او درباره وضع مردم (که از نظر وی برادران متعاون و متساوی الحقوق هستند) دقت کرد و دید که اکثریت آنان در فقر جانکاهی بسر می برند و در قبال آن، اقلیتی هم در ناز و نعمت افراط آمیزی زندگی می کنند و آنگاه خود را مورد خطاب قرار داد و گفت: «به وضع مردم هر نقطه که می خواهی نظر کن! آیا جز فقیر و دردمندی که از فقر و بینوایی رنج می برد چیزی می بینی؟ و یا ثروتمندی که نعمت خداوند را به ناسپاسی تغییر داده است؟».

و وقتی که ناصحی! به نزد وی آمد و این تقسیم و توزیع عادلانه و برابر وی را مورد انتقاد قرار داد و به عرض رسانید که: «یا امیرالمؤمنین! این اموال را بخشش کن و این اشراف و بزرگان عرب و قریش را بر این گروه بردگان و افراد غیر عرب، ترجیح بده و بر آنان بیشتر مرحمت کن». امام با قاطعیت تمام و با آرامش ویژه خود فرمود: «آیا به من پیشنهاد می کنید که با ظلم و ستم پیروزی را بدست بیاورم؟!».

همچنانکه علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین اندیشمند شرقی ای بود که اعلام داشت: اموال عمومی و بیت المال، از آن توده مردم است نه دارایی خاصّ طبقه حاکمه و اشراف، همچنین وی نخستین زمامدار در سراسر مشرق زمین ۶ بود که این حقیقت را تا آن حد بیان و تشریح کرد که قالب و شکل قانون به خود گرفت. پس اموال عمومی و بیت المال، «طعمه و رزق فرمانداران و زمامداران نیست» بلکه مربوط به همه مردم است و زمامداران در مکتب و قانون امام علی علیه السلام (در مورد این اموال) فقط «نگهبانان و خزانه داران اموال مردم» هستند و آنان در کلام دیگری از امام: «نگهبانان مردم و نمایندگان ملت» بشمار می آیند.

ما در یکی از خطبه های امام هم این سخن صریح و بی پرده را می یابیم: «این مشتری ۷، همکاری آن تبهکار نیرنگباز ۸ را با اموال مردم جلب و خریداری کرده است».

در قانون علی بن ابی طالب علیه السلام، بشر پیشین در تولید این مال و ثروت کوششی بکار برده و بشر امروز نیز در آن، کاری انجام می دهد و آیندگان فردا هم در آن حقی خواهند داشت، پس این مال و دارایی، متعلق به همه مردم است. و به همین علت بود که امام به بعضی از کارمندان و فرمانداران خود پیامی فرستاد که در آن چنین ذکر شده بود: «اما بعد!... آن مالی که امروز در دست تو است، پیش از تو صاحبی داشت و اکنون نیز برای مردمی که پس از تو می آیند در مسیر خاصی قرار دارد». این نظریه و بینش علی بن ابی طالب علیه السلام درباره ثروت، همان بینشی است که باید در مورد همه ره آوردهای تمدن بشری، که محصول کوشش همه مردم در هر زمان و مکانی است، مراعات شود.

اگر ما نظریه امام علی علیه السلام درباره ثروت را به مثابه مقیاس برای همه محصولات کوششهای مشترک عمومی قرار دهیم، آیا بخوبی احساس نخواهیم کرد که امام علی علیه السلام آن قاعده اساسی را درباره محصول تمدن، بخوبی درک کرده که تمدن همان: کار و کوششی است که پیشینیان، آیندگان و مردم امروز در آن اشتراک دارند؟... همان قاعده اساسی که پاسکال فیلسوف فرانسوی در تعبیر از آن چنین می گوید: «باید ما به سلسله بشر در خلال قرون و اعصار تاریخ، چنان بنگریم که گویا بشر، یک انسان است که همیشه زندگی می کند و بدون انقطاع چیز یاد می گیرد».

جالبتر و روشتر از همه اینها در نشان دادن تعاون و همکاری در بین بشریت، این سخن امام است که «...خداوند برای بعضی مردم بر بعضی دیگر حقوقی قرار داده و آن حقوق را در حالات گوناگونش، برابر و یکسان گردانیده، و بخشی از آنها را در برابر بخش دیگر واجب کرده است و بعضی از آن حقوق، جز در قبال بعضی دیگر تحقق و وقوع نمی یابد».

من در گفته ها و سخنان متفکران بزرگ فرانسه، در زمان پیش از انقلاب و یا در اثنای آن (یعنی در غنی ترین مرحله از مراحل تاریخ بشری) جالبتر و عمیقتر از این اندیشه و این بیان، در اظهار وحدت و یگانگی کوششهای مشترک بشری، جمله ای نیافته ام... کوششهای

مشترکی که امام از آنها به: وحدت وظایف و وحدت حقوق، تعبیر کرده است. و همین نظریه عمیق و غنی در مورد اشتراک سلسله افراد بشری در بوجود آوردن آنچه که امروز در دست بشریت موجود است، همان اصلی است که نظریه مساوات مردم در همه حقوق، بر آن استوار می شود.

و روی همین اصل بود که دید و بینش علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد جامعه بدینصورت بود که: جامعه از آن همه فرزندان آن است، خواه کسی توانا به انجام کاری باشد یا نه!... و کسانی که مانند پیرمردان و پیرزنان یا کودکان یتیم، ناتوان هستند باید وضع زندگی آنان را دولت تأمین و اداره کند و به گونه ای وسایل زندگی آنان را فراهم سازد که هیچگونه ناراحتی ای نداشته باشند، و البته این امر باید شرافتمندانه و بدون کوچکترین منتی باشد.

و در همین زمینه است که امام، در فرمان خود به مالک اشتر (در مورد ناتوانان از کار) می فرماید: «در هر شهری، برای آنان سهمی از بیت المال و مقداری از غلات را قرار بده، زیرا حقی که باید به دور برسد همان حقی است که باید به نزدیک برسد و بدین ترتیب حق همگان مراعات می شود». و چون این اموال بطور امانت، در نزد دولت و حکومت است، بر خود دولت واجب است که درباره آنان تفحص کند و آنان را بیابد و نیازمندیهایشان را رفع کند؛ چرا که کار و وظیفه دولت، نگرهبانی از مردم است و اینکه نیازمندی آنان را برطرف سازد و این کار باید بطور مستقیم، از طرف دولت آغاز شود نه آنکه در انتظار خواهش دردمند محتاجی باشد، تا اقدام کند!

در این باره می فرماید: «... در طبقه بینوا و بدبخت و محروم، کسانی هستند که چون در چشمها کوچکند، به تو دسترسی ندارند، اینان را فراموش مکن و به وضعشان رسیدگی کن، زیرا که این گروه از مردم، بیشتر از دیگران نیازمند رسیدگی و عدالت هستند».

باز بنابر حقیقت گذشته، یعنی اشتراک و همکاری سلسله بشری، در بوجود آوردن آنچه که امروز در دست بشریت است و حق قانونی هر فرد از این محصول، بینش و دید امام درباره جامعه چنین بود که جامعه باید «انسانی» باشد، نه «نژادی»! و به عبارت دیگر، جامعه ای که مورد نظر امام علی علیه السلام بود، جامعه ای است که بر اساس مفاهیم عالی انسانی نه نژادی، برپا شود، و شما دیدید که امام چگونه بین عرب و غیرعرب، در موقع تقسیم و توزیع بیت المال، مساوات را رعایت کرد و اندرزگویی وی را مورد سرزنش قرار داد و امام به وی پاسخ داد و حاضر نشد که حقوق و سهم عرب بیشتر از افراد غیر عرب باشد. و باز دیدید که امام چگونه میان بزرگان و رهبران قریش (که نزدیکان و خویشان وی بودند) و توده مردم، از افراد قبیله های گوناگون، برابری را حفظ کرد و باز شخصی به ملامت وی پرداخت و امام به او نیز پاسخ گفت و این افسانه غلط را نپذیرفت که قریش برتر و والاتر از دیگر مردمان عرب باشد و در حقوق با آنان برابر و یکسان نشود.

اکنون که ما رشته بحث را به مساوات در حقوق، می کشانیم، باید به نکته ای که در اینجا وجود دارد، توجه کنیم و آن اینکه: موضوعی که باعث شد بنیانگذاران اعلامیه «حقوق بشر» این مساوات را در نخستین ماده اعلامیه ذکر کنند، اختلافات طبقاتی ناگواری بود که تاریخ، چگونگی آن را در بین طبقات مردم، در برابر حقوق همگانی، شناخته و به ما نشان داده است... چرا که مردم تا دوران انقلاب کبیر، به مراتب و طبقات اجتماعی و اقتصادی گوناگونی تقسیم شده بودند که هیچگونه مساواتی در میان آنان مراعات نمی شد و این ماده، بدین جهت وضع شد که واقعیت تلخ و دردناکی را برطرف سازد که گروهی از افراد بشری را بدون کوچکترین کوشش و رنجی، بالاتر از دیگر



برادران خود قرار داده بود، و در میان آنان یک سلسله عوامل اجتماعی احمقانه و بی اساسی را بوجود آورده بود که انسانی رابخاطر متولد شدن در محیطی، بر انسان دیگر ترجیح می داد! و این در واقع یک برتری بی اساس و پست بود. و اگر ما به تاریخ زندگی و دوران امام علی علیه السلام بنگریم، خواهیم دید که او نیز در دورانی می زیست که این اجحاف و تجاوز ستمگرانه، بر فرزندان زمان روا داشته می شد؛ و امام علی علیه السلام این افسانه موهوم را که برای طبقه ای در حقوق و مزایا، امتیاز قائل می شد، از هم درید و دور انداخت و زمین را از آلودگی این ننگ پاک ساخت و مردم را طبق مقتضای سنت طبیعت و روش جامعه انسانی پایدار، با هم برابر و برادر اعلام کرد.

و در اینجا است که ما می توانیم تنها علت صحیح و واقعی شورش سران قریش بر ضد وی را دریابیم... آری، امام بر دستهای آنان که اموال مردم را غارت می کردند، زنجیر زد و سنگینی نفوذ آنان را از دوش توده برداشت. و بین آنان (که به غلط می پنداشتند بزرگان قوم! هستند) و همه مردم روی زمین، تساوی و برابری اعلام کرد. علی بن ابی طالب علیه السلام ضمن اعلام این مساوات، فریاد بشردوستانه ای را به گوش آنان رسانید که تار و پود وجودشان را به لرزه درآورد و شالوده افکارشان را از هم گسیخت! و آنان دشمنیهای خصوصی خود را با همدیگر کنار گذاشتند و بر ضد امام پیمان بستند و با همکاری یکدیگر، مشغول توطئه های ناجوانمردانه ای شدند. علی بن ابی طالب علیه السلام به آنان اخطار کرده بود که: «مردم بظاهر خوار و زبون، در نزد من عزیز هستند تا حق آنها را بستانم و مردم عزیز و نیرومند، پیش من خوار و زبونند تا حق را از آنها بگیرم».

علی بن ابیطالب همگام با روش طبیعت، پاک و بی آرایش بود که به این گروه اشراف هشدار می داد: «شرف و افتخار با عقل و ادب است نه با اصل و نسب.» و در آنجا که آنان به مجادله برمی خاستند و از عقیده بی اساس خود طرفداری می کردند (و می گفتند که آنان «میراث بر» افتخارات و فرزندان عزت و شرف هستند!) امام با لحن تندتری به آنان اخطار کرد و واقعیت ریشه داری را به آنها گوشزد کرد، و این نکته را تذکر داد که آنان به «مرگ و گذشته» افتخار می کنند، در حالیکه باید به «زندگی» افتخار کرد؛ چرا که زندگی، انسان را وادار به کار و کوشش می کند و باعث پیشرفت انسانی که صاحب همت است می شود، و فرمود: «افتخار و عزت از آن همتهای عالی است نه با استخوانهای پوسیده!». البته داستان علی بن ابی طالب علیه السلام با قریش، داستان هر اندیشمند صادقی است که بگوید: مساوات در حقوق، تنها سنت طبیعی در چهارچوب یک جامعه خوب انسانی است. و بزودی بحث مفصل ما درباره این داستان تاریخ، که فصل بزرگی را در حوادث مربوط به علی و قریش، اشغال کرده است، در مبحث مربوط به «توطئه بزرگ بر ضد امام علی ابن ابی طالب علیه السلام» ذکر خواهد شد و برای آن که هر گونه ابهام و اشتباهی از ذهن فرمانداران و مردم دور شود.

علی بن ابی طالب علیه السلام در همین چهارچوب مساوات، به توضیح و تفصیل می پردازد و در موارد مختلف می فرماید:

«کسی مورد سرزنش واقع می شود که بیشتر از حق خود بخواهد و چیزی را بگیرد که حق او نیست، و «به گوینده ننگرید، بلکه به سخنی که گفته است بنگرید» و «برای برادری با هر کس بکوش تا از آزار او در امان باشی». و امام علاوه بر اینها، تعالیم و اوامر دیگری دارد که از روح مساوات در حقوق، سرچشمه می گیرند و در آن مسیر قرار دارند.

بدین ترتیب، اگر پشتیبانان قانون! سخنی را بپذیرند که به «گوینده» آن اهمیت می دهند نه به چگونگی «سخن»، مساوات و قانون، از ریشه باطل خواهد شد، و اگر انسان چیزی را بگیرد که حقّ او، گرفتن آن را به او اجازه نمی دهد، او متجاوز بر حقوق دیگران خواهد بود و باز مساوات است که پایمال خواهد شد. و هر کس که آزار خود را از شما برداشت، حال هر که می خواهد باشد، او برادر شما است! و برادر شما در هر حقّی با شما یکسان و مساوی است، به همان نسبتی که در صفت عام و شامل انسانیت، با شما برابر و یکسان است!.

از شاهکارهای امام به منظور کوبیدن ارزش نسبتهای مصنوعی و سابقه های بیجا و تحکیم ارکان اصل مساوات در همه حقوق و در بزرگداشت معنی یکسان بودن، این سخن اوست که: «ارزش هر انسانی در کار نیکی است که انجام می دهد». این سخن در مورد وجود انسان مطلق، مراد نیست، چرا که ارزشهای ذاتی انسان ناشی از خود حیات و زندگی است، ولی بی شک این مطلب در وجود انسان اجتماعی، صددرصد صحیح و درست است و ارزش او به کار نیکی است که انجام می دهد.

این اصل کلی درباره مساوات، به اتفاق بشریت، حدودی دارد و همه گفته اند که مساوات در حقوق بر چهار رکن و اصل اساسی استوار است که عبارتند از: مساوات در قانون و مساوات در برابر دادگاه و قضاوت، برابری در مالیات و مساوات در وظایف...

## پی‌نوشتها:

۱. ما مواد و نصوص این اعلامیه را از دو مدرک نقل می‌کنیم: مدرک اول، کتاب «عبرة و ذکری» است که مواد اعلامیه حقوق بشر در آن بوسیله «دکتر ایوب ثابت احد»، (یکی از رؤسای پیشین دولت لبنان) ترجمه شده است و در ترجمه آنها (چنانکه دکتر ایوب می‌گوید) گروهی از نویسندگان و رجال قانون و از جمله «شارل دباس» (نخستین رئیس جمهوری لبنان) او را کمک و یاری داده‌اند، و دیگری کتاب الثورة الفرنسية است که آن را «حسن جلال»، رئیس دادگاه استئناف مصر تألیف کرده است. ما به این علت در این موضوع به دو مدرک رجوع کردیم که در این کتاب، نزدیکترین ترجمه‌ها را به اصل و بهترین عبارتها را در دلالت به مفاهیم مواد اعلامیه آورده باشیم.
۲. آنچه را که مؤلف از دستور امام علی علیه السلام در اینجا نقل کرد، گوشه‌ای از سفارش نامه امام است که آن را به کارمندان تشکیلات جمع مالیات اسلامی نوشته است. جمالتی از این نامه در نهج البلاغه، بخش نامه‌های امام ذکر شده است.
۳. و در اصطلاح زبان فارسی: چون که صد آمد، نود هم پیش ما است.
۴. خراج، بیشتر به مالیاتی گفته می‌شود که از زمین یا محصولات کشاورزی دریافت می‌شود.
۵. به جلد اول این کتاب علی علیه السلام و حقوق بشر مراجعه شود.
۶. قبل از امام علی علیه السلام پیامبر بزرگ اسلام این حقیقت را اعلام داشته بود، و مؤلف محترم ظاهراً فراموش کرده که در جلد اول همین کتاب، فصل «پیش از امام»، ثابت کرده که محمد صلی الله علیه و آله پیش از امام همین روش را داشته و امام ادامه دهنده راه محمد صلی الله علیه و آله بوده است...
۷. مراد معاویه است.
۸. مقصود عمرو بن عاص است.

## ۱. مساوات در قانون:

این موضوع را ما در این سخن امام که: «باید وضع مردم در مورد حق، در نزد تو برابر و یکسان باشد» و همچنین در این گفتار امام که می فرماید: «بدانید که مردم در نزد ما یکسان و برابر هستند» بخوبی مشاهده می کنیم، و این دو گفتار، چنان در مسئله مساوات همه مردم در برابر قانون، صریح و آشکار است که هیچگونه احتمال تفسیر و تأویلی در آنها راه ندارد و هیچ نوع ابهامی هم بر آنها عارض نمی شود و مساوات در قانون هم، در هر حال، اساس برابری در حقوق است.

## ۲. مساوات در داوری و در برابر دادگاه:

امام در تثبیت این موضوع هم از هر جهت برتری دارد: برتری از نظر سبقت گرفتن و پیشی بر دیگران، از نظر قانونگذار بودن، و از جهت اجرا کردن... و شاید این شکل از اشکال مساوات در بین مردم، همان چیزی است که در تاریخ بر آن زیاد تهمت زده و افترا بسته اند و یا آن را پوچ و مهمل پایه ریزی کرده اند، چرا که کلمه قضاوت و داوری، به معنی آخرین سخن در بریدن اختلاف در بین مردم است، و برای آنکه حکم دادگاه درباره چیزی که مردم در آن اختلاف دارند، نافذ و قطعی است و باید به هر نحوی که شده اجرا شود، و از همینجا بود که بعضی از رجال قانون، مسئله برابری در برابر دادگاه و مساوات در داوری را از اساس و پایه، مهمل و باطل گذاشته و اصول آن را بلا اثر قرار داده اند، و از همین قماش بود «برکلی» قانون دان انگلیسی که قبلاً به سخن او اشاره کردیم که گفته بود: قانون برای خدمت به طبقه حاکمه وضع شده است!! یعنی از نظر او مسئله برابری در دادگاه و مساوات در قبال داوری، بین طبقه حاکمه و توده مردم، اصولاً و بطور کلی منتفی است و طبقه حاکمه مرز قانون را نباید مراعات کند!

برای کسانی که در تاریخ گذشته تفحص می کنند، تعجب آور نخواهد بود که ببینند قوانین پیشین، این مساوات را از ریشه می خشکانید و نابود می ساخت، چه که برده، به حکم قانون! نمی توانست با فرد آزاد، در دادگاه یکسان باشد، و یا امکان نداشت فرزندان طبقه تنگدست و بینوا، با اشراف، برابر و مساوی باشند و همچنین توده مردم حق نداشتند که بین خود و فرماندارشان مساواتی قائل شوند و بطور کلی، به آنها حتی اجازه داده نمی شد که فکر برابری در داوری با زمامدار را به خود راه دهند.

اگر مسئله مساوات در برابر دادگاه و در قضاوت، در قانونی از این قوانین مطرح می شد، طبعاً از چهارچوب نظریه و مفهوم ذهنی، خارج نمی شد، چرا که کمتر دیده شده که در مرحله عمل، بین فقیر و ثروتمند، یا میان یک فرد بانفوذ و بدون نفوذ، مساواتی مراعات شده باشد! و بدین ترتیب، طبقه حاکمه و دارندگان امتیازات طبقاتی و صاحبان مقامات بالا، این مساوات را، اگر هم در قوانینشان فقط بصورت نظری و فرضی وجود داشته، همیشه به بازی گرفته اند و البته در این تباهی و فساد ضد انسانی، خود قضاوت هم، بنا به علل و عوامل گوناگونی که در آینده ذکر خواهیم کرد، سهم بسزایی داشته اند.

خطری که در نتیجه اجرا نکردن این شکل از اشکال مساوات بوجود آمد، (بدون آن که عامل اصلی عدم اجرای قانون، دخالتی در نتیجه داشته باشد) خطر بزرگی بود که گاهی سراسر جامعه را به پستی و انحطاط سوق می داد و همه عوامل خوب اجتماعی، اعم از: همکاری،

تعاون، برادری، امنیت، آرامش و عدالت را از بین می برد و گاهی بازوی زورگویی تبهکاری را نیرو می بخشید و در قبال آن، انسان محروم و ستم دیده ای را سرکوب می ساخت که تنها حق پایمال شده زندگی خود را مطالبه می کرد.

اگر در جامعه ای حق انسانی از بین برود، یا فردی مورد ستم واقع شود و یا خون و جان او بی ارزش اعلام گردد و یا به غلط به نام عدالت کشته شود عدالتی که تنها دلیل قاطع دادگاه و قاضی به شمار می آید در چنین جامعه ای، هستی و وجود این انسان پایمال شده و جامعه ای اینچنین اصولاً ارزش ندارد که پایدار بماند.

علی بن ابیطالب علیه السلام، اهمیت مساوات در برابر دادگاه و داوری را بخوبی دریافته بود و به همین علت آن را بمثابة قانونی قرار داده بود که هرگز قابل تفسیر و تأویل نبود و اجازه هم داده نمی شد که به بازی گرفته و پایمال شود. امام، همچنین اهمیت و ارزش استقلال قضات را درک کرده و قوانینی وضع نموده بود که استقلال قضات با شخصیت را حفظ و نگهداری می کرد و برای افراد نالایق هم راه استقلال و استقامت را هموار می ساخت، و اگر کسی نمی توانست خود را با راه استقلال قضایی، تطبیق دهد و در این مسیر گام نهد و در واقع تبدیل به فرد ستمگری می شد او را برکنار می کرد؛ و اینها همه برای آن بود که مساوات بین همه مردم، در قبال قانون و قاضی، هر دو، برقرار شود و تحقق یابد. و در هر صورت، مسئله مساوات در برابر دادگاه و داوری، بخشی از مساوات در حقوق همگانی است، و چون بمثابة جزئی از کل است، همیشه در ضمن حقوق مساوی همگانی وجود دارد. ولی با این حال، امام آن را مورد توجه خاص خود قرار داد، او «قاضی» را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «حق را درباره هر کس که لازم است چه نزدیک و چه دور (خویش و بیگانه) اجرا کن» و آنگاه خطاب به همه قضات می فرماید:

«بر شما باد عدل و داد، درباره دوست و دشمن» و: «بر اهل قبله ستم مکن و بر اهل ذمه ظلم روا مدار».

اینها دستورات آشکاری است که در لزوم مساوات بین همه مردم در برابر دادگاه، صادر شده است، چرا که اگر عدم مساوات عملی شود، بی شک بین دور و نزدیک (خویش و بیگانه) اجرا می شود... و نزدیک کسی است که با دوستی یا خویشی با شما پیوند داشته باشد و یا کسی است که بوسیله ثروت و قدرت بر شما نفوذ و برتری یابد، و دور شخصی است که بطور کلی با هیچیک از این پیوندها، با شما ارتباطی نداشته باشد. و دوست در بین نزدیکان، فرد ویژه ای است، چون شما نسبت به او نظر موافق خاصی دارید، و دشمن در میان افراد دور، فردی است که شما نظر مخالفی نسبت به او دارید و شاید که عداوت و دشمنی باعث تحریک خشمتان شود و عوامل انتقام را در شما بیدار سازد.

از همه اینها گذشته، اگر شما قاضی مسلمانی در یک جامعه و دولت اسلامی باشید که مطابق موازین قانونی اسلام رفتار می کند، باز هیچگونه حقی ندارید که بر مسلمانی ستم روا دارید، چون همه مسلمانان بواسطه اسلام با هم برابر شده اند، و اگر در همین جامعه و حکومت اسلامی، کسانی باشند که مانند یهودیان یا مسیحیان و یا صاحبان عقاید گوناگون دیگر، اسلام را نپذیرفته اند، باز اجازه ندارید که به یکی از آنان ظلم کنید، چرا که آنان در خصلت کلی انسانیت، با مسلمانان در یک ترازو قرار دارند.

کوتاه سخن آنکه: همه مردم در برابر دادگاه و احکام آن یکسان و مساوی هستند و این مردم، فقط در چهارچوبی به نام «انسانیت» مورد توجه قرار دارند و دور و نزدیک، دوست و دشمن، مسلمان و غیر مسلمان همه و همه در قبال حق، برابر هستند و هیچگونه فرقی، با

همدیگر ندارند. و چون اکثریت کسانی که قضاوت و احکام دادگاه را به بازی می گرفتند و قضات را از راه راست منحرف می ساختند و عدالت را پایمال می کردند، همان اشراف و سرمایه داران و زمامداران و بزرگان و اطرافیان و وابستگان آنها بودند، و از طرفی هم چون آنان به این علت قضاوت عادلانه را پایمال می کردند و قضات را از راه حق دور می ساختند که افرادی غاصب، زورگو و ستمکار بودند و می خواستند که همچنان به ظلم و ستم و غارت و چپاول خود ادامه دهند و کسی نتواند از آنان بازخواست کند و حق مظلوم را بگیرد، علی ابن ابی طالب علیه السلام در قبال همه آنان روش قاطع و آشتی ناپذیری را در پیش گرفت که بخاطر برقرار ساختن این مساوات همگانی در برابر قضاوت و دادگاه، بهیچوجه انعطاف پذیری از خود نشان نمی داد.

امام در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: «... در دستگاه والی و فرماندار کسانی هستند که به او نزدیکند یا خویشاوند وی هستند و به این جهت مستبد و خودخواهند.

دست تعدی به طرف مردم دراز می کنند و در داد و ستد بی انصافی می نمایند. تو باید موجبات ستمگریها را از میان ببری (از ایشان مؤاخذه کنی و دستشان را از تصرف در شئون مردم کوتاه سازی)، هیچگاه زمینی را بعنوان اعطاء به خویشان و نزدیکان خود مده و نباید هیچیک از آنان به طمع افتد که تو زمین و مزرعه ای را به ملکیت او درآوری، آنگاه او به املاک مجاور دست تعدی دراز کند، مانند اینکه جلوی آب را بگیرد، یا کاری که باید با همسایگان بطور مشترک انجام دهد (یا هزینه ای که باید بصورت دسته جمعی تقبل شود) به آنان تحمیل کند...».

و باز می فرماید: «... مبدا که در حکومت تو، خادم و خائن یکسان باشند»، زیرا خادمی که در ازای خدمت خود مزد و پاداش دریافت نکند، دلسرد و بی قید می شود و خائنی که جزای خیانت خود را به حد کافی نیابد، کردار زشت خود را با جرأت بیشتری تکرار می کند، و «بدان که بهترین والی کسی است که نسبت به توده خویش صمیمی و یکدل باشد و آزار آنها را نخواهد و به کارهای پرمشقت وادارشان نکند...».

و باز فرموده است: «هر کس کاری انجام داد و رنجی را متحمل شد، آن را در نظر بگیر و کار و رنج کسی را بغیر او نسبت مده و همان مقدار که زحمت کشیده است، قدر بدان، نه آنکه مقداری از کار و رنج او را ندیده بگیری. و هرگاه مردی عالی مقام! کار کوچکی انجام داد و رنج کمی متحمل شد، بلندی مقام وی باعث نشود که کار کوچک او را بزرگ جلوه دهی. و همچنین اگر مرد گمنامی کار بزرگ و ارزنده ای انجام داد، گمنامی او سبب کوچک شمردن کار او نشود...».

از این دستورات امام، (که آنها را بمنابه قاعده و قانونی برای کارمندان و فرماندارانش وضع و صادر کرده است) معنی خالص و مفهوم چکیده ای را درمی یابیم و آن را اینچنین خلاصه کنیم که: افراد بشر، همه مساوی و برابر هستند و در برابر حکم دادگاه و داوری عادلانه، فقیر و غنی، بزرگ و کوچک هیچگونه فرقی با هم ندارند و بلکه فرد نیکوکار و بدکار، یا فعال و تنبل، که در بین آنان وجود دارد، باید به مقتضای عمل خود پاداش یا کیفر ببیند و در این زمینه هیچگونه کوتاهی نباید بعمل آید. عمل نیک و کار ثمربخش، میزان و مقیاس ارزیابی نسبت به صاحب آن کار و عمل خواهد بود و هرگز مقام و موقعیت، یا قدرت و نفوذ، تأثیری در وضع او نخواهد داشت و حتی آن گروهی که در دستگاه فرماندار، به او نزدیکترند و یا خویشاوندی با وی دارند، تمایل دارند که همیشه داوری و حکم به نفع آنان پایان

یابد و آنان خودخواه و استبدادگر، دست تعدی بسوی مردم دراز می کنند و در داد و ستد بی انصافی بخرج می دهند و باید عوامل فساد و تباهی آنان از بین برود و نابود شود!

و از آنجا که شخصیت امام، از نقطه نظر اصالت و وحدت و هماهنگی آنچنان بود که به آن اشاره کردیم<sup>۱</sup>، او در موضوع برابری مطلق همه مردم در دادگاه و در قبال داوری آن، جالبترین نمونه ها را از خود به یادگار گذاشته است. و از همین نمونه ها بود آنچه که در یکی از بخشهای گذشته این کتاب<sup>۲</sup> (در مورد اختلافی که امام با یک فرد عادی داشت و همراه او در دادگاه حاضر شد) چگونگی آن بیان شد. این نمونه، واقعاً از آن حوادث تاریخی بی نظیری است که یادگارهای اخلاق انسانی، ناشی از احساس پاک و بی آلایش در برابری مطلق بین افراد بشر، به آن افتخار می کنند.

آن داستان فقط نباید بعنوان عبرت و نمونه تلقی شود، بلکه در آن حادثه همین اصلی که ما در اینجا توضیح دادیم، به خوبی جلوه گر است، همین اصل: مساوات بین بزرگ و کوچک، زمامدار و توده (مردم) مسلمان و غیر مسلمان در برابر دادگاه.

و همچنین در آن واقعه، به رسمیت شناختن آزادی مطلق قاضی و لزوم تحت تأثیر هیچگونه نفوذ و قدرتی نرفتن وی، بچشم می خورد و نشان می دهد که قاضی باید به مقتضای حکم قانون و وجدان بیدار خود، صادقانه داوری کند، و این در واقع، اساس قانون جدایی نیروی قضایی از نیروی مجریه دولتی است، تا بدینوسیله برابری میان توده مردم و امکان یافتن قاضی به داوری عادلانه، تحکیم یابد.

در آن داستان تاریخی احترام به حکم دادگاه، آشکار است و روشن می سازد که اگر حکم دادگاه از روی میزانهای صحیح و قانون همگانی و دیدی پاک و وجدانی بی آلایش صادر شود، باید مورد احترام قرار گیرد.

و علاوه بر همه اینها، در آن جریان، این عفت کلام و پاکی مطلق و دوری از سرزنش و عیبجویی، و این احترام عمیق به عزت و شرف انسانی بچشم می خورد که چگونگی آن در این جمله امام به خوبی هویدا است: «این زره متعلق به من است، من نه آن را فروخته ام و نه به کسی بخشیده ام!».

توجه دارید که امام یقین داشت که زره متعلق به او است و آن شخص آن را دزدیده است، ولی امام نخواست که عزت و احترام انسانی او را جریحه دار سازد و مثلاً بگوید: این زره مال من است و این مرد آن را دزدیده است! بلکه فقط به این جمله قناعت ورزید که: آن مال اوست و او، آن را نه به کسی فروخته و نه هدیه داده است! و بی شک زرهی که بفروش نرفته و یا بخشیده نشده ولی در نزد شخص دیگری پیدا شده، زرهی است که به سرقت رفته است!

در مورد مساوات در برابر دادگاه، جالبتر از این هم نمونه ای وجود دارد که در موقع خلافتِ عمر بن خطاب رخ داد؛ بدین ترتیب که: یکی از افراد ملت در موضوعی که با علی بن ابی طالب علیه السلام اختلاف داشت، به عمر بن خطاب که رئیس حکومت بود، از علی این ابطالب شکایت برد، عمر هر دو را احضار کرد، سپس رو به امام کرد و گفت: یا ابالحسن! در کنار شاکی بایست!... ناگهان امام متأثر شد و آثار ناراحتی در چهره او پدیدار شد، عمر پرسید: علی! از اینکه در کنار شاکی خود باشی ناراحت هستی؟ امام گفت: هرگز! من از اینکه تو، بین من و او مساوات و برابری را رعایت نکردی و مرا با احترام و عظمت مورد خطاب قرار دادی ولی با او چنین رفتار نکردی، ناراحت و متأثر شدم! در این گفتار علی بن ابی طالب علیه السلام، آنچنان احساس عمیق به مساوات در بین مردم، وجود دارد

که بالاتر از آن متصور نیست. و در همین سخن، چنان ادراک عمیقی نسبت به بعضی نکته ها وجود دارد که توجهی بالاتر از آن امکانپذیر نیست. چرا که با این سخن، امام می خواهد به آن احساس پنهانی اشاره کند که ممکن است در ذهن یکی از دو فردی بوجود آید که هر دو در برابر دادگاه ایستاده اند. زیرا کاملاً امکان دارد که اگر کسی در دادگاه ببیند که انسانی بر انسان دیگر برتری دارد یا مقدم شمرده می شود و قاضی سابقه بیشتری با یکی داشته و احساس خاصی نسبت به مقام او دارد، در خود احساس خواری و شکست کند...

و علاوه بر همه اینها، و بالاتر از همه نکته ها، در پشت این سخن، اخلاق انسانی بزرگی بچشم می خورد که مبدأ و منشأ هرگونه داوری عادلانه و شرافتمندانه ایست.

علی بن ابی طالب علیه السلام با این انگیزه و روش، رفتار می کرد. و عملکرد او بخوبی نشان می دهد که او به این اصل که رئیس دولت نباید خود را در برابر داوری و قضاوت، بالاتر فرض کند و حق ندارد که یک فرد عادی را در برابر قاضی کوچک بشمارد، و یا محق نیست که به خود اجازه دهد که در مخاطب ساختن یکی از دو نفر، امتیازی قائل شود و یا حکمی را که بر ضد وی صادر می شود نپذیرد ایمان دارد. پس دستگاه قضاوت و داوری در مکتب امام علی علیه السلام، مؤسسه و سازمانی نیست که در کنار مؤسسات و مراکز دیگری ایجاد شود، که آنها را نیرومندان برای قلع و قمع بیچارگان و ستمکاران برای درهم کوبیدن ستمدیدگان و زورگویان برای بستن راه مردم، با تجاوز و آدمکشی، بوجود آورده اند.

امام اینچنین رفتار کرد و اینچنین قوانین و اصولی را وضع نمود تا قضاوت بعد از وی در راه او گام نهند و همراه او در ایجاد مساوات بین همه مردم، قدم بردارند. و به همین منظور بود که علی بن ابی طالب علیه السلام از هیچ نکته و موضوع کوچک یا بزرگی، غفلت نورزید و بنحوی به آن اشاره کرد.

توصیه و دستوری که در عهدنامه خود، به مالک اشتر (که بمثابة قانون اساسی بشمار می رود) بیان می دارد از همین نمونه ها است: «مهربانی و خوشرفتاری و نیکویی با مردم را در دل خود جای ده و هرگز نسبت به آنان چون جانور درنده نباش که خوردنشان را غنیمت بشماری!». و: «انصاف و عدل سرلوحه برنامه تو باشد، و اگر خویشان نزدیک و یا مردمی را بیشتر دوست می داری، مبادا که انصاف و عدالت را از دست بدهی. و اگر چنین نکنی ستمکار خواهی بود و کسی که بر بندگان خدا ستم روا دارد، خداوند با وی دشمن است و هیچ چیزی در دگرگون ساختن نعمت خداوندی و برانگیخته شدن خشم خدا، مؤثرتر از ستمگری نیست» و: «باید بیش از هر چیزی، میانه روی در حق و همگانی کردن آن در برابری و دادگری را دوست بداری که این کار موجب خوشنودی بیشتر توده مردم شود».

و: «قسمتی از اوقات خود را به حاجتمندان اختصاص ده که خود شخصاً به کار آنان رسیدگی کنی و این امر را در یک مجلس عمومی، که همه بتوانند به آن وارد شوند، به انجام رسان. در این مجلس، بخاطر خدایی که تو را خلق کرده است با مردم فروتن باش، سپاهیان و نگهبانان و پاسبانان را از خود دور کن تا هر کس که سخنی دارد بدون ترس و لکنت زبان با تو در میان نهد، و من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود: «مردمی که در میان آنان، ناتوان و ضعیف نتواند بدون ترس و واهمه و گرفتگی زبان، حق خود را از قوی و نیرومند بگیرد، هرگز روی پاکی و رستگاری را نخواهند دید»، در این مجلس باید تندخویی، و درماندگی ارباب رجوع را از سخن گفتن، تحمل کنی و



زود خسته نشوی و سنگدلی و خودخواهی را از خود دور کنی، تا خداوند درهای رحمت خود را بر تو بگشاید و پادشاه فرمانبری تو را بدهد». با این نصوص صریح، دیگر نیازی نیست اشاره کنیم که چگونه این دستورها و سفارشات به تنهایی، قواعدی را برای پایه گذاری مساوات همگانی، در برابر دادگاه و داوری، تثبیت می کنند ولی سفارشهای دیگران نمی تواند چنین ارکانی را پی ریزی کند. پس بنا بر دستور امام علی علیه السلام، دوست و نزدیک، خویش و بیگانه، صاحبان مال و قدرت و نفوذ در برابر قضاوت، ویژگی و خصوصیتی ندارد، بلکه همه، افراد برابری هستند و هیچگونه هوس و خودبینی هم قاضی را منحرف نمی سازد، بلکه تنها نظر درست و پاک و داوری عادلانه است که باید بر محیط قضاوت حکمفرما باشد. و باز نیازی نیست اشاره کنیم که چگونه این دستورها و فرمانها، شامل احساس انسانی و محبت عمیقانه و توجه بی پایان نسبت به افراد بشری است و چگونه قیافه عبوس و درهم فرو رفته را از چهره «قضاوت» دور می سازد و از کلمه «قاضی» هرگونه سختگیری و خشکی و ترشروی را برطرف می کند و نشان می دهد که قضاوت و داوری در واقع چیزی جز: انسان دوستی، محبت و دخالت عادلانه و نیک، در کارهای مردم نیست.

و بنابراین، قاضی برادر مهربان و رؤوف و نرم و دلسوز است نه حیوانی درنده و خونخوار و نه قیافه ای زشت و ناپسند، و مردم هم در پیشگاه وی، امنیت و آرامش خاطر دارند و با کمال آزادی سخن می گویند و با فرصت تمام: حرفهای خود را می زنند و یقین دارند که سرانجام، صاحب حق به خواسته خود خواهد رسید. و هیچگونه زوری، بعنوان گارد مخصوص و پلیس و مأمور، در محیط دادگستری بالای سر آنها نیست که آنان را بترساند و آنان هم هرگز نباید هراسی به خود راه دهند و روی یک ترس موهوم، از سخن گفتن باز بمانند، زیرا اگر کسی از ترس و وحشت نتواند حرف خود را بزند، چگونه برابری مردم در برابر دادگاه می تواند عملی شود؟؟!.

و همچنین احتیاجی نیست اشاره کنیم که چگونه در گفتارهای امام، دقت و توجه کامل به رفتار شایسته نسبت به طرفین نزاع در دادگاه، عنوان شده است، زیرا علی بن ابی طالب علیه السلام به قضاوت و یا فرمانداران خود دستور می دهد که: تندخویی و یا درماندگی ارباب رجوع از سخن گفتن را تحمل کنند و در قبال آنان خستگی و سنگدلی و خودخواهی از خود نشان ندهند و هرگز به خشم نیایند و جوش و خروش از خود نشان ندهند. و حتی امام خاطر نشان می سازد که اگر قضاوت از خودخواهی و تکبر و خشم استفاده کنند، مسئولیت آن به گردن خودشان خواهد بود. و این در واقع برای آن است که: مردم با دیدن خشم و غرور قاضی، دچار ترس و وحشت نشوند، و همچنین برای تثبیت این نکته است که: قضاوت باید عادلانه داوری کنند و هرگز در حکم و داوری آنان، نیروی خشم و غضب را دخالتی نباشد.

از همین نمونه ها است آنچه که امام به «شریح قاضی» دستور داده است و می فرماید: «در مجلس خود، احدی را بر دیگری ترجیح مده و یکی را مسرور مساز (چرا که این امر موجب می شود که یکی از طرفین نزاع، احساس کند که قاضی در مورد دشمن وی نظر خاصی دارد و این، احساس اطمینان را از او سلب می کند و اعتماد بر مساوات را در او جریحه دار می سازد) و اگر خصمناک شدی، برخیز و هرگز در حالیکه عصبانی و خصمناک هستی، داوری مکن».

و اگر چنانکه علی بن ابیطالب می خواهد، قلب قاضی مالا مال از مهر و دوستی و شفقت شود - چرا که قضاوت و داوری در نظر امام، همان، گرفتن حقّ مظلوم و مهر ورزیدن بر مردم و داوری عادلانه است - هرگز کسی را بر دیگری ترجیح نخواهد داد و همیشه احساس خواهد کرد که طرفین نزاع، هر دو در نزد وی برابرند و او در میان آنان با مهر و دلسوزی قضاوت می کند.

و از همین جا است که اگر قاضی خشمگین است نباید حکمی صادر کند (چنانکه گذشت) و همچنین اگر چهره گرفته و ترشروی داشته باشد، نباید بر پشت میز قضاوت بنشیند، و حتی اگر چنانچه با یکی از آنان با قیافه باز و گشاده ای روبرو شد و تبسمی بر لب آورد، با دیگری نیز باید چنین رفتار کند، تا در ساده ترین امور هم مساوات بین آن دو را مراعات کرده باشد.

پس مسئولیت و برابری در بین مردم از نظر قاضی، نباید فقط منحصر به داوری وی باشد، بلکه در مجلس و وضع و قیافه ظاهری نیز باید این برابری عملی شود، تا هیچ نیرومندی به طمع جلب نظر وی نیفتد و هیچ ناتوانی از عدالت و انصاف وی ناامید نشود.

امام کسی را که در پشت میز قضاوت می نشیند، مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «با همگان فروتن باش، و با همه یکسان رفتار کن و با آنان گشاده رو باش و آنها را در نگرستن فوری و خیره شدن در رو، یکسان بدار، تا نیرومندان به ظلم و ستم تو، به سود خود طمع نکنند و ناتوانان از عدل و درستکاری تو مأیوس نشوند»<sup>۳</sup>. امام پا را از این هم فراتر می نهد و نصوص ویژه ای را در مورد گرفتن حق مردم از گروه بزرگان و اشراف، صادر می کند که گمان می کردند دستگاه قضاوت هم سازمان خاصی برای نفع آنان است و یا قضاوت هم در خدمت آنان قرار دارند و آنان در برابر حق با توده مردم برابر و یکسان نیستند. البته ما گفتارهای آشکار و صریحی را در این زمینه از امام نقل کردیم که آنها را به مالک اشتر نخعی بیان داشته بود، ولی در اینجا هم دستوری را که به شریح قاضی صادر کرده است، بر آنها می افزاییم. امام می فرماید: «به وضع ثروتمندان و مالکین دست راستی رسیدگی کن و حقوق مردم را از آنان بگیر و خانه، زمین یا ملکی را که از آنان گرفته ای بفروش» و حق مردم را به خودشان بازپس بده. آری! این همان علی بن ابی طالب علیه السلام است که دیدیم به فرمانداران و کارمندان خود دستور می داد که خراج و مالیات را از مردمی دریافت کنند که به پرداخت آن قدرت دارند و بر هیچیک از مردم سخت نگیرند و اگر آنان توانایی پرداخت خراج را ندارند، اشیا و لوازم زندگی آنان را بخاطر پرداخت مالیات بفروشند، ولی اکنون همان علی بن ابی طالب علیه السلام، که در برابر تباهی و فساد طبقه اشراف و بزرگان قرار گرفته و می بیند که آنان روی خودخواهی و زورگویی خود پافشاری می کنند و نمی خواهند در برابر قضاوت عادلانه با همه مردم یکسان و مساوی باشند، به قاضی خود دستور می دهد که با توسل به قدرت، آنان را به این مساوات و برابری وادار سازد، و همچنین فرمان می دهد که با نیروی تمام، حقوق همگانی ای را که غصب کرده اند از آنان پس بگیرند و بخاطر گرفتن حق مردم ستمدیده از این گروه ستمکار، خانه و زمین و ملکی را که از آنان بازپس گرفته اند، بفروشند!

البته گمان نکنید که امام در آن هنگام که دستور می دهد قاضی، خانه و زمین و ملک آنان را بخاطر حقوق همگانی بفروشد، بر این گروه اشراف و بزرگان ستم روا می دارد، نه؛ هرگز! از نظر امام، اجرای هرگونه مساواتی در حق آنان نیز لازم و ضروری است و اگر در میان آن گروه، کسی باشد که اکنون مالک زمین و خانه و ثروتی نیست، باید او را به حال خود بگذارند. او نباید به مردم ظلم کند و همچنین نباید مورد ستم واقع شود.

و برای همین منظور است که امام، دستور خود را در مورد این گروه از بزرگان، چنین تکمیل می کند: «و اگر کسی از آنان صاحب ملک و خانه و ثروتی نباشد، دیگر بر او راهی نیست» و او را به حال خود بگذار!

در گذشته، ما اشاره کردیم که مساوات در برابر دادگاه و در قضاوت، گاهی با یک ماده قانونی صریح، که طبقه ای از افراد بشری را از طبقه دیگر جدا می ساخت، پایمال می شد و گاهی هم با فریفتن قاضی و انحراف وی از راه مستقیم، از بین می رفت. پس در واقع مسئله داوری، خود یک قانون بود و قاضی هم باید به مقتضای آن، حکم صادر کند و به مفاد آن عمل نماید!

موضوع مساوات همه مردم در برابر دستگاه دادگستری، چیزی است که ما درباره آن بحث کردیم و روشن ساختیم که چگونه علی بن ابیطالب علیه السلام، این مساوات را یک قاعده اساسی در مسئله قضاوت و داوری قرار داد که بهیچوجه، نباید به دیگران میزان کم یا زیاد، انحرافی در آن رخ دهد. پس مردم در برابر دادگاه و قضاوت، مساوی و یکسان هستند و هیچگونه فرقی بین کوچک و بزرگ، نژاد و رنگ و عقیده و مذهب، در این موضوع وجود ندارد.

در مورد شخص قاضی و برای اصلاح و استقامت و استقلال نظر وی و همچنین به منظور مراعات مساوات در بین مردم از طرف او، امام تدابیری اتخاذ کرده و شرائطی قائل شده است، که از نقطه نظر مرحله عملی، اهمیت و ارزش آنها کمتر از شرایط اصل مساوات در برابر داوری نیست. اکنون باید ببینیم که علی بن ابی طالب علیه السلام در این زمینه چه کرده است؟

زاماداران پیشین، در شرق و غرب، اغلب افراد بخصوصی را در کادر دادگستری جای می دادند که به سود آنها کار می کردند. در واقع طبقه حاکمه همیشه مقام قضاوت را به کسانی سپرده اند که دارای خصلتهای ویژه ای بوده اند و انتخاب آنها طبق اقتضای مصالح گوناگون و وسیع این زمامداران و منافع طبقاتی گروههایی که با این زمامداران در اینگونه مصالح پیوندهایی داشته اند، انجام یافته است، تا اگر قانون هم بین همه طبقات مردم مساوات را اعلام کرد، این قاضی بتواند آن مساوات را پایمال کند و طبق خواست طبقه حاکمه و صاحبان امتیازات طبقاتی، داوری نماید و حکم صادر کند! تاریخ اروپا در قرون وسطی آکنده از اخبار و حوادث این نوع قضات است، و همچنین است تاریخ شرق عربی، در دوران امویها و عباسیان و ممالیک ۴ و ترکها ۵ و دیگران!... جنایاتی را که قضات در اینجا و آنجا، به نام عدالت مرتکب شده اند، از مواردی است که عرق شرم بر پیشانی انسانیت می نشاند و موجب ننگ و رسوایی بشریت می شود و نفرین و انزجار همیشگی را برای این گروه از قاضیان، به ارمغان می آورد. چرا که جنایتی که درباره یکی از افراد و یا گروهی از مردم، به نام سیاست و یا پیشگیری سیاسی انجام می گیرد، با اینکه زشت بوده و قابل تقبیح است، ولی بمراتب سبکتر از آن است که به نام عدالت و بدست افرادی انجام یابد که به اصطلاح قاضی هستند و باید پشتیبان نهایی قانون و وجدان، هر دو با هم باشند.

اکنون ببینیم علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد قضات چه کار کرد؟ و آن قواعد و اصولی را که علی بن ابی طالب علیه السلام آنها را تثبیت کرد تا از ضرری که از جانب قاضی متوجه مردم می شود، جلوگیری بعمل آورد (چنانکه نگذاشته بود این ضرر از راه قانون متوجه مردم شود) کدام است؟

شرط اول: نخستین شرطی که در قانون اساسی امام علی علیه السلام، باید در شخص قاضی وجود داشته باشد، لیاقت و شایستگی علمی است. یعنی بدون این شایستگی و آراستگی، قاضی مجبور می شود که با علم و دانش ناقص خود حکمی را صادر کند، یا آنکه از روی هوی و هوس داوری کند، و هر دو برای اجرای حدود مساوات در بین مردم، کافی نخواهند بود.

البته شایستگی علمی چند چیز را دربر دارد:

۱. قاضی بتواند به آزمودگان نسلهای گذشته و به دانش و علوم پیشینیان و معاصران و قوانین و شرایطی که در وضع و پیدایش آنها، اندیشه های یگانه ای شرکت داشته اند، استناد جوید، و همچنین بتواند از نتایج تحقیق و بررسی و آزمایش و ابتکار آنان که (در این جهات بر قاضی برتری دارند) استفاده کند و در واقع آثار عقلی و آزمایشات این گروه، بمثابه قانونی باشد که قاضی را رهنمون شود و او بر طبق راهبری آنها، گام بردارد.

۲. قاضی بر طبق قوانین واحدی که در سراسر سرزمینها اجرا می شود، عمل و حکم کند، تا مثلاً قاضی «بصره» حکمی را صادر نکند که قاضی «کوفه» در مورد مشابه آن، حکمی برخلاف او صادر کرده باشد و یا فرماندار «مدینه» نظریه سومی را ابراز داشته باشد که نه در اصل و نه در فرع، با هیچیک از آن دو رأی و حکم توافقی ندارد!

اگر مسند قضاوت را مردی اشغال کند که شایستگی و لیاقت علمی ندارد، طولی نمی کشد که بمثابه آلتی برای فساد و تباهی در می آید و اگر چه قوانین هم اصیل و صحیح و عادلانه باشند، در سایه جهل و نادانی قاضی و عدم آگاهی کامل وی از این قوانین، نتیجه معکوس بدست می آید!

البته آن علی بن ابیطالبی که خطاب به توده مردم می فرماید: «کم ارزشترین مردم، کم دانشترین آنان است» و یا می گوید: «هیچ جنبش و حرکتی نیست که تو در آن نیازمند معرفت و فرهنگ نباشی» و یا می فرماید: «دانشمندترین مردم کسی است که علم دیگران را بر دانش خود بیفزاید»، شایسته است که چنین دانش وسیعی را از کسی که قصد دارد در مسند قضاوت بنشیند بخواهد، و به همین علت است که می فرماید: «اگر کسی بدون علم و دانش در بین مردم فتوی دهد و حکمی صادر کند، زمین و آسمان بر او لعن و نفرین می فرستند و یا به نادانی قاضی جاهل، بشدت حمله می کند و می گوید: «... و دیگری خود را دانشمند و عالم نامیده در حالیکه دانشمند نیست و نادانیها را از نادانان و گمراهیها را از گمراهان فرا گرفته و دام هایی از ریسمانهای فریب و گفتار دروغ و باطل، برای مردم گسترده و کتاب خدا را با آرای خود تطبیق داده و حق را برطبق هوسهای خود برآورد کرده و مردم را به قول خود از خطرهای بزرگ ایمن گردانیده و گناهان و جرایم بزرگ را کوچک شمرده است و می گوید: من در موارد مشکوک و مشتبه، از بیان حکم خودداری می کنم، در حالیکه در (گودال) آن افتاده است! و می گوید که از بدعتها کناره گیری می کنم، در صورتیکه در وسط آنها آرمیده است! او در صورت ظاهر و در شکل چون انسان ولی قلب و دل مانند حیوان است!».

و در جای دیگر درباره قاضی و حاکم نادانی که عواملی غیر از لیاقت و آراستگی او را به مسند قضاوت نشانیده است، می فرماید: «... مردم ظاهربین او را دانا و عالم می نامند و حال آنکه نادان است و هر روز در پی زیاد کردن چیزی است که کم و قلیل آن بهتر و نیکوتر از بسیارش است و چون از آن آب گندیده سیراب و از مطالب بیهوده، پر شد، بعنوان قاضی در بین مردم نشست و مدعی شد که مردم را از گمراهیها نجات می دهد و از چیزی که بر دیگران پوشیده است، رهایی می بخشد! ولی اگر یکی از مشکلات بر او عرضه شود، در پاسخ آن، سخنان بیهوده ای از خود می بافد و تازه بر درستی آن یقین پیدا می کند! وضع او در مسائل مشکوک و در خلط شبهات، همچون تئیدن تار عنکبوت است!».

پس لیاقت و شایستگی علمی، در قانون و مکتب امام، شرط اساسی برای کسی است که می خواهد به مقام قضاوت بنشیند و بر قاضی لازم است که: «به درک و فهم مرحله پایین، اکتفا نکند و مرتبه بالا را دریابد»؛ و در موارد مشکوک مکث کند و حکمی صادر ننماید، مگر آنکه پس از درنگ بسیار برای کشف حقیقت و جمع آوری دلایل و مدارک معتبر، علم او، او را به حقیقت قضیه و اصل صحیح حادثه، راهنمایی کرده باشد و برای درک کامل و صحیح این دلایل و مدارک، علی بن ابی طالب علیه السلام بر قاضی دانشمند شرط می دانست که ادعای یکی از طرفین نزاع را به تنهایی گوش ندهد، بلکه هرچه که او می گوید، باید در حضور طرف دعوی باشد، تا اگر پاسخی در قبال اتهام وارده دارد، بیان کند و در واقع دو کفه ترازو یکسان و متعادل شود و دلیل و برهان هر دو روشن شود.

علی بن ابی طالب علیه السلام هر چندی یکبار، قضات و فقها را به اجتماعی دعوت می کرد تا پایه های احکام را در سراسر بلاد، بر اساس واحدی پی ریزی کند و همه قضات را با بینش بالاتری (با مراتب نهایی اجتهاد و تصمیمات فقهاء) آشنا سازد. و می فرمود: «برای یکی از آنان مسئله ای از احکام دین پیش می آید و او مطابق نظر و رأی خود، راجع به آن فتوی می دهد و سپس همان مسئله از دیگری سؤال می شود و او حکمی برخلاف نظر اولی می دهد، و سپس همه آنها، با حکمهای مختلف خود به نزد پیشوایی می روند و داوری می طلبند و او هم همه آرای آنان را تصدیق می کند و صحیح اعلام می دارد!»<sup>۶</sup>. شرط دوم: دومین شرطی که در دستور و قانون امام برای شخص قاضی ضروری شناخته شده، شرط اخلاقی است که بدون آن، شرط نخستین هم سودی نخواهد داشت.

پیش از این، شناختیم که علی بن ابی طالب علیه السلام، حرارت انسان دوستی و مهر و عاطفه خود را در هر کاری که انجام می دهد و در هر سخنی که می گوید و در هر قانونی که وضع می کند، پخش می نماید و چون خود چنین است، می خواهد که چنین مهر و عاطفه و دلسوزی در شخصیت قاضی هم جمع شود ولی بشرط آنکه اصیل و طبیعی باشد، نه آنکه به زحمت و زور بوجود آید!

پس اگر علم و لیاقت در مردی پیدا شد ولی او فاقد مزایای اخلاقی شرافتمندانه بود، علی بن ابی طالب علیه السلام اجازه نمی دهد که او در مسند قضاوت بنشیند. و البته امام، چگونگی همه این امتیازات و مزایای اخلاقی را در تمامی عهدنامه ها و سفارشات خود، بویژه در فرمان خود به مالک اشتر نخعی، بیان داشته است.

علی بن ابی طالب علیه السلام در قاضی: سعه صدر، شهامت، توداری، خوشرویی، پاکی قلب، درستی وجدان، ملایمت و نرمش با طرفین دعوی را (حتی اگر کلام تندی به زبان آورند که بر قاضی ناگوار باشد) شرط می داند. برای خوشرفتاری و نرمش با مردم، مقام بزرگی قائل است و می فرماید: «نرمش و خوشرفتاری، اساس علم و دانش است».

امام همچنین در قاضی شرط می داند که عدالت را بطور مطلق دوست بدارد و تمایل اصیلی برای برچیدن بساط ظلم و ستم داشته باشد؛ در قضاوت عجله و شتاب نکند، خشمناک نشود و در کارها آزمودگی کامل داشته باشد و هرگز طمعکار نشود و در گفتن حق، از هیچکس نترسد و هراسی به خود راه ندهد و بهیچوجه احساس نزدیک شدن به بزرگان و اشراف در او ایجاد نشود.

امام در فرمان خود به مالک اشتر نخعی، می فرماید:

... برای قضاوت در بین مردم، کسی را انتخاب کن که به نظر و عقیده تو، بهترین آنان است. کسی که کارها او را در تنگنا قرار ندهد و طرفین دعوی باعث خشم وی نشوند، اگر لغزشی از او سرزد، زود متوجه شود، نه آنکه مدتی در اشتباه باقی بماند و چون حق را

شناخت، ناراحت نشود (و آن را بیان کند) و هیچگاه از درستی و علو همت، به پستی و طمع ورزی نگراید. در هر کاری تعمق کند و به توجه و بررسی سطحی اکتفا نکند. در امور مشکوک و مشکبه، مکث کند تا حقیقت بر او روشن شود. در مطالبه دلیل و برهان از طرفین، اصرار ورزد و از مراجعه به جوانب امر هیچگاه دلتنگ و خسته نشود. و در کشف حقیقت بسیار شکیبا باشد و به محض آنکه حق آشکار شد، قاطعانه حکم بدهد و نزاع را پایان بخشد. از کسانی باشد که چاپلوسی و تملق گویی در او مؤثر واقع نشود و هر قدر که (افراد مغرض) وی را تشویق کنند، زیر بار نرود و به آن سمت گرایش نیابد. و البته که چنین افرادی، بُدرت پیدا می شوند!

علی بن ابی طالب علیه السلام همچنین در قاضی شرط می داند که راه و روش او در بین مردم نمونه ای برای سرمشق دیگران باشد. و به همین منظور به شریح قاضی می فرماید: «بدان که فقط کسی می تواند مردم را به سوی حق سوق دهد که (با روش خود) آنان را از باطل و گمراهی دور سازد». و قاضی باید همیشه هوادار و پشتیبان حق باشد و ظلم و ستم را در همه وقت طرد کند و اگر سخن حقی را شنید، بر او گران نیاید: «خداوند بر فردی بیخشايد که چون حق را دید به آن کمک کند و اگر ستمی را مشاهده کرد از آن ممانعت نماید و به زیان ستمگر، مددکار و پشتیبان ستمدیده باشد».

و: «کسی که شنیدن حق و دیدن عدالت بر وی گران آید، بی شک عمل به آنها بر وی گرانتر خواهد بود!». پس از آنکه این شرایط علمی و اخلاقی در قاضی وجود داشت (شرایطی که بی شک باید در زمامدار و انتخاب کننده افراد لایق برای این مقام بزرگ، هم موجود باشد) علی بن ابی طالب علیه السلام راه را آنچنان محکم می بندد که هیچگونه اضطرابی برای انحراف بوجود نیاید. لابد می پرسید که: چرا قاضی، آن هم با این علم و اخلاق، به انحراف کشیده می شود؟... چنانکه از روش و گفتار امام آشکار می شود، او بخوبی طبیعت بشر را می شناسد، چنانکه از وضع سازش در بین مردم و از اوقات استقامت و استقلال یا چگونگی انحراف آنان، کاملاً آگاه است. و روی همین ادراک اصیل و کامل، امام دو حقیقت اساسی را در مورد اضطراب قضات به انحراف، در نظر می گیرد و به جلوگیری از آن می پردازد. این دو حقیقت عبارتند از:

۱. فشار قوای مجریه دولتی بر قاضی، تا او را وادار سازد که مطابق تمایل و نظر آن، حکم تبرئه، برکناری، کیفر و یا اعدام را صادر کند!

۲. نیاز به پول، که ممکن است گاهی او را مجبور سازد در حکم و داوری خود، به سویی تمایل یابد که برایش سودمند است!

این دو عامل، ممکن است گاهی قاضی را وادار سازند که در صدور حکم، رأی و نظر وی بر پایه و اساس مساوات در بین مردم، استوار نباشد و آنگاه گروهی مورد ستم واقع شوند و دسته ای دیگر بدون دلیل به نوایی برسند. و از اینجا است که علی بن ابی طالب علیه السلام بی درنگ دست این دو عامل را کوتاه می سازد. البته نه با پند و اندرز، یا با موعظه و تهدید، بلکه با وضع یک قانون، این دو عامل را از بیخ ریشه کن می کند. چرا که امام، به قاضی در قبال دستگاه دولتی و قوای مجریه مصونیت می دهد و از او پشتیبانی می کند و از طرفی هم موضوع نیاز او را، که ممکن است عامل انحراف شود، برطرف می سازد.

## پی‌نوشتها:

۱. به نخستین فصل همین کتاب (جلد سوم) رجوع شود.
  ۲. به جلد اول این کتاب (ترجمه فارسی) مراجعه شود.
  ۳. جملاتی است که امام علی علیه السلام در عهدنامه خود به، محمد بن ابوبکر هنگامی که او را به فرمانداری مصر منصوب کرد، بیان داشته است.
  ۴. ممالیک گروهی از بردگان ترک بودند که پادشاهان مصر آنها را خریدند، ولی از میان آنان افرادی قیام کردند و حکومت را بدست گرفتند و مدتهای طولانی بر مصر و شام سلطنت کردند و خود مرتکب جنایاتی شدند...
  ۵. مراد، ترکهای عثمانی و خلفای آنهاست.
  ۶. جملاتی که مؤلف محترم در بالا نقل کرد، در خطبه ای از امام علی علیه السلام عنوان شده است که در «تقییح اختلاف علما در فتوی» - بنا به نقل شریف رضی در نهج البلاغه - بیان شده است و اینک ما بقیه فرمایشات امام را که دنباله جملات بالا است، برای مزید استفاده، ترجمه و نقل می‌کنیم:
- و خدای آنان یکی و پیغمبرشان یکی و کتابشان نیز یکی است. آیا خداوند آنان را به اختلاف گویی امر فرموده که آنان خدایی را پیروی کرده اند؟ یا آنکه آنها را از اختلاف نهی فرموده و آنان نافرمانی کرده و مرتکب گناه شده اند؟ یا آنکه خداوند دین و قانون ناقصی فرستاده و برای تکمیل و اتمام آن، از ایشان کمک و یاری خواسته است؟ و یا آنکه اصولاً اینها خود را شریک خداوند می‌دانند و (موافق نظر خود) رأی می‌دهند و خدا هم باید راضی به رأی آنان باشد؟ یا آنکه خداوند دین و قانون تام و کاملی فرستاده و پیامبر در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی کرده است؟ - هرگز! خداوند می‌فرماید: «هیچ چیزی را در قرآن فروگذار نکرده ایم» و باز می‌فرماید: «در قرآن هر چیزی بیان شده است»؛ و خاطر نشان ساخته است که بخشی از قرآن، بخش دیگر آن را تأیید و تصدیق می‌کند و در آن اختلافی وجود ندارد. و باز در قرآن مجید فرموده است که: «اگر این قرآن از جانب پروردگار نبود، در آن اختلاف و دوگونه گویی زیادی می‌یافتند. برآستی که ظاهر قرآن شگفت آور و باطن آن ژرف و بی پایان است. نکته های شگفت انگیز و عجیب آن از بین نرود و تاریکیها و گمراهیها، جز بوسیله آن، برطرف نشود.
- این سخنان گرانقدر در تقبیح دو گونه گویی در حکم و فتوی، بعنوان خطبه ۱۸ امام در نهج البلاغه ذکر شده است و ما از شرح و توضیح آن، برای رعایت اختصار، صرفنظر می‌کنیم. به: منهاج البراعة، شرح نهج البلاغه خوئی، ج ۳ چاپ جدید، صفحه ۲۶۹ به بعد و: شرح نهج البلاغه ملاصالح قزوینی، چاپ جدید ج ۱، صفحه ۹۲ - ۹۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۱، صفحه ۲۸۷ به بعد مراجعه شود.

## ادامه متن . . .

قاضی از نظر علی بن ابی طالب علیه السلام مانند هر انسان دیگری است که از تجاوز و زورگویی هیئت حاکمه، وحشت دارد؛ و اگر عملاً در قبال آن مصونیتی نداشته باشد، مانند همه افراد دچار ترس و هراس خواهد بود. ما در تاریخ قضایی خود و در تاریخ قضات عصر بنی امیه، عباسیان و ترکهای عثمانی، هزار و یک دلیل و نمونه داریم که قضات شرافتمند، تنها به دلیل ترس از مجازات و کیفرهای دردناک حکومتها، مساوات در بین مردم را مراعات نکرده و منحرف شده اند. چرا که قاضی هم مانند همه مردم، می ترسد که اگر مورد خشم قوه مجریه و هیئت حاکمه قرار گیرد مال و زندگی او غارت شود، یا خون او به هدر رود و بقتل برسد. و همچنین می ترسد که اگر به نفع ستمدیده ای بر ضد بزرگان و اشراف، حکمی صادر کند، عزت و احترام او پایمال شود و مورد تجاوز و تعدی قرار گیرد و یا لاقلاً از مقام خود، بدون هیچگونه دلیلی برکنار شود!

در سایه همین ترس و وحشت، قاضی هرچقدر هم که شرافتمند و دارای اخلاق انسانی باشد، ممکن است که منحرف شود و بطور اجبار، بمتابه آلتی برای انتقام از تنگدستان و بینوایان درآید و یا وسیله ای در دست ثروتمندان و نیرومندان باشد که برای ادامه زورگویی و حکومت خود و یا غارت مردم، از او استفاده کنند. قوای سه گانه: قانونگذاری، مجریه، قضایی، در زمان علی بن ابی طالب علیه السلام جدا از یکدیگر نبود، و در اینجا بود که امام یک گام اساسی برداشت و قوه مجریه را از قوه قضایی کشور جدا ساخت، تا قضات مصونیتی پیدا کنند و از مجازات و کیفر دستگناه، در امان باشند.

و برای همین منظور در عهدنامه خود به مالک اشتر می نویسد:

...قدر و مقام وی (قاضی) را آنقدر بالا ببر که دیگر نزدیکان تو به خود اجازه ندهند که از او در نزد تو سخن چینی کنند. تا او مطمئن شود که هیچوقت غافلگیر نخواهد شد (و کسی قدرت توطئه چینی بر ضد وی را نخواهد داشت) در این مورد بدقت کافی نظر کن، زیرا که قبلاً اسلام اسیر دست اشرار بود که هوی و هوس خویش را در آن بکار می بردند و می خواستند که آن را وسیله ای برای دنیاطلبی خود قرار دهند.

و بدین ترتیب علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین عامل اساسی از عوامل انحراف قضات را از بین می برد، چرا که با این گام اساسی و با جدا کردن قوه مجریه از قوه قضایی دیگر قضات تحت تأثیر صاحبان قدرت و زور قرار نمی گیرند. و البته می دانید که جدایی دستگاه قضایی از دستگاه دولتی و اجرایی، از قوانین مدنی جدید بشمار می رود؛ به دلیل آنکه در آن، یک نوع برابر شمردن افراد در قبال دستگاه قضاوت وجود دارد، که سرپرستی آن دستگاه بعهد: افراد دانشمند، دارای خصوصیات پسندیده و برخوردار از مصونیت واگذار شده است!.

اما عامل دوم که ممکن است قاضی را به انحراف کشاند، همان نیاز اوست، ولی امام آن را هم به عالیترین شکل، علاج می کند، و بی شک علی بن ابیطالبی که دریافته: «مرگ بزرگ همان فقر و بینوایی است» بخوبی درک می کند که این «مرگ بزرگ» ممکن است قاضی را هم مانند دیگر مردم، احاطه کند و در فشار قرار دهد و به همین جهت است که از لحاظ مالی و اقتصادی، زندگی قاضی را تأمین می سازد (و او را در قبال نیازمندی بیمه می کند!) تا هرگز در رشوه ای طمع نورزد و در راه سود و منفعتی گام نگذارد. امام در فرمان



خود به مالک اشتر، این سخن صریح و روشن را بیان می دارد که: «به اندازه ای برای (قاضی) در مال گشایش بده (تعیین کن) که بخوبی احتیاجاتش را برطرف سازد و از مردم بی نیاز شود...».

علاوه بر اینها، و علیرغم همه عوامل پیشگیری که امام در قانون خود آنها را پیش بینی کرده است، باز ممکن است بخاطر یک عامل آشکار یا پنهان، قاضی منحرف شود. در اینجا است که دیوان عالی و مقام نظارت، در پرتو عقل و وجدان بر او نظارت می کند و احکامی را که صادر می کند یا از زیر دست او خارج می شود، تحت نظر می گیرد، و بدین ترتیب امام، دستگاه حکومتی را مسئول بررسی دائمی وضع قاضی می داند و به منظور توجه به همین نکته است که به استاندار مصر (نماینده دستگاه حکومت و نظارت عالی) می فرماید: «بطور مرتب کار او را زیر نظر بگیر و بازرسی کن!»

اگر سرانجام پس از همه پیشگیریها و شرایط، قاضی نتوانست در بین مردم با عدالت داوری کند و داد مظلوم را از اشراف و بزرگان و کسانی که بخاطر تولد در یک محیط (!) خود را برتر می دانند، بگیرد و یا به علت آنکه نزاع بین یکی از افراد عادی ملت و خود والی و فرماندار (که تبهکار زورگویی است) رخ داده است قاضی از صادر کردن حکم عادلانه، عاجز ماند، در این صورت چه باید کرد؟ و موضوع را به کجا باید ارجاع نمود؟ علی بن ابی طالب علیه السلام در اینجا روش یک زمامدار مصمم و قاطع را در پیش می گیرد که هرگز حاضر نیست پرچم عدالت سرنگون شود، و یا یک ستمکار زورگو، با سوءاستفاده از قدرت فرمانداری و مقام دولتی، مساوات را پایمال کند. او اندیشه و قلب خود را بکار انداخته تا باب برابری و مساوات در برابر دادگاه و قضاوت را باز کند و هر کسی که مورد ظلم و تجاوز فرمانداران و حاکمان قرار گرفته است، از آن وارد شود و شاد و خرم بازگردد و حق خود را بگیرد و احساس کند که او عملاً در برابر عدالت، با این گروه فرماندار و استاندار، یکسان و مساوی است. و به همین منظور، امام مجمعی را بوجود آورد که نام آن را «مجلس بررسی ستمها» دادرسی و نظارت عالی گذاشت و آن مجمعی بود که خود رئیس دولت، شخصاً در پشت میز آن می نشیند، تا توده مردم شکایتهایی را که از ظلم و تجاوز فرمانداران و امرا دارند به آنجا عرضه کنند.

امام هنگامی که در آن مجلس می نشست، مردم برای عرض حال به نزد وی می آمدند. ولی آنان آزاد بودند که حتی در ساعت استراحت امام هم به نزد وی بیایند، و ایشان هم در هر دو حال از آنان استقبال می کرد و به آنان احترام می گذاشت و به شکایات آنان رسیدگی می کرد و بدون هیچگونه تأخیر و معطلی، در رفع هرگونه ظلم و ستمی که بر مردم روا شده بود، اقدام می کرد و چه بسیار دیده شد که فرمانداری را بخاطر تجاوز و ظلم (ولو هر قدر هم کم اهمیت) از کار برکنار ساخت و یا با اخطار و تهدید شدیدی والی را از عدم رسیدگی به کار مردم بر حذر داشت. و چه بسیار دیده شد که فرماندارانی را بخاطر تمایلشان به برتری طلبی نسبت به مردم و یا نرساندن حقوقشان، بشدت مورد توبیخ قرار داد.

در این کتاب، داستانی را که یکی از زنان به نام سوده، دختر عمّاره همدانی، در این زمینه بیان کرده بود، نقل کردیم ۱ که: به نزد امام آمد تا از مردی که مأمور وصول مالیات از طرف حضرت بود، شکایت کند و علی با کمال نرمش او را پذیرفت (در صورتیکه وقت دادرسی و رسیدگی به شکایات نبود) و با خوشرویی از او پرسید: آیا کاری داری؟ ... سوده شکایت خود را به اطلاع وی رسانید و امام تا قضیه را شنید به گریه افتاد و گفت: «خداوندا! من به آنان دستور ستم بر مردم و ترک حق تو را نداده ام»؛ و سپس ورقه ای از جیب خود درآورد و در آن چنین نوشت: «... پیمانها و ترازوی خود را درست کنید و کم فروشی و تقلب نکنید و در روی زمین فساد برپا نسازید... چون این

نامه من بدست تو رسید، آنچه را که در اختیار داری حفظ کن تا کسی بیاید و آنها را از تو بگیرد». و هر وقت که وضع و خاطره فرمانداران ستمگر (که بر مردم تجاوز کرده و حقوق آنان را ضایع ساخته بودند و قاضی نتوانسته بود تجاوز و ستم آنان را از مردم دور سازد و حضرت آنها را از کار برکنار ساخته و از آن محیط دورشان کرده و حقوق مردم را به خودشان باز گردانیده بود) یادآوری می شد، امام می فرمود: «خداوند آنان را نابود سازد!». این وظیفه قضایی، در دوران فاطمیه در مصر، به نام «ولایت مظالم» شناخته می شد و قاضی آن را «قاضی المظالم» می خواندند و بسیار می شد که خود خلیفه فاطمی به این وظیفه اقدام می کرد و سرپرستی آن را بعهده می گرفت. در قضاوت و داوری امام، عوامل عدالت عمومی، پیوند ناگسستنی و محکمی با عوامل دقت و توجه کافی دارد. و آنچه را که ما امروز «حق همگانی» و اجتماعی می نامیم، پیش از همه، آن را به رسمیت شناخته است. و همین امر، در واقع مراعات و هواداری از اندیشه عدالت بین همه مردم و اندیشه مساوات، در آن مرحله و سطح عالی است که بدون توجه به وضع و موقعیت طرفین نزاع در نظر گرفته می شود و شخصیت و مقام انسان و قداست و احترام حقوق وی را بالا می برد.

در این امر، نکته دیگری نیز وجود دارد و آن جلب توجه افکار مردم به وظایف خویش، در قبال جامعه ای است که در آن بسر می برند و در برابر برادرانی است که در مساوات کامل با همدیگر، همزیستی دارند. و همچنین اشاره به این نظر رسا و درست است که: جامعه، یک واحد به هم پیوسته ای است و افراد در آن، بوسیله قوانین و اصول عمومی و احترام متقابل، به هم پیوند یافته اند و اختلافات احتمالی آنان هم در واقع فقط مربوط به دو نفر نیست، بلکه موضوعی است که با جامعه ارتباط دارد.

برای تثبیت این قوانین و نگهداری وضع جامعه بمثابة یک واحد متعاون و به هم پیوسته، که از نظر حقوق و وظایف هم همه در آن یکسان هستند، علی بن ابی طالب علیه السلام در قضاوت خود این اصل اساسی را بنیان گذاشت که اکنون ملت‌های متمدن هم در داوریه و دادگستریهای خود به آن تاسی می جویند.

علی بن ابیطالب علیه السلام، شبی از شبها فریاد کسی را شنید که مردم را به کمک می طلبید. امام در حالیکه می گفت: «فریادرس و یاور آمد!»، برای یاری وی شتافت و بلافاصله دید که مردی یقه مرد دیگر را محکم چسبیده و نگهداشته است! و چون به نزدیکی آنها رسید، مردی که فریاد می کشید و کمک می خواست، دست از یقه مرد دیگر کشید و گفت: یا امیرالمؤمنین! من لباسی را به نه درهم به این مرد فروخته ام و او فقط دو درهم به من داد، در حالیکه شرط ما چنین نبود و چون بقیه پول را از او خواستم، نه تنها از پرداخت آن خودداری کرد، بلکه به من ناسزا و فحش داد و سپس مرا مضروب ساخت و سیلی محکمی بر صورت من نواخت!

امام به خریدار امر کرد که: بقیه پول او را بپردازد و سپس به مرد شاکی گفت: دلیل تو بر اینکه این مرد تو را مضروب ساخته و سیلی بر تو زده است چیست؟ آن مرد شاهد آورد و صورت خود را نشان داد! آنگاه امام به مرد تجاوزکار فرمود: در همینجا بنشین! و سپس به مرد مضروب گفت: قصاص خود را از او بگیر و جزای تجاوز او را بده!

شاکی گفت: من از حق خود صرفنظر کردم و او را بخشیدم، در اینجا امام دیگر با اصرار از آن مرد نخواست که قصاص خود را بگیرد، چون او با رضای خاطر از حق خود چشمپوشی کرده و او را بخشیده بود و بی شک عفو و بخشش، روشی است که خود حضرت به آن

عمل می کرد، و در چهارچوب آن رفتار می نمود و مردم را به آن امر می کرد و به همین جهت از این فداکاری مرد شاکی خیلی هم مسرور شد که توانایی بر قصاص یافت ولی مرد تجاوزکار را مورد عفو قرار داد.

ولی ذهن فروزان امام، او را متوجه ساخت که در اینجا یک حق همگانی و اجتماعی نیز وجود دارد که باید به هر نحوی شده مراعات شود. و برای حفظ نظم و آرامش و درستی پیوندها بین افراد جامعه و به منظور جلوگیری از اندیشه تجاوز مجدد بر حقوق دیگران، این امر ضروری است و باید متجاوز گناهکار (در هر مقامی که باشد) تنبیه شود. و بی شک علی بن ابی طالب علیه السلام در آن لحظات بخاطر آورده که گروهی از نیرومندان هر طبقه و صنفی بر مردم تجاوز می کنند و یا دارایی آنان را به یغما می برند و یا حق ناتوانان را پایمال می سازند و ستمدیدگان هم، با بخاطر ترس و وحشتی که از زورگویان در دل دارند و یا به علل دیگر، نمی توانند از آنان شکایت کنند، و در اینصورت آیا باید حقوق مردم بینوا و ناتوان پایمال شود؟ و اگر آنان نتوانند کسی را به کمک بطلبند و یا این توانایی رانداشته باشند که به دادگاه شکایت کنند، چه مقامی مسئولیت حمایت از آنان را بعهده می گیرد؟ و در چنین مواردی مسئول نگهبانی از حقوق آنان کیست؟ و چه کسی باید به آنان اعتماد دهد و مطمئنشان سازد که آنان در جامعه ای زندگی می کنند که مردم همه با هم در حقوق همگانی، یکسان و برابر هستند و هیچگونه فرقی در این حقوق بین هیچکس وجود ندارد؟ ... و اگر یکی از این گروه غارتگر و زورگو، انسانی را بقتل رسانید که نه وارثی دارد و نه آشنا و خویشی که اجرای عدالت را درباره قاتل او، خواستار شود، آیا در اینصورت حق او، که یک انسان زنده ای بود و می خواست زنده بماند، باید به هدر رود؟ و قاتل او به حیات خود ادامه دهد و آزادانه راه برود؟!.

با توجه به این حق اجتماعی یا حق همگانی بود که علی بن ابی طالب علیه السلام مرد مضرور را که از حق خود صرف نظر کرده بود، به حال خود گذاشت و مرد تجاوزکار را در جلوی دیدگان او نگهداشت و با دست خود نه مرتبه به سروصورت او زد و فرمود: این حق زمامدار (برای نگهبانی حق همگانی) است.

ولی همین علی بن ابی طالبی را که در اینجا دیدیم مرد متجاوز را بخاطر حق اجتماعی (پس از عفو و بخشش طرف نزاع) تنبیه می کند، در جای دیگر نظاره اش می کنیم که بخاطر اوضاع و شرایط خاصی و با توجه به وجود اضطرار و ناچاری، حد قانونی و مقرر را درباره زن زناکاری که به جرم خود اعتراف هم کرده بود، جاری نمی سازد.

از حوادثی که بخوبی نشان می دهد قضاوت از نظر علی بن ابی طالب علیه السلام عدالت و رحمت، دادرسی و توجه به منطقی و وجدان است، نه قانون خشک و بی روح که انسانهای زنده را هم مانند جمادات طبیعت مورد بازخواست قرار می دهد؛ حادثه ای است که «بیهقی» در سنن خود، آن را نقل می کند: در زمان خلافت عمر بن خطاب، زنی را به نزد وی آوردند که نزدیک بود تشنگی او را از پای درآورد، و او از شبانی آب خواسته و شبان از دادن آب خودداری کرده بود و دادن آب را مشروط بر تمکین زن قرار داده و او هم روی اضطرار به این عمل تن در داده بود! ... عمر درباره اعدام آن زن با مردم مشاوری کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام از اعدام او جلوگیری کرد و فرمود: این زن مضطر بوده و باید حد مقرر در حق او جاری نشود! و عمر هم بر طبق نظر امام رفتار کرد.

این بینش وسیع و انسانی امام، همان ماده اضطرار و ناچاری در قانون جنایی جدید است، و در واقع این نظریه ای است که به قوانین و احکامی که از آنها صادر می شود، رنگ و شکل انسانی به دور از خشکی و جمود می بخشد.



این چهار وظیفه و رکن اساسی عبارتند از:

۱. استقلال قضات و جدایی نیروی قضایی از دستگاهها و قدرتهای دیگر.

۲. تحقیق و بررسی عمیق قضایی.

۳. تشکیل ولایة المظالم (مجلس بررسی ستمها یا دادرسی و نظارت عالی) که در واقع بمنابه «مجلس شوری» است، چرا که اساس و هدف نهایی از هر دو، یکی است، اگر چه در نام با همدیگر یکسان نیستند و شما امروز نمی توانید که در برابر قاضی، از نقطه نظر قضایی بر هیئت حاکمه غلبه یابید و به ناچار شکایت خود را به «مجلس شوری» می برید تا اگر حق با شما است، در آنجا دولت را محکوم سازند و در مورد مردم قرون پیشین هم وضع به همین منوال بود که نمی توانستند در برابر قاضی عادی، بر فرماندار یا حاکم، از نقطه نظر قضایی، پیروزی یابند، تا آنکه امام «ولایة المظالم» و کمیته نظارت عالی را بوجود آورد تا در صورت حق بودن، به نفع مردم و بر ضد فرماندار و والی (نماینده رسمی دولت) حکم صادر کند.

۴. حق همگانی یا اجتماعی که برای اداره اجتماع رعایت آن ضروری است. امام همچنین در مورد نظریه «اضطرار» و ناچاری ای که امروز مورد استناد قوانین جنایی جدید است، و در تحکیم اصل «تأمین اقتصادی» که قاضی را از نیاز و فشار مادی رها می سازد و در واقع از انحراف او به سوی رشوه! جلوگیری می کند، بر انسان قرون جدید سبقت دارد. چنانکه امام پیش از دیگران تشکیلات پلیس و پاسبان را بوجود آورد تا یاور و همکار داوری و قضاوت عادلانه شود و همه مردم را در برابر قانون، همچون صف واحدی قرار دهد.

آنچه که گفتیم در مورد مساوات در برابر قانون و برابری در دستگاه قضاوت و دادگاه بود. و اکنون درباره مساوات در مالیات و وظایف بحث خواهیم کرد:

## مالیات:

مال یا کالایی است که از طرف فاتح یا حاکم بر مردم تعیین می شود که بپردازند و یا طبقه ای از مردم بر طبقه دیگر و یا قانونی بر گروهی، پرداخت آن را لازم می شمارد و در واقع، با زور و اجبار دریافت می شود و یا بعنوان حقیّی اخذ می گردد که جامعه بدون آن پایدار نمی ماند... این مالیاتها موضوع و داستان اساسی از داستانها و قضایای تاریخ را تشکیل می دهد که فتوحات بخاطر آن انجام شده و ستمها و ظلمها به سبب آن بوقوع پیوسته و انقلابهایی در راه آن رخ داده است. و شاید هم همین امر به علت پیوندی که با وضع اقتصادی افراد و جماعات دارد. آن قضیه و رکن اساسی است که بقیه قضایا و امور در پشت آن پنهان شده اند و (اهمیت چندانی ندارند!) بشر پیشین مانند کلدانیها و آشوریها و دیگران، پشت سر هم در جنگها شرکت می کردند و خود را نیز مانند ملت‌هایی که با آنان می جنگیدند، نابود می ساختند و زندگی و دوران حیات خود را در جنگی که برپا بود و یا با خاطره پیکاری که پایان یافته بود و یا آمادگی برای نبردی که در شرف انجام بود، سپری می ساختند و در ساعتی که همسایگانشان به استراحت می پرداختند، آرام نمی شدند مگر آنکه اطمینان می یافتند مالیات‌هایی را که بر ملت شکست خورده تحمیل کرده اند وصول خواهد شد و باجی را که پس از ماهها و سالهای متمادی محاصره یک شهر و فتح آن، بر آن لازم شمرده اند، بدست خواهد آمد. و اگر در گوشه و کنار، داستان‌هایی از آشوبها و شورشهایی بر ضدّ آنان شنیده و دیده آید بی شک در پشت پرده، فشار دولت برای جمع آوری مالیات، بچشم خواهد خورد! و اگر شاهد شدید ملت‌های شکست خورده تمایلی به دولت فاتحی پیدا کرده و هوادار آن شده اند، بطور حتم بدانید که دولت جدید و فاتح، سنگینی مالیاتها را از دوش مردم برداشته است! و وضع یونانیها و رومیها و کسانی که بعد از آنها آمده اند نیز چنین بود!... و همینطور بود روش پرچمداران مسیحیت و دعاة اسلام ۳، که نخست فتوحات خود را به نام دین آغاز کردند و سپس در شکل زمامداران جابری، به نامهای گوناگون و شکلهای مختلف (که در ماهیت و اساس یکی بود و فرق زیادی، با مالیات‌های دیگران نداشت) مالیات‌هایی بر مردم تحمیل کردند.

کسانی که دقت و توجه مختصری در تاریخ کنند، خواهند دید که چگونه گاهی پدران روحانی و رجال کلیسا، مالیات‌هایی به نام ساختمان کلیساها و دیرها و گاهی به نام شفاعت قدیسین! و وساطت پارسایان! بر مردم تحمیل می کردند و یا به نام اوقاف ۴ و نماز بر ارواح زندگان و مردگان! و دریافت پاداش دنیا و آخرت، از مردم اخذ می کردند. و کسانی که آشنایی اجمالی با تاریخ داشته باشند، بخوبی از چگونگی مالیات‌هایی که فرمانروایان مسلمانان ۵، پرداخت آنها را به نامهای: خراج، جزیه، عشور (ده یک) غنیمت و عبره، بر مردم لازم می شمردند آگاه خواهند شد!

البته اکنون موضوع بحث در این نیست که ثابت کنیم کدامیک از این مالیاتها عادلانه و کدامیک غیرعادلانه بوده است، بلکه مقصود ما در اینجا آن است که نشان دهیم مسئله مالیاتها، مسئله مهم و اساسی در حوادث و قضایای جوامع مسیحی و اسلامی بشمار می رفته، چنانکه در جوامع قدیمی و پیش از مسیحیت و اسلام نیز، وضع چنین بوده است.

از ساده ترین و نزدیکترین دلایل بر این موضوع، آن است که امپراطوری مسیحیت در غرب، از کسانی که مذهب مسیح را نمی پذیرفتند، فقط با دریافت مالیات «معقولی» (!) راضی می شد و کاری به کار آنها نداشت و یا بسیاری از پادشاهان بنی امیه و فرمانداران و

کارمندان حاضر نبودند که مالیات جزیه را از غیر مسلمانانی که بعداً اسلام را می پذیرفتند، ساقط کنند و آن را اخذ ننمایند، در صورتیکه دریافت جزیه از کسانی که اسلام را می پذیرفتند، مخالف صریح قوانین اسلامی است.

بنی امیه پا را از این هم فراتر نهاد و دریافت مالیات را تنها اساس و پایه ای قرار داد که دولت و حکومتشان بر آن پایه استوار بود.

مثلاً یکی از کارمندان بنی امیه در خراسان، به نام جراح حکمی، طی گزارشی که به خلیفه! فرستاد، از اینکه مردم بسرعت اسلام را می پذیرند، و جزیه از گردن آنان ساقط می شود، اظهار نگرانی نمود و اشاره کرد که: او ترجیح می دهد مردم، مالیات و جزیه را بپردازند و همچنان در دین زردشتی باقی بمانند! و روش «عدی بن أرتاة» نماینده «عمر بن عبدالعزیز» در عراق نیز چنین بود و طی نامه ای به او نوشته بود که: اکثر مردم به سوی اسلام روی آورده اند و من می ترسم که میزان خراج پایین آید!

ما این مثالها را به این جهت یادآوری می کنیم که بدانید مالیات تا چه حدی در تاریخ همه ملتها، اهمیّت داشته و چرا اندیشمندان انقلاب کبیر فرانسه آن رامورد بررسی قرار داده و در موقع بحث درباره مساوات و برابری در بین مردم، از آن بعنوان یکی از قضایای اساسی و مهم یاد کرده و به حلّ و رفع آن پرداخته اند و البته فراموش نکرده ایم که عدم مساوات در پرداخت مالیاتها، یکی از عوامل اساسی و مستقیم در بوجود آمدن جنبش انقلاب کبیر فرانسه بوده است.

با توجه به این نکته، اکنون می توانیم نوع و شکل انواع مساوات در بین مردم را از راه و روش امام علی علیه السلام بدست آوریم، چرا که این امر، بعنوان اینکه جزئی از کل و فرعی از اصل است در ضمن اصلی کلی «مساوات» از نظر امام، وجود دارد. و بی شک اگر مردم در حقوق و وظایف یکسان و برابر باشند، در موضوع مالیات نیز برابر و مساوی خواهند بود. و اگر آبادانی و عمران زمین نه وصول خراج در قانون امام علی علیه السلام، باید در مرحله نخست مورد توجه والی و فرماندار باشد، مساوات در میان مردم در پرداخت آن مالیات نیز، روشتر و آسانتر و قطعی تر خواهد بود.

امام در این زمینه می فرماید: «... به امر خراج طوری رسیدگی کن که اهل خراج و دهقانان را به صلاح آورد، زیرا با درست و مرتب شدن امر خراج و خراج گذار، کار سایر مردم نیز اصلاح می شود و اصلاح کار دیگر مردم بستگی به اصلاح کار خراج دارد. و باید نظر و توجه تو، به آبادانی اراضی بیشتر از توجه تو، به دریافت خراج باشد، زیرا که با آباد بودن زمین، می توان خراج را مطالبه کرد و هر کس از زمین غیرآباد، خراج طلب کند، کشور را ویران و بندگان خدا را هلاک ساخته است و فرمانداری او بزودی سپری می شود». و کسی که وصول مالیاتها را نخست مرهون به آبادانی و عمران زمین قرار دهد و سپس به امکان و قدرت مردم، و به لزوم اجرای تخفیفی که موجب اصلاح کار آنان باشد، توجه کند، بی شک برابری در پرداخت مالیاتها را هم اصلی از اصول قرار می دهد. و شاید علی بن ابی طالب علیه السلام بیشتر و جالبتر از هر چیزی، مساوات در مورد مالیاتها را توصیه و سفارش می کند: ولی اگر مردم فقط به حکم قانون در مورد مالیاتها برابر و یکسان باشند، ممکن است که بر گروهی ضرر وارد شود، چرا که اگر قرار باشد که مردم همه بطور یکنواخت مالیاتی را بپردازند، ممکن است که گروهی به علت کمی درآمد، نتوانند آن را پرداخت کنند و یا اصولاً مجموع درآمد آنان کفاف مخارج نیازمندیهای ضروری آنان راندهد! در اینصورت (چنانکه گفتیم) امام اخذ و وصول مالیات را مرهون قدرت و امکانات مردم قرار می دهد و نمی خواهد که در جامعه فقط قانون خشک و جامدی، بطور یکنواخت اجرا شود. پس در قانون امام، دولت وظیفه

دارد که مالیات را جمع آوری کند، ولی از نظر امام، وصول مالیات «فرع» و آبادانی و عمران زمین و اصلاح وضع اقتصادی و مراعات حال مردم «اصل» است؛ تا مالیات بعنوان اخذ از درآمد اضافی باشد نه آنکه به زور سرنیزه، خوراک ضروری گرسنگان را از گلوی آنان بیرون بکشد و همچنین، مالیات بعنوان بخششی باشد که مردم توانا آن را می پردازند، نه آنکه دولت آن را ظالمانه و غاصبانه از کسی وصول کند که خود او، به آن نیازمندتر از دیگران است!

و به همین علت است که امام دستور سابق را ادامه می دهد و می فرماید:

«و اگر خراج گذاران از سنگینی آن نالیدند و به علت پیدایش آفات زمینی و آسمانی و قطع آب، یا نیامدن باران و یا آمدن سیل در زراعت و یا کم آبی، از آن شکایت کردند، به اندازه ای که کارشان اصلاح شود، به آنان تخفیف بده و از خراجشان کم کن و البته این تخفیف به نظر تو سنگین نیاید، زیرا که آن ذخیره ای است که به سوی تو برمی گردد، چه بدینوسیله شهرها آباد می شود و این خود موجب آراستگی والی خواهد شد...».

سپس امام دستور می دهد که مالیات فقط باید از افراد توانا بر پرداخت آن، اخذ شود و کسانی که قدرت ندارند مالیات بپردازند، مورد ارفاق قرار گیرند و بجای آنکه تحت فشار قرار داده شوند، برای اصلاح وضع آنان اقداماتی بعمل آید. و چون ایادی و افراد بنی امیه در دوران حکومت عثمان به بهانه خراج، بر مردم سختگیری می کردند و خانه و زندگی آنان را بفروش می رساندند و آبادی شان را ویران می کردند و بخاطر وصول مالیات، مردم بیچاره و محروم را مضروب می ساختند، امام چنین صلاح دید که در دوران حکومت وی، موضوع کاملاً عکس دوران عثمان باشد، و به همین جهت به همه مأمورین جمع مالیات دستور داد که: «هرگز بخاطر وصول خراج و مالیات، لباس تابستانی و زمستانی مردم را نفروشید و خوراک و رزقی را که می خورند، از آنها نگیرید و چهارپایانی را که با آن به کار مشغولند، از دستشان خارج نسازید.

هرگز بخاطر یک درهم، به احدی از آنان تازیانه مزید و ایستاده و سرپا نگه ندارید و از وسایل و لوازم زندگی آنان چیزی را نفروشید، زیرا روش ما آن است که با گذشت و اغماض با مردم رفتار کنیم».

و بدین ترتیب، مردم نه فقط در برابر پرداخت مالیات مساوی هستند؛ بلکه مالیات و خراج در قانون امام، فقط از کسانی که توانایی دارند دریافت می شود نه از تنگدستان، و در صورتی اخذ می شود که عمران و آبادانی وجود داشته باشد و مردم از وضع زندگی خود و از دولتشان راضی باشند!...

این نظریه ناشی از مفاهیم کلی مکتب و بینش امام علی علیه السلام درباره معنی دولت و معنی حکومت بوده و نشان دهنده چگونگی همکاری و تعاون بین توده مردم (که اساس و پایه جامعه هستند) و زمامدار و حاکم است که وظیفه ای جز خدمت و کار برای توده مردم ندارد... مردمی که انتخاب یا عزل و برکناری حاکم، حق قانونی آنان بشمار می رود!

اما مسئله وظایف و مقامات؟ ... از نظر قانون اساسی علی بن ابی طالب علیه السلام، مردم در این مورد نیز با هم یکسان و برابر هستند، ما قبلاً دیدیم که امام چگونه فکر انحصارطلبی و به خود اختصاص دادن آنچه را که همه در آن یکسان هستند، محکوم ساخت و چگونه



دست اشراف و بزرگان و متنفذان را، از هر کاری که شایستگی احراز آن را نداشتند، کوتاه کرد تا مردم لایق و شایسته را بجای آنان انتخاب کند.

مسئله لیاقت و شایستگی و مدیریت، در قانون امام، نخستین و آخرین مقیاس در واگذار کردن این مقامات و وظایف اجتماعی، بر خواستاران آنها است.

از موضوع خلافت (که بزرگترین و بالاترین وظایف است) آغاز کرد و نظر خود را، برخلاف اکثریت مردم دوران خود، درباره آن اظهار نمود. و در هنگامی که اکثریت مردم معتقد بودند این حق، مخصوص مهاجرین و انصار، یعنی اصحاب پیامبر، یا خویشان و نزدیکان اوست و بدینوسیله می خواستند (موقعیت این مقام و وظیفه مهم را بزرگ بدانند!) تنها امام بود که با آرای اکثریت، مخالفت کرد و سخنانی اظهار داشت که به ما اجازه می دهد درباره مطالبی که در کتابهای تاریخ در حق امام نگاشته اند و می گویند که او همیشه در فکر اشغال! این مقام بود، تجدیدنظری بعمل آوریم. امام فرمود: «شگفتا! آیا خلافت و حکومت با رفاقت و قرابت هم می شود؟!»

و اگر خلافت و حکومت بوسیله رفاقت و قرابت نشود، پس به چه دلیل به کسی واگذار می شود؟... چنانچه شما همه افکار و آرا را به منظور پاسخگویی این پرسش، مورد بررسی و دقت قرار دهید، هرگز جوابی مقبولتر و معقولتر از: لیاقت و شایستگی نخواهید یافت. و همین امر در قانون اساسی امام، تنها راهی است که برای خواستاران این پست مهم وجود دارد.

در بحثهای آینده خواهیم خواند که مردم در داستان عثمان (پیش از کشته شدن وی و بعد از آن) به دو دسته تقسیم شده بودند: گروهی معتقد بودند که عثمان به علت رفاقت و نزدیکی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بخاطر سابقه اش در اسلام! و مقامش در قریش، نباید مورد حمله مردم قرار گیرد، اگرچه سیاست او ناگوار و منحرف بود و کارمندان و فرماندارانش مرتکب اعمال زشتی شده و همدستان و مشاورانش در ریختن خون مردم و غارت اموال آنان و تباه ساختن زندگی توده، روش آلوده و خلافی را در پیش گرفته بودند!... پیشروان گروهی که صاحب این عقیده بشمار می آمدند: بنی امیه و تعداد بسیاری از بزرگان قوم و سران قبایل بودند.

گروه دیگری هم عقیده داشتند که رفاقت عثمان با پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیکی و خویشی با وی و سابقه اش در اسلام و مقام و موقعیتش در قریش، چیزی نیست که موجب شود او را به این مقام بنشانند و یا چیزی نیست که بتواند از خشم شهرها و توده ها، جلوگیری کند، در حالیکه سیاست او انحراف یافته و رفتار و کردار فرمانداران و همدستان و مشاورانش، زشت و ناروا شده است. این گروه، معتقد بودند که رکن و اصل اساسی در این امر، لیاقت و کاردانی است و از کاردانی کسی که متصدی مقام خلافت می شود، آن است که در بالا بردن سطح مالی و اقتصادی همه افراد ملت کوشش کند، و در برطرف ساختن عوامل اجحاف و ستم از آنان، کوشا باشد. و در رأس این گروه از مردم، علی بن ابی طالب علیه السلام و شاگردان و سران پیروان و شیعیانش از قبیل: ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، بلال حبشی، سلمان فارسی و دیگران قرار داشتند.<sup>۷</sup>

## پی‌نوشتها:

۱. به جلد اول این کتاب (ترجمه فارسی) مراجعه شود.

۲. شکنجه و آزار زندانیان سیاسی، یعنی کسانی که از نظر فکری و عقیدتی با طبقه حاکمه توافق ندارند، همیشه یکی از شرم‌آورترین و ننگین‌ترین جنایات زمامداران تبهکار بوده و به همین جهت در هر کجا، و به هر رسم و عنوانی که این جنایات بوقوع پیوسته، زشت و قابل تقبیح بوده است.

مؤلف محترم در اینجا یادى از «تاریخ گذشته» و فجایع دوران ممالیک در مصر و یا زمامداران قرون وسطی در اروپا می‌کند، بدون آنکه نامی از فجایع دوران ممالیک جدید در بلاد اسلامی و یا مرکز صدور اعلامیه حقوق بشر ببرد!... آری!... در نیمه دوم قرن بیستم، در فرانسه «مهدی بن برکه» را که مخالف هیئت حاکمه مراکش بود، در روز روشن از وسط خیابان، با حمایت پلیس و مقامات انتظامی فرانسوی می‌دزدند و سپس توسط چند قداره بند مسلمان نمای مراکشی، او را می‌کشند و قطعه قطعه می‌کنند... و در مصر، دانشمند گرانفردی چون سید قطب و شیخ بزرگواری چون شیخ محمد هواش و فقیه حقوقدانی چون عبدالقادر عوده و شیخ مجاهدی چون شیخ محمد فرغلی و دهها نفر دیگر از رزمندگان راه اسلام را پس از شکنجه و آزار، در حالیکه آثار پیری در چهره همه شان هویدا بود، بدار می‌زنند و نام آن را «سرکوبی ارتجاع» و «تحکیم پایه های وحدت عربی!» و ناسیونالیسم عربی! می‌گذارند! سید قطب در دادگاه، در حضور خبرنگاران داخلی و خارجی گفت که او و دوستانش را بسختی شکنجه داده اند و سپس افزود که برادرش محمد قطب را آنقدر شکنجه کرده اند که معلوم نیست مرده یا زنده است؟ ولی رئیس دادگاه گفت که این سخنان دروغ است؟ ... اما با اعدام ناجوانمردانه سید قطب و رفقاییش، ثابت شد که شکنجه او هم دروغ نبوده است، زیرا در جایی که سید قطب را علیرغم اعتراض و تقبیح جهانی، بدار بیاویزند، از شکنجه پنهانی او هم باکی نخواهند داشت!...

هم اکنون از سرنوشت محمد قطب، برادر دانشمند و نویسنده سید قطب، هیچگونه اطلاعی در دست نیست و جامعه حقوقدانان پاکستانی، طی نامه ای از سازمان جهانی حقوق بشر در ژنو درخواست کرده اند که لاقلاً از چگونگی سرنوشت محمد قطب، پس از اعدام سید قطب، اطلاعی در اختیار آنان گذاشته شود. اما تا امروز که هیچگونه اطلاع دقیقی از وضع او بدست نیامده است. یک زندانی مسیحی به نام «روکس معکرون» که مدتها هم زندان اعضای اخوان المسلمین و اعضای حزب کمونیست مصر، در قاهره بود پس از آزادی از زندان، به لبنان آمد و کتابی تحت عنوان افسان آروی - سوگند یاد کرده ام که بگویم - منتشر ساخته است که انسان از خواندن انواع شکنجه های ناجوانمردانه و ضدانسانی، که بر گروهی «انسان» - به جرم عدم موافقت با طبقه حاکمه - روا داشته شده، داغ ننگی را بر پیشانی همه تبهکاران، همه شکنجه گران و آدمکشان وحشی قرن، احساس می‌کند! و آروز می‌کند که ای کاش، برای یک روز هم که شده بود، امام علی شمشیر عدالت از نیام بیرون می‌کشید و ... ولی... افسوس... مترجم.

۳. بی شک مراد مؤلف از «دعاة اسلام» دعاة حقیقی اسلام نیست، بلکه کسانی نظیر معاویه است که به نام اسلام! لشکرکشی می‌کردند و مرتکب جنایاتی می‌شدند که در منطق اسلام ارتکاب آنها هیچگونه مجوزی نداشته است. خود مؤلف در چند سطر پایین تر اشاره خواهد

کرد که مراد وی از این دعاة اسلام! چه قماش افرادی هستند وگرنه اسلام واقعی که پرچمداران و دعاة آن محمد صلی الله علیه و آله و سپس امام علی علیه السلام بودند، خیلی برتر و والاتر از آن است که حتی در معرض چنین اتهامی قرار گیرد...

۴. اساس وقف در اسلام، بر پایه تحکیم ریشه های مفتخوری گروهی بنا نهاده نشده و اصولاً ماهیت اوقاف اسلامی (با صرفنظر از مرحله عملی آن در بسیاری از دورانها!) با ماهیت اوقاف مسیحیت فرق دارد... وقف و اوقاف در اسلام برای نیکوکاری اجتماعی و صرف دائی ثروتمندان در راه توده های محروم است و هیچگونه جنبه مالیاتی و تحمیلی ندارد و بدون رضایت کامل واقف، اصولاً «وقف» عملی نخواهد بود و صحیح نیست. و بی شک صحت وقف در اسلام دارای شرایطی است و اساس آن این است که مال وقفی باید از راه مشروع بدست آمده باشد!...

۵. توجه دارید که بحث مؤلف درباره «فرمانروایان مسلمانان»! است، نه اسلام و پیشوایان واقعی مسلمانان...

۶. ناراحتی و اندوه شیعه از ظلم و ستمی که در حق علی بن ابیطالب روا داشته شد، بعضی از آنان را وادار ساخته که سخنانی را به امام علی نسبت دهند و او را چنان نشان دهند که گویا از اقدامات بعضی از صحابه که از وصول وی به مقام خلافت جلوگیری کردند، ناراحت و متأسف است! ولی اظهار آن سخنان با آن لحن، با شخصیت علی بن ابیطالب و روش کلی او سازگار نیست و موقعیتهای زیادی که برای امام پیش آمد و همه شاهد نیرومندی شخصیت امام هستند، با اینگونه سخنان، که حاکی از ناله و شکایت است، منافات دارد و ما در این کتاب، به گوشه ای از این موقعیتهای امام، اشاره کرده ایم. - مؤلف.

مقصود مؤلف محترم از این پاورقی کاملاً بر ما روشن نشد؟ آیا علی بن ابیطالب از اینکه حق او پایمال شده بود، ناراحت نبود؟ و آیا او با انتخاب خلیفه، با آن وضع و کیفیتی که در تاریخ ثبت شده است، موافق بود؟ ... البته که امام علی (ع) از آن وضع و از آن انتخاب ناراضی بود، ولی بخاطر مصالح کلی اسلام و مسلمانان، مدتها سکوت فرمود...

برای توضیح بیشتر باید افزود که بدون تردید مراد مؤلف از سخنان منسوب به امام، سخنانی نیست که در این زمینه در خطبه شمشقیه آمده است. چرا که خود مؤلف چند سطر پایینتر، در موقع تقبیح عثمان، جملاتی از همین خطبه امام را بعنوان استشهاد نقل کرده است...

و بی شک اگر سخنانی از زبان امام علی نقل شود که بوی عجز و ناله و زاری بدهد، مربوط به امام نیست و مقام والای امام، بالاتر از آن است که چنین سخنانی را بزبان آورد، ولی تاریخ به ما می گوید که امام علی در مواردی، از آن اوضاع انتقاد کرده و آن انتخاب را غیر منطقی قلمداد کرده است...

خطبه سوم از نهج البلاغه - خطبه شمشقیه - شمه ای از گله ها و انتقادات امام را شامل است. برای مزید توضیح در این باره به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۱، صفحه ۱۵۱ تا ۲۰۶ رجوع شود. - مترجم.

۷. همه انسانهای آزاداندیش و آزادی دوست، در هر عصری، روش عثمان را تقبیح کرده اند و می کنند... در عصر ما، اندیشمند فقید سید قطب، که به تاریخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۶۸ همراه دو نفر از همزمانش، ظالمانه در قاهره به دار آویخته شد، با اینکه خود از اهل تسنن بود، درباره عثمان و انقلابیونی که بر ضد وی قیام کردند، چنین اظهار عقیده می کند:

«... کسانی که کارها را با بینش اسلامی ارزیابی می کنند و اوضاع را با روح اسلامی می نگرند، باید اعتراف کنند که این انقلاب از نظر کلی و اصولی، با روش و روح اسلام نزدیکتر و سازگارتر از روش و رفتار عثمان بود، عثمانی که مروان همدست وی بود و پشت سر وی هم بنی امیه قرار داشتند!».

«عثمان هنگامی به خلافت رسید که هشتاد سال از عمر او می گذشت و گروه امویها دور او را گرفته بودند و او نیروی کمی داشت و پیرمرد سستی بود و موقعیت او آنچنان بود که علی بن ابیطالب بیان می کند: «من وقتی در خانه ام می نشستم می گفتم: تو مرا و خویشی و حق مرا فراموش کرده ای و اگر با او سخن می گفتم و یادآوریها می کردم، به آنچه که خود می خواست عمل می کرد. مروان او را به بازی گرفته بود و هر کجا که می خواست او را می کشید، آن هم پس از پیری و مصاحبت با پیامبر خدا(ص)...» (عدالت اجتماعی در اسلام، تألیف فقید بزرگ، استاد سید قطب، صفحه ۳۷۳، چاپ دوم).

علاوه بر این، باز استاد فقید در کتاب خود نقل می کند که روزی امام علی علیه السلام برای گوشزد کردن مصالح مسلمین و بازداشتن عثمان از فساد و آلودگی، به نزد وی رفت و تذکراتی داد و سرانجام درباره معاویه، که تبهکاری بیش نبود، سخنانی گفت...: «عثمان! خدا را درباره خود در نظر بگیر؛ به خدا سوگند راه بسیار روشن و آشکار است! تو میدانی ای عثمان! که برترین بندگان خدا در پیشگاه خداوند، پیشوای عادل است که هدایت شده باشد و مردم را به راه راست راهبری کند و بدعتها و رسوم کهنه و یوسیده را از بین ببرد و بدترین و شریرترین مردم در نزد خدا، پیشوای ستمگری است که به گمراهی افتد و مردم را هم گمراه سازد و سنت حق را از بین ببرد و بدعتها کهنه را زنده کند...»

عثمان! عمر هر کسی را که فرماندار می ساخت مواظبش بود و اگر درباره او سخنی می شنید او را جلب می کرد و مورد بازخواست قرار می داد و تو این کارها را هم نمی کنی؟ تو ناتوانی و بر نزدیکان و خویشان خود سخت نمی گیری. به جان خودم سوگند که خویشی آنان با من بیشتر و نزدیکتر است. ولی حق و فضیلت و شایستگی در دگرگان است.

عثمان، تو می دانی معاویه حتی از غلام عمر هم بیشتر از عمر می ترسید؟ ولی اکنون معاویه کارها را خودسرانه انجام می دهد بدون آنکه به تو اطلاع دهد. و تو آگاه نمی شوی ولی او به مردم می گوید که این دستور عثمان است و سپس این موضوع به گوش می رسد و تو معاویه را از کار برکنار نمی کنی؟» (عدالت اجتماعی در اسلام، تألیف سید قطب، چاپ دوم فارسی، صفحه ۳۷۱. این کتاب پرارزش توسط من ترجمه شده و تاکنون دو بار به چاپ رسیده است). - مترجم.

## ادامه متن . . .

امام عقیده خود و مردم را درباره روش عثمان، با این گفتار کوتاه بیان کرده است: «... او خلافت را برای خود اختیار کرد و در آن استبداد بخرج داد و خودکامگی نمود... و همراه وی بنی امیه نیز پیا خاستند و همدست او شدند و مال خدا (بیت المال مسلمانان) را همچون شتری که گیاههای بهاری را می خورد، خوردند و پایمال کردند»<sup>۱</sup> و در هر صورت، از نظر علی بن ابیطالب: «درباره نیکوکاران، با سخنانی که خداوند به زبان بندگانش جاری می سازد، می توان استدلال کرد» یعنی نیکوکاران را از سخنانی که مردم درباره آنها می گویند، می توان شناخت و همچنین است وضع بدکاران... - و «دلهای توده مردم، گنجینه وضع زمامداران است!»!

اما فرمانداران؛ وضع آنان در قبال فرمانداری، همان وضعی است که خلفا باید در قبال خلافت داشته باشند. علی بن ابیطالب فرمانداران را بخاطر تمایل شخصی و یا اراده و هوس فردی و یا به علّت پرورش آنان در محیط اشراف و آریستوکراتها، انتخاب نمی کند و همچنین به این جهت آنان را بر نمی گزیند که دژی از افتخارات گذشته(!) و ثروت بیکران و یا حتی سابقه در اسلام(!)، دور آنان را احاطه کرده است! بلکه علی بن ابی طالب علیه السلام پس از آنکه وضع و موقعیت اجتماعی فرمانداران را بررسی می کرد و می دید که آنان برای خدمت به توده مردم، نه خودکامگی و فخرفروشی، ساخته شده اند، آنان را برای این مقام منصوب می کرد. و همچنین، وقتی در این انتخاب اقدام می نمود که می دید آنان به کارها و کوششهای توده مردم، چنان می نگرند که به یک امر مقدّس؛ رشوه نمی گیرند و به غارت و چپاول نمی پردازند و به فسق و تباهی آلوده نمی شوند و ستمگر و یاور ستمگران نیستند.

اگر ما بخواهیم اوامر و دستورات کلی و اصولی امام علی علیه السلام را در مورد انتخاب فرمانداران و کارمندان، نقل کنیم، سخن به درازا خواهد کشید، ولی می توان همه آنها را در یک جمله خلاصه کرد و آن اینک: کارمندان باید علاوه بر داشتن لیاقت و شایستگی، کاردان و مدیر باشند. پس مدیریت و شایستگی، تنه‌راهی است که باید آنان، آن را بیمایند، و از شرایط همین شایستگی است که آنان «نگهبانان اموال مردم» باشند و هیچگونه سابقه ای در زمینه «همکاری با ستمگران» نداشته باشند. و روی همین اصل بود که علی بن ابی طالب علیه السلام همه کارمندان دوران خلافت عثمان را از کار برکنار ساخت و بجای آنان، افرادی را گماشت که می دانست مردمانی دلسوز و مهربان هستند و دارای خصلت عدالت و امانت و راستی اند، بدون آنکه کوچکترین توجهی به محیط تولد(!) و سابقه خانوادگی و اشراف زادگی(!) داشته باشد.

روش و وضع امام در مورد فرمانداران و کارمندان، همان وضع و روشی است که درباره قضات داشت. و ما به تفصیل از سبک و روش امام درباره انتخاب این گروه از مأمورین، سخن گفتیم و سختگیری او را در راه و روشی که باید قضات بیمایند گوشزد کردیم.

اکنون به سخنی که امام در مورد فرماندهی سپاه می فرماید گوش کنید: «فرماندهی سپاه را به کسی واگذار کنید که به نظر شما، بیش از دیگران مطیع اوامر خداوند و پیامبر و امام بوده و نسبت به اجرای آن، دلسوزتر باشد. کسی که پاکدامنتر و بردبارتر از سایرین است. سریعاً خشمگین نمی شود و اگر مقصر پوزش خواست می پذیرد و آرامش می یابد. نسبت به ناتوانان مهربان و بر زورگویان سختگیر است. و سختی کار، او را خسته نمی کند و سست عنصری، وی را از کار باز نمی دارد...»

بدین ترتیب، امتیازات اشراف و بزرگان، بدست علی بن ابی طالب علیه السلام نابود شد و بر باد رفت و همه مردم در قانون وی، در قبال وظایف و مقامات بزرگ، یکسان و برابر اعلام شدند و با اعلام این مساوات، ستاره «حکومت خانواده ها» خاموش شد، چرا که وسیله پیشرفت و ترقی، چنانچه مردم همه با هم در حقوق یکسان باشند، فقط لیاقت و شایستگی خواهد بود نه چیز دیگر، و لیاقت و شایستگی همان راه بلندپایه ای است که اشراف و نجبای تاریخ! به سختی می توانند بیش از چند قدم کوتاه، از آن بالا بروند، و اگر راه دراز و طولانی باشد، وضع آنان روشن است که چگونه خواهد بود!

اما کار مساوات و برابری درباره وظایف و مقامات دیگر، بسیار سهل و آسان است! هر کسی (بدون توجه به مقام و موقعیت) اگر نیکوکار باشد، پاداش نیک می بیند و اگر بدکردار باشد، کیفر و نتیجه ناگوار در انتظارش خواهد بود. و البته نتیجه نهایی این دوگونه افراد، یکسان نخواهد بود، چرا که اگر کسی کار نیک انجام دهد مورد تقدیر قرار خواهد گرفت و آن کس که به بدکاری آلوده شود، از کار برکنار خواهد شد: امام در عهدنامه خود به بعضی از فرماندارانش، می فرماید:

«هرگز در حکومت تو خادم و خائن یکسان نباشند، زیرا خادم و نیکوکاری که در ازای خدمت خود مزد و پاداش نبیند، دلسرد و بی قید می شود و خائن و بدکاری که جزای خیانت خود را به حد کمال نیابد و تقبیح نشود، کردار زشت خود را با جرأت بیشتری تکرار می کند. باید بر هر دو گروه چنان روا داشت که برای خود شایسته دیده اند!»

و اکنون این سخن صریح را بشنوید، که درباره کسی می فرماید که باید به مقامی انتخاب شود و کاری بعهده او واگذار گردد: «آنان را نباید از روی حسن ظن خود و اعتماد و اطمینان شخصی، برگزینی، چه بسا کسانی که به انواع مختلف تظاهر به حسن خدمت می کنند و امر را بر والی مشتبه می سازند، در حالی که نه خیرخواه هستند و نه امین. باید آنان را مورد آزمایش قرار دهی و سابقه خدمتشان را در نظر بگیری (خدمتی که به والیان صالح پیش از تو انجام داده اند) سپس از میان آنان، باید کسی را انتخاب کنی که توده مردم به او حسن نظر دارند و او اثر نیکی از خود در میان مردم به یادگار گذاشته است، کسی که به امانت داری و درستی شناخته شده است...».

علی بن ابی طالب علیه السلام آشکارا فرمان می دهد که نباید انتخاب مأمورین و کارمندان، تابع میل شخصی حاکم و فرماندار و تنها منحصر به حسن ظن و اعتماد و ارزیابی فردی او باشد، چرا که افرادی که به دنبال مقام و پستی هستند، ممکن است که به ظاهرسازی دست زنند و مدعی امانت داری و لیاقت و مدیریت شوند! پس باید فرماندار درباره آنان تحقیق و بررسی کند و خدمتگزارترین و راستگوترین آنان را برگزیند.

و یگانه مقیاس در این باره، همان خشنودی و رضایت مردم از آنان است که در سایه لیاقت و شایستگی و راستی و کوشش و کار سودمند، در بین مردم ایجاد می شود. ولی کسانی که هنوز گمان می کنند نردبان ترقی و پیشرفت، همان اصول کهنه و پوسیده قدیمی، یعنی موقعیت خانوادگی و محل تولد (حسب و نسب) است سخت در اشتباهند و امام با این جمله کوتاه، تکلیف آنان را یکسره می کند که: «... آنان از راه راست دور شده و عقب گرد نموده و بر افتخارات خاندانشان تکیه کرده اند...!» و آن حضرت به هر کارمند و مأموری می فرمود: «اگر راستگو باشی به تو پاداش خواهیم داد و اگر دروغگو باشی، تو را به کیفر خواهیم رساند». و به همه مردم می گفت: «اگر کارها را به اهلش - افراد شایسته - واگذار کنید، آرامش خواهید یافت». روی این اصول، در اعلامیه حقوق بشر که بواسطه انقلاب

کبیر فرانسه اعلام شد چنین می خوانیم: «مردم، همه آزاد بدنیا می آیند و باید همچنان آزاد بمانند و از لحاظ حیثیت و حقوق، با هم یکسان و برابر باشند...» و همینطور است در قانون اساسی امام: بندگان خدا آزاد آفریده شده اند و از نظر حقوق و احترام انسانی، مساوی هستند...

## جامعه انسانی

\* انسانی که در جامعه انسانی امام علی علیه السلام زندگی می کند، فردی است که حقوق او تضمین شده و اموال او از بین نمی رود و هیچوقت مورد تجاوز و فشار قرار نمی گیرد و به حکومت و دولت خود اعتماد دارد و یقین دارد که با همه هم میهنان؛ یکسان و برابر است، چون قانون این مساوات را لازم می شمارد.

\* انسانی که در جامعه انسانی امام علی علیه السلام بسر می برد، اطمینان دارد که همه حقوق وی، خواه کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد، همیشه محفوظ خواهد بود، چون وظیفه حکومت است که از حقوق او نگهداری کند و از نظر قانون اساسی امام: «حق هر کسی مراعات می شود».

\* ملت، خیرخواه نخواهد بود، مگر آنکه دولتشان باری سنگین بر دوش آنان نباشد!

## علی علیه السلام

ماده دوم اعلامیه حقوق بشر می گوید: «هدف نهایی از هر جامعه انسانی، نگهداری و حفظ حقوق طبیعی انسان است، حقوقی که هر چقدر زمان تغییر کند و روز و شب پشت سر هم بیاید و برود، هرگز پایمال نمی شود. و آن حقوق عبارت است از: آزادی، مالکیت، اطمینان خاطر (یا آرامش و امنیت) و مقاومت در برابر ظلم و فشار».

قبلاً دانستیم که جامعه علی بن ابیطالب علیه السلام، یک اجتماع قبیله ای نیست، زیرا جامعه قبیله ای از نظر وی، اجتماع ستمگر و غاصبی است که فرزندان خود را تحت فشار قرار می دهد و نرمش بکار نمی برد و در رویارویی با مسائل، با تعصب احمقانه، نه احساس انسانی بلندپایه، برخورد می کند و امتیازات طبقاتی بزرگان و متنفذان را، بدون مراعات حقوق و کوششهای هم میهنان، در نظر می گیرد. انگیزه قبیله ای موجب افتخارات متکی به گمان و اوهام می شود و از انسان می خواهد که بر برادر خود تکبر و خودفروشی کند و بر پدر خود برتری جوید، و دلیل او بر این کارها، گمراهی و نادانی و یا هواپرستی است. و علاوه بر همه اینها، جامعه قبیله ای خواستار آشوب و بلوا است و آشوب و بلوا، باعث ویرانی سرزمینها و نابودی مردم و ناامیدی دلها و تاریکی و سیاهی روی زمین است!

همچنین دیدیم که جامعه امام علی علیه السلام، یک جامعه نژادی نیست که عرب را بخاطر نسب و محل تولد و خاک؛ بر غیر عرب ترجیح دهد. پس جامعه نژادی از نظر وی، همان جامعه قبیله ای غاصب و ستمگر در چهار چوب وسیعتری (از نقطه نظر کثرت افراد) است و همانطور که علی بن ابی طالب علیه السلام، قرشی را بر تمیمی، اسدی یا عبسی ترجیح نمی داد و مضری را برتر از ربعی نمی شمرد، همینطور هم هیچگونه برتری برای عرب، در قبال رومی یا ایرانی، بخاطر نژاد و نسب قائل نمی شد. پس هر انسانی در نظر امام علیه السلام، همان انسان است و جز با علم و عمل، هیچگونه فرق و برتری بین او و برادرش وجود ندارد. و بدین ترتیب علم و عمل، دانش و کردار، دو اساس برتری بین مردم خواهد بود، چرا که: «کم ارزشترین مردم، کم دانشترین و دورترین آنها از مرحله عمل است» چه، گرانقدرترین مردم کسی است که «امروز او بهتر از دیروزش و فردایش بهتر از امروزش باشد». و به دلیل آنکه مردم با



یکدیگر یکسان و برابرند و بر آنهاست که پیوند مهر و دوستی در بین خود ایجاد کنند و «ریسمان دوستی و همدمی را محکم کنند و در پناه و سایه آن با خوشی و راحتی زندگی کنند»، چون «دوستی و همدمی، نعمتی بی نظیر و بالاتر از هرگونه قیمت، و مهمتر از هر مهمی است» و چون هر یک از انگیزه های قبیله ای یا تعصبات نژادی، موجب جدایی و تفکیک جامعه می شود، علی بن ابی طالب علیه السلام می خواهد که جامعه به شکل «انسانی» درآید و در سایه نعمت دوستی بسر ببرد و در خیر و نیکی تعاون و همکاری داشته باشد.

تعصب بیجا، در هر صورت یک خودپسندی شیطانی و مرحله نهایی پستی و زشتی آن است! و جز شیطان کسی سنگ بنای تعصب را کار نگذاشته و آن را مرکز فعالیت خود قرار نداده است. چرا که تعصب، هواداران خود را به دور خودپرستی، تکبر، کینه، دشمنی، غصب، انحصارطلبی، استثمار، احتکار و خودخواهیهای پوچ و احمقانه جمع می کند!

امام در خطبه معروف «قاصعه» می فرماید: «... خودخواهی و کبر به او (ابلیس) روی آورد و او به آفرینش خود، بر آدم فخر و مباهات کرد و بر اصل خویش، تعصب ورزید و به همین جهت، پیشوای متعصبین و پیشرو گردنکشان بشمار آمد که بنیان عصیّت را پی ریزی کرد.»

و آنگاه امام مردم را مورد خطاب قرار داده است و می فرماید: «... شعله های تعصب و خشم، و کینه های زمان جاهلیت را که در دل های شما پنهان است، خاموش سازید و این خودپسندی و تکبر را از خود دور کنید و مانند متکبر گردنکش بر فرزند مادرش، نباشید که بدون هیچگونه فزونی و برتری، جز آنکه تعصب و کبر ناشی از رشک به او روی آورده بود، بر وی تکبر کرد... و از آنچه موجب بوجود آمدن کبر و سربلندی بیجا می شود، به خدا پناه ببرید چنان که از حوادث و پیشامدهای سخت در روزگار، به او پناه می برید... و بترسید از شکنجه ها و سختیهایی که بر اثر زشتکاری ها و بدکرداریها به ملت های پیش از شما رسید. پیشامدهای آنان را در نیکی و بدی، بیاد آورید و بر حذر باشید که چون آنان نشوید!».

در اینجا، مجدداً گفتاری از امام علیه السلام را نقل می کنیم، که پیش از این هم آن را ذکر کرده ایم. این گفتار، با صراحت کامل به: وحدت نژاد بشری و یگانگی کوششهای مشترک بین همه مردم، و سپس به وحدت وظایف و حقوق بین افراد جامعه، دلالت دارد، و البته با در نظر داشتن این وحدت در میان فرزندان یک جامعه، بی شک آن جامعه؛ یک جامعه انسانی خالص و بی نظیر در انسانیت خواهد بود که هیچگونه انگیزه قبیله ای و تعصب نژادی، در آن راه نخواهد داشت. امام علیه السلام در جای دیگری فرموده است: «... خداوند برای برخی از مردم، بر بعضی دیگر حقوقی قرار داده و آن حقوق را در حالات گوناگون، برابر و یکسان گردانیده و بخشی از آنها را در برابر بخش دیگر، واجب فرموده است و بعضی از آن حقوق، جز در قبال بعضی دیگر، تحقق و وقوع نمی یابد!»

و بدین ترتیب جامعه علوی، یک جامعه انسانی محض خواهد بود، و البته این یک امر اختیاری نبوده و وضع جامعه ضرورت آن را ایجاب خواهد کرد، چرا که وظایف مردم در قبال هم، همچون حلقه های زنجیر، بهم پیوسته و تحکیم یافته است. و همینطور است حقوقشان که یکنواخت خواهد بود و برخی از آن، جز در قبال بعضی دیگر، عملی نخواهد شد.

پس همانطور که در قانون اساسی علی بن ابی طالب علیه السلام، جامعه یک جامعه انسانی است نه عربی، در اصل دوام اعلامیه حقوق بشر هم یک جامعه انسانی است نه فرانسوی!... هدف نهایی از این «جامعه انسانی» در اعلامیه حقوق بشر فرانسه همان «حفظ و نگهداری

حقوق طبیعی انسان» است... امام علیه السلام هدف نهایی، در جامعه را این چنین مطرح می فرماید: «هرگز سزاوار نیست که زمامدار و فرماندار، بر ناموس و خون مردم و احکام و پیشوایی مسلمانان، نظر داشته باشد تا در غارت اموال آنان بکوشد. و جاهل و نادان هم نباید باشد که با نادانی خود، مردم را گمراه سازد. و نباید ستمگر باشد تا با ظلم و جور خود آنان را بیچاره و پریشان نماید؛ و از تغییر روزگار نباید بترسد و گروهی را بر گروه دیگری ترجیح دهد (از عده ای دستگیری کند و عده ای را خوار و زبون سازد) و برای آنکه حقوق مردم از بین نرود و حکم و داوری واقعی، تحقق یابد نباید در این کار خطیر رشوه قبول کند...»

در این نص، به اندازه ای صراحت وجود دارد که هیچگونه نیازی به تفسیر و توضیح و حاشیه نیست. زیرا با این نص، بخوبی تکلیف و وظیفه زمامداری را که در رأس حکومت قرار گرفته است، شناختیم و دانستیم که در قبال جامعه چگونه باید رفتار کند؟ چنانکه هدف نهایی این جامعه را نیز بدست آوردیم.

پس انسانی که در جامعه انسانی امام علی علیه السلام بسر می برد، موجودی است که حقوق او از هر جهت محفوظ و مصون است. اموال او از آن خود اوست و در کمال امنیت و آرامش خواهد بود و بهیچوجه تحت فشار و تجاوز قرار نخواهد گرفت.

انسانی که در جامعه انسانی امام زندگی می کند، یقین دارد که حکومت و دولت وی، بر او ستم روا نمی دارد و بدینوسیله او را بیچاره نمی سازد و از جامعه جدا نمی کند... و همچنین اطمینان دارد که او با همه هم میهنان مساوی و برابر است، زیرا این تساوی را قانون برای او تضمین کرده و در پناه قانون، گروهی بیشتر از دسته ای دیگر، بهره مند نخواهد شد و انسانی بیشتر از انسان دیگر، مورد حمایت قرار نخواهد گرفت؛ او همچنین اطمینان دارد که همه حقوق وی، کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد، هرگز پایمال و یا نصیب دیگری نخواهد شد؛ چرا که وظیفه حکومت و دولت، آن است که از حقوق وی نگهداری کند، نه آنکه آن را ضایع کند و از بین ببرد! و حق همه مردم، در قانون اساسی امام که می گوید: «حقوق همه مردم رعایت شده است»، بی شک باید مراعات شود. این حقوق در قانون اساسی امام علی علیه السلام و در اعلامیه حقوق بشر فرانسه، عبارتند از: آزادی، تملک، مالکیت، آرامش خاطر، یا امنیت، و ایستادگی در برابر ظلم و ستم...

در مورد حق آزادی، به تفصیل سخن گفتیم؛ و درباره حق مالکیت باید بطور اجمال بگوییم که: علی بن ابی طالب علیه السلام در زمینه حق مالکیت نصی دارد که در آن، این حق را به رسمیت می شناسد و پایه های آن را تحکیم می بخشد و می فرماید:

«هرگز به مال کسی تعدی نکنید». و البته مال، کنایه از ملک و چیزی است که در تملک کسی باشد. ولی بی شک در مکتب امام، مراد از آن، مالی است که با کوشش و زحمت در اختیار کسی قرار می گیرد، نه مالی که از راه احتکار و استثمار و یا از غصب کردن ثمره کوشش دیگران بدست می آید. و اگر کسی مال دیگری را ببرد، باید بداند که صاحب آن در تلاش برای بدست آوردن حق خود خواهد بود و در قبال غصب کردن اموال دیگران، ساکت نخواهد ماند. و در همین زمینه است که امام می فرماید: «انسان بر مرگ فرزند شکیبایی می شود ولی بر ربوده شدن مال و دارایی، آرام نمی گیرد!» و ربوده شدن مال، همان غارت اموال و غصب کردن دارایی و ملک دیگران است.

امام در جای دیگر می فرماید: «چیزهای مردم را کم مدهید» و «کسی باید مورد سرزنش واقع شود که بیش از حق خود می گیرد» و «دارایی، از آن مردم است». و همه اینها به صراحت دلالت دارند که مردم چیزهایی دارند که مالک آنها هستند و دولت باید از این

چیزها، یا از این حقوق نگرانی کند. و نباید حق کسی را کمتر بدهد. و شاید علی بن ابی طالب علیه السلام از چهارچوب زمان و مکان خود، گامی فراتر نهاد که حق مالکیت افراد را به رسمیت شناخت و تثبیت کرد، و سپس به موازات آن، مصلحت توده و جامعه را هم در ملی کردن بعضی از منابع ثروت، در نظر گرفت... و اگر مصلحت جامعه ایجاب می کرد، هر ثروتی را که لازم بود، ملی اعلام می کرد و سود آن را به همه مردم برمی گردانید و البته این همگام با قانون کلی امام، در فهم چگونگی آزادی است که به هر فردی اجازه می دهد در چهارچوب آزادی توده و مصالح جامعه، از آزادی خود بهره مند شوند.

در مورد حق امنیت، باید خاطرنشان ساخت که امام علی علیه السلام آن را در طلیعه همه حقوق قرار می دهد. این حق در واقع با تمام حقوق دیگر پیوند و ارتباط دارد و حقوق دیگر منوط و وابسته به آن است. و اگر امام از جنگ و آشوب، نهی و جلوگیری می کند، برای آن است که: «صلح: آرامشی برای سرزمینها است». و اگر این حق (آرامش و امنیت) مورد هرگونه تجاوز و عمل ناپسندی واقع شود، بی شک زشت و قابل تقبیح است. و: «کسی که با توسل به شر و بدی پیروز شود در واقع مغلوب شده است». امام برای جامعه انسانی خود که حقوق همگانی را حفظ می کند، هدفی بالاتر و زیباتر از این نمی داند که امنیت و آرامش در سراسر آن حکمفرما باشد و مردم به یکدیگر اعتماد پیدا کنند و هرگونه برتری و تفوق طلبی یک فرد بر فرد دیگر، از بین برود، و به همین جهت است که می بینیم امام، تجاوز و تعدی را به حیوانات وحشی و درنده نسبت می دهد، چنانکه شکم بارگی و آز و طمع را هم به چهارپایان منسوب می سازد و می فرماید: «هدف حیوانات وحشی و درنده، تجاوز و تعدی است و همت چهارپایان، محدود به شکمشان است!». ولی آرمان و هدف انسان غیر از اینها است؛ انسان در مکتب و قانون امام، باید آنچنان باشد که: «کسی از بدی و آشوب وی نهراسد و همسایه اش از دست او در امان باشد».

علی بن ابی طالب علیه السلام در هیچ دستور و هیچ قانونی، سرانجام بالاتر و بزرگتر از «آرامش و امنیت مردم روی زمین» چیزی را نمی شناسد، پس تمایل به آرامش و کوشش برای امنیت، در نظر و بینش امام، یک وظیفه اخلاقی است که انسان را از حیوان وحشی و درنده، متمایز می سازد.

امنیت در نظر امام، همان هدف والایی است که هر دستور صحیح و هر قانون درستی، در پایان خود به آن می رسد. و همچنین امنیت، وظیفه ای است که باید زمامدار و دولت از آن نگرانی کنند. و در قانون و روش امام، پس از رعایت کامل حقوق همگانی، با حفظ امنیت و رفع و برطرف ساختن تجاوز و تعدی، کار مردم اصلاح می پذیرد و مردم به دولت خود اعتماد می کنند.

البته مفهوم امنیت، در نزد امام همان مفهومی نیست که در نزد بسیاری از فلاسفه و زمامداران و قانونگذاران قرون پیشین وجود داشت، چرا که مفهوم امنیت در نزد بسیاری از آنان، چیزی جز این نبود که از دستورات زمامدار و پادشاه کورکورانه اطاعت شود و اوامر وی، بدون چون و چرایی به مرحله عمل درآید و اگر چه در جامعه، ستم تجاوزکاران طغیان کند و گردنکشان به قلدری و زورگویی بپردازند و حقوق مردم را پایمال سازند، مردم با وضع موجود سازگار باشند و بر آن تسلیم شوند!... بلکه امنیت در نزد امام علی علیه السلام آن است که مردم از حکومت خود راضی باشند و به سبب حفظ حقوق و رفاه حال عمومی و بسط عدالت و مراعات حق مساوات از ادامه حکومت، خوشنود شوند. و فقط در اینصورت است که امنیت در بین مردم حکمفرما می شود و دوستی و مهر آنان، نسبت به دولت و حکومت آشکار می گردد.

امام در دستور خود می فرماید: «بهترین هدیه برای خوشحالی فرمانداران، برقراری و بسط عدالت در کشور و آشکار شدن دوستی ملت است. و بدون شک دوستی و مهر آنان وقتی ظاهر می شود که کینه ای در دل نداشته باشند. و نیکخواهی آنان آنگاه روشن می شود که دولتشان را باری سنگین بر دوش خود ببینند!»

در فصل «جنگ و صلح» این کتاب دیدیم که دعوت به صلح و آرامش و ابراز انزجار و نفرت از جنگ، دو قاعده و رکن اساسی از ارکان و پایه هایی است که علی بن ابی طالب علیه السلام جامعه خود را بر روی آنها استوار می سازد. سودها و فواید صلح به اندازه ای زیاد است که هیچ چیزی، جز مضار و زشتیهای جنگ، با آنها برابری نتواند کرد. و علاوه بر اینها، صلح، چنانکه امام می گوید، نعمتی است که خداوند آن را بر توده ها لازم شمرده و وسیله ای برای آرامش خاطر مردم در قبال ترسها و وحشتها قرار داده است. و در واقع صلح، حقی است از حقوق توده ها که اگر آن را در معرض خطر دیدند محقّقند که آن را طلب کنند و نگذارند که از بین برود. امام می فرماید: «خداوند صلح را برای جلوگیری از ترسها و هراسها لازم شمرده است.»

بنابراین، در جامعه امام، یکی از حقوق مردم آن است که در امنیت و آرامش زندگی کنند. و یکی از وظایف دولت هم آن است که به هر وسیله ای که ممکن است، این حق را رعایت و نگهداری کند. و در هر صورت، علی بن ابی طالب علیه السلام، صاحب و گوینده این اصل اساسی است که: «از آزار هر کس که در امان باشی، بر برادری با او بکوش!» و همچنین، علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی است که دولت و حکومت را به مثابه پدر و مادر مهربان، فرض کرده و به فرماندار خود در مصر چنین نوشته است: «سپس کار آنان را چنان مورد بررسی قرار ده که پدر و مادر، فرزند خود را مورد دلجویی و تفقد قرار می دهند». و این یک هدف عالی و بی نظیر است که برای دولت به منظور فراهم آوردن امنیت و آرامش، بعنوان یک وظیفه در قبال مردم که «فرزندان» او هستند، مرحله ای بالاتر تصور نمی شود.

و به عقیده من، امام بدینوسیله می خواهد مقام این «فرزندان» را در گروه خانواده واحد بشری نشان دهد. چنانکه «مسکین دارمی» هم در مورد اعتماد مردم به وی و اطمینان وی از مردم، شعر جالبی را سروده است که آکنده از احساس و روح آرامش، بزرگواری، محبت و انسان دوستی است: «آتش من و آتش همسایه یکی است. در آنجا پیش از من، دیگ بار می شود! هیچ همسایه ای که در کنار من بوده، اگر چه در خانه اش هم مستور نبوده، کوچکترین آزاری از من ندیده است!». اما حق: مبارزه با ظلم و ایستادگی در برابر ستم و جور که اعلامیه انقلاب کبیر آن را رسماً اعلام می دارد، موضوعی است که نهج البلاغه امام را آکنده کرده است و ما در جای جای آن، سخن از این حق را می یابیم. و شاید کمتر خطبه یا سفارش نامه و یا عهدنامه ای از امام باشد که از توجه به این حق، خالی بوده و یا مردم را در آن، به آن آگاه نساخته باشد.

امتیاز علی بن ابی طالب علیه السلام بر همه اندیشمندان قرون پیشین، در این زمینه، آن است که او دفع ظلم و برچیدن بساط ستم را موضوعی مربوط به اراده زمامدار و قانونگذار قرار نداده که هر وقت دلش بخواهد ظلم کند و یا عدالت را اجرا نماید!، بلکه امام، این را حقی از حقوق توده مردم قرار داده، تا کسی را که در راه رفع ظلم و ستم می کوشد، بر روی کار بیاورند و کسی را که ستم می کند و بر مردم فشار می آورد و زور می گوید، از کار برکنار سازند.

اوامری را که امام در مورد حقّ انسان در مبارزه با ظلم و ایستادگی در برابر ستم و فشار، صادر کرده در چنان شکل و قالبی است که گویی با روح و سبک و روش اندیشمندان انقلاب کبیر، آمیخته است! امام پیش از هر چیزی، به پیروان خود دستور می دهد که: «دشمن ستمکار، و یار و یاور ستمدیده باشید» و «دست ستمکار نادان را کوتاه سازید».

سپس امام، ایستادگی در برابر ظلم و ستم را مورد مقایسه با نرمش و همزیستی، قرار می دهد و می بیند که نرمش و همزیستی در هر حال بهتر است! مگر آنکه ستمکار و ظالمی بر ستمدیده و مظلومی سختگیری کند که در اینصورت، نرمش و خوشرفتاری هرگز سودی نخواهد بخشید و در اینجاست که می فرماید: «نرمش و مدارا کن هنگامی که رفق و مدارا شایسته تر باشد، ولی اگر چاره ای جز شدت و سختگیری نباشد بر آن تصمیم بگیر».

مقاومت با شمشیر در برابر ستمگر و ظالم، حقّ مشروع و قانونی مردم است، و به همین علت است که علی بن ابی طالب علیه السلام، زمامدار را از ارتکاب ظلم و ستم برحذر می دارد و خاطرنشان می سازد که اگر زمامداری ستمگر و خودکامه و مستبد باشد، مردم حق دارند که با او بجنگند.

امام به نماینده حکومت می فرماید: «عدل و داد را بکار ببر و از فشار و ظلم بپرهیز، زیرا که اختناق و فشار موجب آوارگی می شود و زورگویی و ستم، کار را به شمشیر می کشاند»<sup>۱</sup>. مراد از فشار و اختناق، سختگیری بیجا و مراد از زورگویی، همان ظلم و ستم است. و هدف نهایی امام از این گفتار، (چنانکه آشکار است) تحریک ستمدیدگان بر نبرد و مبارزه به منظور نجات خودشان است. و در همین زمینه است گفتاری که آن را خطاب به افرادی که مورد ستم و تعدی واقع شده و همچنان ساکت مانده اند، بیان داشته و فرموده است: «آیا به خشم و غضب نمی آید که ببینید ستمکاران نادان و بی خرد، بر شما حکومت کنند و شما را به بیچارگی بکشاند و شما به بدبختی و خواری تن در دهید و بهره شما، زیان و خسران باشد؟!». امام همین حق را در گفتارهای دیگری نیز بیان می دارد: «هر خونی را (که بناحق ریخته شود) خونخواه و هر حقی را هواخواهی است.» و از آنجمله این سخن گرانقدر است که بطور آشکار مردم را به دفع ظلم و ستم، از هر نقطه ای که پیش آید، دعوت می کند: «سنگ را از هر ناحیه ای که به سوی شما آمد، به همان نقطه برگردانید!».

برگرداندن سنگ به هر نقطه ای که از آنجا آمده است، کنایه از ایستادگی در برابر تجاوز و دشمنی، با هر وسیله ای است که آن را دفع می کند و متجاوز و دشمن را از تکرار عمل خود باز می دارد. و البته این در صورتی است که رفتار خود و نرمش عمل، سودی نبخشیده باشد.

و باز در همین زمینه امام می فرماید: «وفاداری به نیرنگبازان و حیله گران، در نزد خداوند، خیانت بشمار می رود»، و «اگر حقّ کسی را ادا کنید که او وظیفه خود را ادا نمی کند، در واقع برایش بندگی کرده اید». در این سخن، ایمان عمیق به مساوات و برابری بین مردم در هر مرحله و زمینه ای، به چشم می خورد. و همچنین ایمان ریشه دار به لزوم تعاون و همکاری نیک و ثمربخش که موجب تکافل اجتماعی و حفظ حقوق مردم از طرف یکدیگر است، دیده می شود. و کسی که ثمره کوشش شما را می برد و بر شما ستم می کند، و شما باز حقّ او را ادا می کنید، در واقع او را در منزله معبود قرار داده اید و صفت همانندی با خود را از او سلب کرده اید؛ زیرا شما نیز در عهده او حقی داشتید که او آن را انجام نداده است و آنچه را امام از شما می خواهد، آن است که: شما حقّ آن فرد را مراعات کنید و او

هم حقّ شما را ادا کند، ولی چنانچه بر شما ظلم کند، باید حتماً او را تقبیح کنید و در صورت لزوم بر ضداً و بجنگید، اگر چنین رفتار نکنید، خواری و زبونی را برای خود برگزیده اید. علی بن ابی طالب علیه السلام معتقد است که اگر ستمدیدگان در گوشه و کنار جهان هم پراکنده شده باشند، حق دارند که با ستمگران به نبرد برخیزند. و با توجه به همین نکته و برای بیدار ساختن روح دفاع و مبارزه جویی در ستمدیدگان، ملتی را که مورد ستم قرار گرفته و خوار و زبون شده است، مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «ستمکاران، مقام و منزلت شما را پایین آوردند و بر آن چیره شدند و زمام کارهایتان را بدست گرفتند... ولی به خدا سوگند! اگر آنان تک تک شما را در زیر هر اختری پراکنده سازند، سرانجام خداوند شما را برای روز انتقام و سرنگونی آنان، گرد هم آورد». یعنی شما بزودی برای سرکوبی ستمکاران دور هم گرد می آید، و هرگز آنان قدرت پراکنده ساختن شما را ندارند و اگر هر یک از شما را همچون ستارگان پراکنده در آسمان، در گوشه ای انداخته و از هم جدا کرده باشند، بالاخره، شما متحد می شوید و برای مبارزه با آنان پیا می خیزید.

و از عبارات دیگر امام، که نشان دهنده این اعتقاد و ایمان است، این سخن است که می فرماید: «اگر خداوند به ظالم و ستمگر مهلت دهد، هرگز انتقام از وی، و بازپس گرفتن حق را فراموش نمی کند».

شخصیت کامل و یگانه امام، که باعث شده است گفتار و کردار وی از اصول ثابت، ریشه دار و تزلزل ناپذیری سرچشمه گیرد، همیشه می کوشد که اذهان مردم را متوجه حقّ مقدس و طبیعی خود، در مقاومت بر ضدّ ظلم و ستم و برطرف ساختن آن، از هر طرفی که باشد، کند، حتی در آن اوقاتی که شرایطی ویژه، به دسته ای از تشکیلات رسمی دولتی اجازه می دهد که مدّتی حقوق همگانی را مراعات نکند! از همین نمونه ها است اینکه: بعضی از قوانین ویژه مربوط به تشکیلات ارتشی، در بسیاری از کشورها، به سربازان و افراد ارتش اجازه می دهد که در موقع جنگ و یا در مواقع تفتیش دهکده ها و تعقیب بزهکاران و یا عبور از کشتزارها و مزارع و انتقال از محلی به محلّ دیگر، طبق دلخواه خود رفتار کنند و هیچکس از ظلمها و تباهیهای آنان بازخواست نخواهد کرد و یا آنکه اگر بهانه و عذرهای واقعی و بی اساس را در پاسخ هر پرسشی بتراشد، پذیرفته خواهد شد!

ولی علی بن ابی طالب علیه السلام که برای مردم امنیت و آرامش می خواهد و اصرار دارد که در جامعه، ستمگر و ستم دیده، وجود نداشته باشد، در توجیه ظلم فردی از افراد، به فرد دیگر، به دلیل و بهانه اعتنایی کند و بهیچوجه راضی نمی شود که تجاوز را تجویز کند و یا آن را تقبیح نکند.

و به همین علّت به ارتش و سربازان دستور می دهد که در موقع جنگ و یا عبور از محلی و یا در موارد توقف در مکانی، به احدی تعدّی نکنند و ستم روا ندارند، و به همه افراد سپاه توصیه می کند که بخوبی و برای همیشه بدانند که مردم همه انسان هستند و حقوقی متساوی با سربازان و ارتشیان دارند.

و از طرف دیگر، امام به همه مردم توصیه می کند که در قبال ستمی که از ناحیه سپاهیان بر آنها وارد شود، سکوت اختیار نکنند و نخوانند!! و به هر وسیله و به هر مناسبتی، در برابر تجاوز سربازان مقاومت کنند، زیرا در مکتب امام، احترام و کرامت انسان اجازه نمی دهد که مورد تهمت و یا تجاوز قرار گیرد. و حقّ انسان در اینکه آزادانه کار کرده و ثمره کار و کوشش خود را، خود ببیند و کسی نتواند آن را از گلو او بیرون بکشد، حقّ مقدّسی است که هیچ سپاهی مسلّح و یا فرد نیرومندی، در هر مقام و هر موقعیتی که باشد،

نباید آن را به بازی بگیرد. و به همین جهت در مکتب امام، مردم دعوت شده اند که سنگ را از هر ناحیه ای که به طرفشان آمد، برگردانند و اگر سربازان مسلح، کوچکترین تجاوزی بر آنان روا داشتند، با تمام قوا در برابر آنان مقاومت کنند.

به جان خودم سوگند!! که این آخرین مرحله ای است که در احترام به زندگی و واداشتن مردم در گام نهادن در راه احترام متقابل، می توان تصور کرد.

علی بن ابی طالب علیه السلام، نامه زیر را به فرمانداران خود، در شهرهایی فرستاد که قرار بود سربازان و سپاهیان، از سرزمین آنان عبور کنند. امام از فرمانداران خود خواست که متن نامه را برای توده مردم قرائت کنند، تا همه مردم از حقوق خود و چگونگی آن، آگاه شوند.

از بنده خدا، علی، پیشوای مسلمانان، به همه کسانی که لشگر از سرزمین آنها می گذرد: اما بعد! من لشگری را روانه کرده ام که به خواست خداوند از سرزمین شما عبور خواهد کرد، من به آنان سفارش کرده ام که به وظیفه خود عمل کنند و کوچکترین آزار و آسیبی به کسی نرسانند. من از هم اکنون نزد شما و اهل ذمه، درباره زیان رساندن (احتمالی) لشگر، خود را تبرئه می کنم و بیزاری خود را از آن اعلام می دارم. مگر آنکه گرسنگی بیچاره کننده ای، راهی برای سیر شدن کسی باقی نگذاشته باشد!

شما مردم! هر کدام از آنان را که بر شما ظلم کرد، در برابر ستم و ظلمش، کیفر دهید؛ ولی افراد بی خردتان را از تعرض به ایشان بازدارید و دستشان را کوتاه سازید؛ و من پشت سر سپاه هستم، مرا از ستمهایی که از ایشان به شما رسیده و یا از سختیایی که بر شما روا داشته اند و شما نتوانسته اید آن را جز به یاری خدا و مراجعه به من، دفع کنید، آگاه سازید تا من به یاری و خواست خداوند، آن را اصلاح کنم و تغییر دهم.

شما می بینید که علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه به ارتش خود دستور می دهد که ظلم نکند و تجاوز ننماید، و سپس می بینید که چگونه مردم را از حق قانونی خود آگاه می سازد و به آنها نشان می دهد که باید در برابر تجاوز سپاهیان، ایستادگی کنند و متجاوز را در هر مقامی که باشد، به کیفر برسانند. ولی اگر بنا به دلایلی نتوانستند در برابر تجاوز سپاهیان مقاومت کنند، موضوع را برای رسیدگی به او (دستگاه عالی حکومت) گزارش دهند، تا او متجاوز را به کیفری که لازم است برساند.

علی بن ابی طالب علیه السلام اندیشه مقاومت در برابر ظلم را چنان در دل مردم جای می دهد و پایه های آن را محکم می کند که به تصور نمی آید، زیرا که او با روح عجز و زبونی و ترس از کشته شدن در راه دفع ظلم و مقاومت با ستم، بشدت می جنگد و می فرماید: «باقیمانندگان از شمشیر، در شما پایدارتر و در نسل و فرزند، بیشتر خواهند بود». یعنی کسانی که برای مطالبه حق خود، در برابر ظلم و ستم مقاومت می کنند و بیشترشان کشته می شوند، نه تنها باقیماندهگانشان شرافتمندترند و با افتخار فراوان و عزت نفس، زندگی خواهند کرد و حقوقشان محفوظ خواهد ماند، بلکه در آینده نیز تعداد آنان بیشتر و زندگیشان پایدارتر خواهد بود. ولی سرشکستگان و زبونان، کسانی که مورد ستم واقع می شوند و به آن تن در می دهند و اعتراض نمی کنند، سرنوشتی جز فنا و نابودی نخواهند داشت. امام درباره وضعی که باید در قبال احقاق حقوق داشت می فرماید: «ما حقی داریم که اگر آن را به ما بدهند، خواهیم گرفت، وگرنه به پشت شترها سوار خواهیم شد (و به دنبال آن خواهیم رفت) اگر چه این راه بسی دراز باشد». از این بالاتر: علی بن ابی طالب علیه السلام گامی فراتر

می نهد و مقاومت در برابر ظلم و ستم را، نه فقط حق برای مردم می داند، بلکه آن را یک وظیفه و واجب می شمارد و این آیه جاویدان را در این زمینه می فرماید: «ستمکار و یاور وی و راضی بر آن، هر سه در آن شریک و سهیم هستند». پس ستمگر و یاور وی در ظلم و ستم، هر دو نادان و بی خرد هستند و کسی که تن به ظلم می دهد و به آن راضی می شود، نیز چنین است! و از سخنان جالب امام در این زمینه، این گفتار است که: «خداوند پیامرزد کسی را که اگر ستمی ببیند با آن مبارزه می کند و آن را از بین می برد!».



## پی نوشتها:

۱. قسمت نخستین این گفتار، از سخن امام علی علیه السلام در مورد قتل عثمان و قسمت دوم آن از خطبه شششقیه اقتباس شده است. -

مترجم.

۲. امام علی علیه السلام هنگامی که زیادبن ابیه را به استانداری فارس گماشت، گفتاری مفصل بیان داشت که سخن فوق جمالتی از آن

است...

## ملت، منشأ قدرت

\* با توده مردم باشید، زیرا که دستِ خداوند همراه جماعت است.

\* مردم! من فردی از خود شما هستم و همان حقی را دارم که شما دارید (سود یا زیان شما، سود یا زیان من هم هست) و حق را هیچ چیزی نمی تواند از بین ببرد.

\* خشم و رنجش نزدیکان و ویژگیان! با رضایت و خشنودی همگان، جبران می شود.

علی علیه السلام

اصل سؤم از اعلامیه حقوق بشر فرانسه می گوید: «منشأ و سرچشمه هرگونه قدرتی، توده مردم هستند و هیچ فرد یا گروهی، حق امر و نهی کردن را ندارند، مگر آنکه قدرت آنها، ناشی از ملت و توده مردم باشد»!

در فصل «حاکمیت توده» درباره این اصل اساسی، به تفصیل بحث و گفتگو کردیم و نشان داده ایم که امام قدرت و حکومت را فقط به این عنوان به رسمیت می شناسد که ناشی از اراده ملت است... و اکنون بطور خلاصه در این باره می گوئیم: بطور معمول، مدلول و مفهوم کلمه «ملت» یا «توده» از مدلول لفظ «طبقه» یا «گروه ویژه» جدا است و در واقع این دو مدلول با همدیگر متعارض هستند. کلمه ای که در دوران علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد «ملت» بکار می رفت، همان کلمه (عامه) «همگان» بود که خاصه «ویژگان» کلمه متقابل آن است. و همانند «همگان» بود کلمه «سواد اعظم» (توده) که به معنی اکثریت زیاد مردم، بکار می رفت.

و همینطور بود کلمه: «جماعت»...

اگر به این نکته توجه کنیم، کاملاً روشن خواهد شد که علی بن ابی طالب علیه السلام تنها آن قدرت و دستگاهی را به رسمیت می شناسد که نماینده و سمبل اراده ملت یا توده باشد، و در این مورد بطور صریح می فرماید: «با توده مردم باشید، زیرا که دست خداوند همراه جماعت است»<sup>۱</sup>؛ یعنی قوانین و نظامات اجتماعی را همگام با مصلحت و سود مردم، بحرکت درآورید، زیرا که ملت، اساس کار و سبب وجود حکومت است و دست خداوند هم، همراه توده مردم است. و البته بسیار طبیعی است که «گروه ویژه» و «طبقه ممتاز»، راضی نشود که اراده توده مردم و همگان، بر آنها برتری یابد؛ زیرا که آن گروه، همیشه می خواهد که قوانین در خدمت آنها باشد و به همین جهت، به خشم می آید و توطئه می چیند تا اوضاع اجتماعی را به نفع خود و مصالح طبقه خود تغییر دهد! و بی شک امام هم حاضر نیست که در بین مردم گروهی راضی و گروهی ناراضی باشند، ولی اگر ناراضیتی و خشم از طرف «ویژگان» پیش آید، که هدفی جز غضب نیکبها و احتکار منافع و استثمار مردم و انحصارطلبی در آنچه که همه در آن یکسان و برابرند ندارند، در اینصورت باید هم که آنان ناراضی باشند و برنهند! زیرا که امنیت و آرامش و سلامتی و رستگاری، جز در خشنودی و رضایت اکثریت توده مردم بدست نمی آید. و در همین زمینه، امام می فرماید: «خشم و رنجش نزدیکان و ویژگیان، با رضایت و خشنودی همگان جبران می شود»!

علی بن ابی طالب علیه السلام مفهومی برای حکومت و دولت، اگر نماینده اراده ملت نباشد قائل نیست. و به همین علت، مفهوم «زامداران» و صاحبان قدرت را آنچنان بیان می کند که کوچکترین اختلاف لفظی یا مفهومی، با بیان جمهوری انقلاب کبیر فرانسه ندارد... امام درباره اداره کنندگان دستگاه دولتی می فرماید که آنان: «گنجینه داران توده و وکلای ملت هستند»<sup>۲</sup>!... گنجینه داران توده: همان کسانی هستند که اداره امور مردم را در دست دارند و بدین ترتیب، آنان خادمان ملت و اداره کنندگان کارهای آنان و نگهبانان مصالح و اموال و حقوق توده بشمار می روند، و هیچ کار و مزیت دیگری جز این ندارند و وکلای ملت: همان نمایندگان هستند که مردم به آنان اعتماد دارند و آنان را برای اداره امور و نگهبانی حقوقشان، انتخاب می کنند و آنها هیچگونه مزیت و برتری ای، غیر از این ندارند. و چون در مکتب علی بن ابی طالب علیه السلام، منشأ قدرت و حکومت، تنها ملت است و بس، مفهوم وجودی دولت، چیزی جز نشان دهنده این اراده عمومی نخواهد بود. پس اگر کار مردم با ادامه حکومت فرمانداران موجود، اصلاح شود و پیشرفت کند، آنان پابرجا و در پستها و مقامات خود باقی خواهند ماند، وگرنه بلافاصله از کار برکنار خواهند شد: «فرمانداران جز با اصلاح کار مردم، حق زمامداری ندارند». و سرانجام هرگونه قدرت و هر دولتی، وابسته به همین اراده همگانی است:

«بهترین هدیه برای خوشحالی فرمانداران، برقراری عدالت در کشور و آشکار شدن دوستی ملت است و بدون شک دوستی و مهر آنان، وقتی ظاهر می شود که کینه ای در دل نداشته باشند و نیکخواهی آنان هنگامی روشن خواهد شد که دولتشان را باری سنگین بر دوش خود نبینند».

و در آن هنگام که علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت رسید، بلافاصله به مردم چنین اعلام داشت: «مردم! من فردی از خود شما هستم و همان حقی را دارم که شما دارید (سود یا زیان شما، سود یا زیان من هم هست) و حق را هیچ چیزی نمی تواند از بین ببرد». و همیشه می گفت: «من هیچ کاری را از شما پنهان نکردم».

علی بن ابیطالب علیه السلام نظریه خود را در موضوع قدرت و حکومت، همیشه به مرحله اجرا در می آورد و به مردم گوشزد می کرد که: این حق قانونی آنان است که زمامدار و اعضای دولت را همیشه تحت نظارت و مراقبت داشته باشند و خاطر نشان می ساخت که منشأ و سرچشمه این قدرت، در خود آنان قرار دارد.

اگر علی بن ابی طالب علیه السلام استانداری سرزمینی و یا فرمانداری شهری از شهرها را به یکی از آنان واگذار می کرد، عهدنامه ای به او می سپرد که متن آن را برای توده مردم قرائت کند، و آنگاه پس از خواندن آن، اگر مردم زمامداری او را می پذیرفتند، در واقع، این عهدنامه، پیمانی بین او و مردم منعقد می ساخت و او حق نداشت که به میزان کم یا زیاد، با مواد آن عهدنامه، مخالفت کند و یا آن را به نفع خود تفسیر کند، و اگر تخلف می کرد، بلافاصله از کار برکنار می شد. از سخنانی که امام علی علیه السلام با تأکید زیاد به فرمانداران خود می فرمود، این گفتار است: «اگر تو را به سلامتی به ولایت و فرمانداری انتخاب کردند، و پذیرفتند و همه در آن متفق شدند، به کار آنها رسیدگی کن و اگر اختلاف کردند، آنان را به حال خود بگذار!».

تصور می کنم، پیوند اساسی ای که بین این اصل و اصل «آقایی ملت» وجود دارد، (اصلی که روسو خواستار آن شد و اعلامیه انقلاب، آن را تثبیت کرد) بطور بسیار آشکاری، روشن است.

علی بن ابی طالب علیه السلام زندگی خود را با وصیتی در این زمینه به پایان رساند که بمثابة قانونی در به رسمیت شناختن اصل زیر بشمار می رود: تنها ملت، منشأ قدرت و دولت است و زمامدار، کسی جز نماینده ملت نیست و ملت حق انتخاب و برکناری او را دارد... در هنگامی که مرگ وی فرا رسید، مردم پرسیدند: آیا فرزندان حسن را به زمامداری انتخاب کنیم؟ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «من نه به شما امر می کنم و نه شما را منع می نمایم، شما خود بهتر می دانید»<sup>۳</sup>. و بدین شکل، ما اصل سوم از اصول و مبادی انقلاب کبیر فرانسه را که از لحاظ لفظ و معنی، صریح و آشکار است، به همان شکل و مفهوم در قانون اساسی علی بن ابی طالب علیه السلام، می یابیم.

## اصول و مبادی دیگر

\* قانون فقط باید از امری جلوگیری کند که مضر به حال جامعه است.

\* قانون مظهر اراده توده مردم است...

\* هیچکس را بدون دلیل نمی توان توقیف، حبس یا تبعید کرد.

\* مجازات و کیفر قانونی، فقط باید بخاطر مصلحت جامعه انجام یابد.

\* هر کس که در معرض اتهام قرار گیرد، پیش از ثبوت آن بیگناه شناخته می شود و بدون دلیل نمی توان بر او فشار آورد.

\* بخاطر اختلاف فکر و اندیشه، هیچ فردی را نباید تحت فشار قرار داد. و هر کسی دارای آزادی فکر و بیان است.

\* مالیات، برای حفظ جامعه و با تناسب به وضع درآمد هر کسی باید تنظیم شود.

\* نظارت در کارها و مراقبت وضع مسئولان امور، حق قانونی مردم است.

\* دستگاههای قانونگذاری، اعم از اجرایی و قضایی، باید از یکدیگر جدا شوند و حفظ حقوق همگانی تضمین شود.

\* مالکیت حق مقدّسی است، و جز در صورت مصلحت عموم، نمی توان به دارایی کسی دست زد.

اصل چهارم می گوید: «اساس آزادی، آن است که هر کسی بتواند آزادانه کاری را انجام بدهد که به فرد دیگر یا جماعت و جامعه، ضرری نرساند». قبلاً بخوبی شناخته ایم که اصل اساسی در مکتب امام علی علیه السلام، به رسمیت شناختن حق آزادی کار برای همه مردم است و بنابر آن اصل، هیچ کسی در هر مقامی که باشد، حق ندارد کس دیگری را به کاری وادار سازد که آن را نمی پسندد و یا در آن سودی نمی بیند.

ولی به موازات این شناخت، دانستیم که این آزادی، در مکتب امام فقط یک قید و یک شرط دارد و آن؛ مصلحت توده و جامعه است. پس کسی که در ضمن انجام کار خود به دیگری آزار می رساند، آزاد نیست و نباید آزاد باشد.

از همین نمونه بود آنچه که امام در مورد آزادی بازرگانان و پیشه وران روا داشت و دیدیم که چگونه به دولت واجب کرد که از آنان حمایت و پشتیبانی کند، ولی اگر آنان گامی در راه استثمار، انحصارطلبی و احتکار گذاشتند آنان را متجاوز شناخت و خاطرنشان ساخت که باید جلوی آزادیشان گرفته شود، مگر آنکه از احتکار دست بردارند.

و در همین زمینه بود آن آزادی که امام در مسئله آزادی فکر و عقیده سیاسی به مردم داد، ولی باز تا آنجا که این آزادی صدمه ای به مردم دیگر و جامعه نرساند. و اگر مردم از این آزادی سوء استفاده می کردند و آن را در راهی برخلاف مصالح عامه بکار می بردند، آزادی و کارهایشان را در چهارچوب مصلحت توده مردم، و وضع جامعه، محدود می کرد.

آیه ها و سخنان امام در این زمینه، همیشه بر حول این محور می چرخید: من به شما اجازه دادم که در کار خود آنطور باشید که تشخیص داده اید، ولی بشرط آنکه به کسی آزار و صدمه نرسانید. و از اوامر و دستورات وی، که بمثابة قانون درآمد، این بود که: «...هیچکس از تو این طمع و توقع را نداشته باشد که زمین و مزرعه ای را در اختیار او قرار دهی و او به همسایگان خود تعدی کند و جلوی آب آنان را بگیرد و یا کاری را که باید بطور مشترک انجام دهند، به آنان تحمیل کند!».

اگر تفصیل و توضیح این مطلب را می خواهید، به فصل «آزادی بین فرد و جامعه» رجوع کنید<sup>۴</sup>. اصل پنجم اعلامیه حقوق بشر می گوید: «قانون حق ندارد که جز کارهای مضر به حال جامعه، از کارهای دیگر جلوگیری بعمل آورد». این اصل، در واقع قیدی برای آزادی قانون در چهارچوب مصلحت همگانی است. این اصل با ماده قبل همگامی منطقی خالص دارد. یعنی اگر اساس آزادی آن باشد که هر کسی بتواند آزادانه کاری را انجام بدهد که به فرد دیگری ضرری نرساند، در اینصورت قانون فقط می تواند از کارهایی جلوگیری کند که به ضرر جامعه تمام شود.

ما در سراسر این کتاب دیده ایم که علی بن ابی طالب علیه السلام در هیچ گفتار یا کرداری، به آن اندازه مقام قانون را بالا نبرده که در مرتبه ای بالاتر از مصلحت توده مردم قرار گیرد. (زیرا قانون برای اداره جامعه و اصلاح حال مردم است و بی شک نباید بالاتر از مصلحت جامعه باشد) و چون علی بن ابی طالب علیه السلام، خود: قانونگذار، پیشوا و اجراکننده قانون بود، گفتار و کردار وی، هر دو بمثابة قانون تلقی شده است. و ما بارها دیده ایم که امام هر قانونی را در برابر مفاهیم نیک همگانی، خاضع می گرداند. و دیده ایم که او به بازرگانان و پیشه ور و کشاورز در کارهایشان آزادی می بخشد، و این آزادی را کاملاً مراعات می کند، ولی اگر این آزادی به یک کوشش تجاوزکارانه تغییر شکل می داد که وضع اجتماعی را دگرگون می ساخت و به ضرر جامعه تمام می شد، بلافاصله یا آن را محدود می کرد و یا بطور کلی مُلغی می ساخت! همچنین دیده ایم که امام به فرمانداران، کارمندان، قضات و سران سپاه آزادی می داد، ولی اگر آنان طغیان می کردند و خودکامگی و استبداد پیشه می ساختند و به تجاوز می پرداختند و راهی را می رفتند که به حال جامعه و توده مردم زیانبخش بود، بلافاصله یا آزادی آنان را محدود می کرد و یا بکلی لغو می نمود.

شاهد شدیم که امام به مخالفان فکری و عقیدتی خود، اجازه می داد که در زندگی آنطور باشند که خود تشخیص داده اند، ولی اگر آنان پا را فراتر می نهادند و به فساد و تباهی و هرج و مرج می پرداختند که به ضرر هیئت اجتماعی تمام می شد، یا آزادیشان را محدود می کرد و یا آن را بی اثر می ساخت.

حتی دیده ایم که امام بالاتر از این را هم انجام می دهد: دیده ایم که اگر مصلحت جامعه ایجاب می کرد او یا قانون را بطور کلی لغو می کرد و یا اجرای آن را درباره گروه نیازمندان، موقوف می ساخت. مثلاً چنانچه قانون به کارمندان دایره مالیات، اجازه می داد که در فصل معینی به سراغ جمع مالیات بروند، و او مأموران خود را به سوی مردم می فرستاد که مالیات قانونی را جمع آوری کنند، این در

صورتی بود که مردم توانایی پرداخت آن را داشته باشند، ولی اگر آنان بخاطر فقر و تنگدستی، یا حادثه و نیازمندی نمی توانستند از عهده پرداخت آن برآیند، علی بن ابی طالب علیه السلام اجرای قانون را متوقف می ساخت و دستور می داد که مالیات و خراجی از مردم نگیرند تا گرفتاری آنان مرتفع شود و آنان شخصاً آمادگی خود را برای پرداخت آن، اعلام کنند.

اگر قانون برای حفظ توازن جامعه، اجرای حدّ و کیفری را برای زنان زناکار معین می ساخت، امام درباره علل و عوامل این پیشامد ناگوار تحقیق می کرد، و اگر می دید که این عمل زشت بخاطر اضطراب و ناچاری واقعی بوده، حکم قانون را در آن مورد بمرحله اجرا نمی گذاشت و بلکه برای اصلاح کار او، اقدام می کرد. پس همه اینها شاهد صادقی است بر اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام قانون را امری که خود بخود مقدس باشد نمی داند، بلکه قداست قانون در نظر او از اینجا ناشی می شود که در خدمت مردم و در راه آنان باشد و به همین جهت، قانون نمی تواند از نیازمندیهای مردم غفلت کند و همچنین حق ندارد از کاری جلوگیری بعمل آورد که به ضرر جامعه و توده مردم تمام نمی شود.

اصل ششم می گوید: «قانون مظهر اراده همگانی است. همه هموطنان حق دارند که در ایجاد آن بطور مستقیم یا بوسیله نمایندگانشان دخالت کنند. و البته هر فردی در قبال همه، خواه طرفدار باشد یا مخالف، فقط یک رأی خواهد داشت. و مردم در برابر مقامات و وظایف و پستهای عمومی، یکسان و برابر هستند، و هیچکس را جز با لیاقت و شایستگی، بر دیگری برتری ای نیست و هیچگونه امتیازی هم جز با فضایل اخلاقی و مواهب وجود ندارد». و بسیار روشن است که این اصل، در واقع شکل دیگر و یا تأکید همان دو اصل اول و سوم اعلامیه حقوق بشر فرانسه است، چرا که نخستین بخش این اصل تأکید و توضیح اصل سوم است که می گوید: «تنها منشأ هر قدرتی، ملت است». و بخش دوم آن در واقع تأیید و تشریح مفهوم اصل اول است که می گوید: «مردم آزاد دنیا می آیند و آزاد زندگی می کنند و در حقوق با همدیگر مساوی و برابرند». بدین ترتیب بحث درباره اصل ششم، در بحث مربوط به اصل اول و سوم از مبادی اعلامیه مذکور شده است.

\* \* \*

و اما اصل هفتم و هشتم می گوید:

۷. «هیچکس را نمی توان مورد آزار و شکنجه قرار داد. و نمی توان از کسی بدون دلیل شکایت کرد و احدی را نمی توان خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد، مگر در شرایطی که قانون چگونگی آن را توضیح داده است، و هر کس که بطور خودسرانه حکمی را که برخلاف قوانین است، صادر و اجرا کند، یا به آن دستور بدهد و بر اجرای آن اشاره و توصیه کند، باید به کیفر برسد».

۸. «قانون اجازه ندارد که جز کیفرهای ضروری (که لزوم آن برای اصلاح وضع اجتماعی بطور آشکار، به ثبوت رسیده است) کیفری را وضع کند. و هیچکس را جز به موجب قانون نمی توان به کیفر رسانید. و قانون باید قبل از وقوع جرم، وضع و اعلام شده و شکل رسمی به خود گرفته باشد».

علی بن ابی طالب علیه السلام در چهارچوبی از روح این دو اصل، سخنی می گوید که از نقطه نظر ظاهر و نص، با این دو اصل یکسان نیست ولی در حقیقت و عمق خود، از نقطه نظر موضوع و هدف، یکسان است. در بعضی از عهدنامه های امام چنین ذکر شده است: «عقدہ های روانی و گره هر کینه ای را از دل مردم بردار و از خود، ریشه هرگونه انتقامجویی ای را دور ساز و در هر چیزی که در نظر تو نادرست آید احتیاط کن، و در تصدیق و تأیید (گفتار) بدگو و سخن چین، شتاب مکن. زیرا که سخن چین، خائن و فریبکار است، اگر چه خود را در قالب اندرزگو و اصلاح طلب درآورد. زهار از شتابزدگی در کارها، پیش از آنکه وقت آن رسیده باشد. و از سستی در کار، هنگامی که امکان انجام آن وجود دارد و از خودداری از انجام کاری که درست بودن آن محرز شود. پس هر کار را در جای خود قرار ده و در وقت خود آن را به انجام برسان!».

تصور می کنم که خوانندگان، متوجه وحدت موضوع و اساس موجود در بین اصل هفتم و هشتم و گفتار علی بن ابی طالب علیه السلام، شده اند. چرا که اگر زمامدار قبل از فرا رسیدن زمان انجام کارها، شتاب نوزد (و می دانیم که زمامدار و حاکم، مجری قانون هم هست) و اگر در هر کاری که در نظرش نادرست است، دست نگهدارد (یعنی در چیزی که قانون به آن دستور نداده، دقت لازم را بعمل آورد) و اگر مردم را با سخن چینی و گزارشهای دروغ چاپلوسان سخن چین، مورد مؤاخذه و بازخواست قرار ندهد، سرانجام کار، درست به این نقطه منجر خواهد شد که اصل هفتم به آن منتهی می شد: «هیچکس را نمی توان بدون دلیل مورد شکایت و آزار قرار داد و یا او را توقیف و زندانی کرد...».

و همچنین اگر در موقع امکان انجام کاری سستی نوزید و از اقدام به آن که درست بودن آن محرز شده است، خودداری نکرد و بلکه هرکاری را در جای خود قرار داد و در وقت خود آن را به انجام رسانید و عامل هرگونه عداوت و دشمنی را از وجود خود دور ساخت - و در واقع، هرگونه عاملی را که ممکن بود از اجرای قانون صالح و مفید جلوگیری کند، از بین برد - در اینصورت یک حکم خودکامه و استبدادگرانه مخالف با قوانین را اجرا نمی کند و به آن دستور نمی دهد، و به اجرای آن اشاره و توصیه نمی کند؛ چنانکه در اعلامیه فرانسه نیز عنوان شده است. ولی اگر او مرتکب یکی از این کارها بشود، از نظر اصول و مبادی اعلامیه حقوق بشر قابل تعقیب است، چنانکه در دستور و مکتب امام نیز قابل تعقیب و کیفر است؛ چرا که او: «گناهکارِ ستمگری است که با مصلحت توده ناسازگار است!».

در مورد اصل هشتم و اینکه: «قانون اجازه ندارد که جز کیفرهای ضروری - که لزوم آن برای اصلاح وضع اجتماعی بطور آشکار به ثبوت رسیده باشد - کیفری را جعل و وضع کند» در ضمن بحث از اصل پنجم، سخن گفتیم.

اکنون به اصل نهم از اعلامیه حقوق بشر فرانسه توجه کنید: «هر کس که به بزهکاری متهم شود، بیگناه بشمار خواهد آمد، ولی اگر ضرورت ایجاب کند که شخصی توقیف شود، و در حق او فشاری اعمال شود که نباید بخاطر امنیت شخصی او، در مورد او بموقع اجرا گذاشته می شد، قانون باید بشدت این موضوع را تعقیب کند و مورد رسیدگی قرار دهد و متجاوز را به کیفر لازم برساند».

این اصل از دو قسمت تشکیل می شود: در قسمت نخست قید شده است که: «هر انسانی پیش از اثبات بزهکاری، بیگناه شناخته خواهد شد»، و امام می فرماید که: «من به صرفِ تهمت، از کسی بازخواست نمی کنم و با گمان و ظن به کسی کیفر نمی دهم»: یعنی بیگناهی همه مردم، اصلی اساسی است. و اگر مردم متهم شده و یا مورد ظن و گمان واقع شدند و احتمال داده شد که کسی برخلاف قوانین عمومی



اقدامی کرده است، بلافاصله و بخاطر تهمت و یا گمان، مورد مؤاخذه و کیفر قرار نمی گیرند، بلکه از نظر قانون، همچنان بیگناه شناخته خواهند شد، تا آنکه بزهکاری و اتهام آنان ثابت شود، و اگر ثابت شد البته مجازات آنان صحیح خواهد بود.

علی بن ابی طالب علیه السلام در همین موضوع، سخن دیگری دارد که این اصل کلی را در قانون اساسی خود، تکمیل می کند:

«قصاص پیش از جنایت، جایز نیست». و این دو آیه علوی، از نقطه نظر لفظ و معنی، در واقع همان قسمت نخستین اصل نهم از اصول و مبادی اعلامیه فرانسه است. البته آیه سوّمی را هم می توان بر اینها افزود. و این آیه را علی بن ابی طالب علیه السلام به این منظور بیان داشته که قانون و مردم را به زیبایی منطق انسانی و حرارت و گرمی عاطفه و مهر انسانی متوجه سازد؛ و از اینجا است که این سخن و آیه علوی، در آن واحد، هم قانون و هم بالاتر از قانون است: «اگر بر ضدّ کسی حجت و دلیلی ندارید، او را معاف و معذور کنید!». اما در مورد قسمت دوّم، که به موجب آن باید کسی که قبل از به اثبات رسیدن جرم فردی، در دستگیری و توقیف او زور و فشار بکار برده، مجازات شود، امام دستورها و اوامر زیادی دارد. امام در منطق قانون، هیچگونه عذر و بهانه ای را از کسی که پیش از ثبوت اتهام کسی، کوچکترین کیفری را به او روا داشته باشد، نمی پذیرد و مراد از کلمه «قصد و عمد» که در سخنان امام در این مورد وارد شده، آن است که اصولاً دستگیری و مؤاخذه، خواه با خشونت باشد یا با نرمش، اگر مجوز قانونی نداشته باشد، کار خلافی است. به عنوان مثال، در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید:

هرگز پایه های حکومت خود را با ریختن خونی که خداوند ریختن آن را حرام کرده است، تقویت مکن زیرا که ریختن خون ناحق، موجب ضعف و سستی پایه های حکومت و بلکه باعث سرنگونی و نابودی آن می شود، و البته در هیچ قتل عمدی، عذر و دلیل تو مورد پذیرش خدا و من نخواهد بود.

و معنی این سخن آن است که اجرای مجازات مرگ درباره کسی که هنوز جرم او به ثبوت نرسیده است، مسئله ای است که اجراکننده آن هیچگونه بهانه و عذری در پیشگاه قانون نخواهد داشت و هر کسی که مرتکب چنین کار ننگین و زشتی بشود، نخست با سرنگونی قدرت و زوال فرمانرواییش، کیفر خواهد دید.

از اخبار دیگر امام که با اصل نهم اعلامیه حقوق بشر فرانسه توافق دارد، روایتی است که «ابن ابی الحدید» آن را در شرح نهج البلاغه نقل کرده و گفته است که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

... سپس [یکی از آنان] به نزد من آمد و گفت: من از توطئه ای که «عبدالله بن وهب» و «زید بن حسین طائی» بر ضدّ شما می چیدند، ترسیدم، چون من از آن دو، چیزهایی شنیدم که اگر شما می شنیدید، یا آنها را بقتل می رساندید و یا برای همیشه به زندانشان می افکندید! من به او گفتم: من با تو درباره آن دو نفر مشورت می کنم، به نظر تو چه باید بکنم؟

او گفت: به نظر من: شما آن دو را احضار کنید و سپس هر دو را گردن بزنید! من از این سخنان او فهمیدم که این مرد نه خردمند است و نه پرهیزگار؛ و به او گفتم: من در تو تقوا و عقل را نیافتم! بسیار خوب بود که لااقل فهمیده باشی که من هیچ کسی را که با من نجنجد و دشمنی خود را ظاهر و آشکار نسازد، نمی کشم. و علاوه بر این، بسیار سزاوار بود که چنانچه می خواستم آن دو را بقتل برسانم، به من بگویی که «از خدا بترس! چرا کشتن کسانی را تجویز می کنی که هیچکس را بقتل نرسانیده اند؟»

و از برنامه و روش امام این بود که اگر جرم کسی ثابت می شد، او را بصورتی مورد کیفر و قصاص قرار می داد که کاملاً عادلانه بود و کوچکترین خشونت و اهانت و شکنجه در آن راه نداشت. و همین سخن او درباره تبهکاران، به این راه و روش اشاره می کند: «و آنان را بدون هیچگونه اسراف و افراطی، مجازات کن!».

اصل دهم آنکه: «هیچکس را نمی توان بخاطر افکار و اندیشه هایش، تحت فشار قرار داد، مگر آنکه آشکار ساختن آن موجب هرج و مرج و بهم خوردن آرامشی باشد که قانون، آن را برای نظم عمومی و جامعه، لازم دانسته است».

مضمون کلی این اصل، تجدید و تأکید همان چیزی است که در اصل چهارم و پنجم آن را دیدیم. ولی در این اصل، توجه ویژه ای به حق آزادی مردم در اعتقادات و افکار شده است. البته ما در موقع بررسی اصل اول و دوم، در این باره سخن گفتیم که امام در قانون اساسی خود، حق آزادی عقیده و طرز فکر را به رسمیت شناخته است، ولی بشرط آنکه کوچکترین صدمه ای به قانون که قانون عمومی است نرساند.

و اکنون نظریه صریح و آشکار امام را در این زمینه تکرار می کنیم:

و اگر بالشی بگذارند که من بر آن بنشینم، در میان پیروان تورات با توراتشان و در میان پیروان انجیل برابر انجیلشان و در بین پیروان قرآن با قرآنشان، حکم و داوری خواهم کرد. تا هر کدام از جانب خود بگویند: علی راست می گوید.

و در مورد مسیحیان فرمود: «هر کس پیرو انجیل را بیازارد، مرا آزرده است». و درباره همه گروههای غیر مسلمان (که در پناه جامعه اسلامی بسر می برند) فرمود: «دارایی و خون آنان هم مانند اموال و خون ما، محترم خواهد بود».

و از مواد اساسی قانون در مکتب امام، آن است که هیچ انسانی بخاطر عقیده مذهبییش مورد آزار قرار نگیرد.

او همه مردمی را که در سایه حکومتی عادلانه بسر می بردند، مورد خطاب قرار داد و فرمود: «بر هیچیک از شما، مسلمان یا معاهد، ستم نخواهد شد»<sup>۵</sup>. و از دستورات کلی و عمومی امام، به مجریان قانون است که: «من به شما دستور می دهم که با اهل ذمه با عدالت رفتار کنید و داد مظلوم را بگیرید و بر ستمگر سختگیری کنید و نسبت به توده مردم باگذشت و اغماض باشید و تا آنجا که می توانید، نیکوکاری کنید». و باز در همین زمینه است: «بر اهل قبله ستم مکن و بر اهل ذمه ظلم روا مدار».

بالا تر از این سخنان و این مراحل، دیگر مقصد و مقصودی در بیان معنی آزادی عقیده و در عنوان کردن حق مردم در انتخاب آزادانه افکار و آرای گوناگون وجود ندارد که ما آن را در پیش گیریم.

\*\*\*

اصل یازدهم می گوید: «آزادی نشر اندیشه ها و افکار (آزادی بیان) از گرانبهارترین حقوق بشری است. پس هر انسانی با کمال آزادی حق دارد آنچه را که می خواهد، بگوید و بنویسد و چاپ و منتشر کند، ولی او در قبال این آزادی، در اوضاع و شرایط خاصی که در قانون بیان شده است، مسؤل خواهد بود». این اصل، تأکید و تجدید همان اصل قبلی (دهم) است و نیازی به شرح و تفصیل مجدد ندارد.



اما اصل دوازدهم: «تضمین حقوق بشر و نگهداری حقوق افراد میهن، نیازمند یک قدرت و نیروی عمومی است. و این نیرو (یا قدرت) همگانی برای مصلحت همه بوجود می آید نه بخاطر سود و مصلحت کسانی که سرپرستی آن قدرت به آنها واگذار می شود». این ماده از دو اصل تشکیل شده است: اصل اول: ضرورت وجود قدرت و دستگاه همگانی؛ اصل دوم: اقدام دستگاه برای مصلحت همگان.

در مورد اصل اول، امام علی علیه السلام می فرماید: «برای مردم باید پیشوا و راهبری باشد»؛ یعنی ضروری است که حکومتی بوجود آید تا حقوق مردم را تضمین کند و عدالت را در بین آنان مراعات نماید و حق را برپا دارد. این اصل را هنگامی امام بیان داشت و تثبیت کرد که خوارج گفتند: «ریاست و پیشوایی مردم، مخصوص خداوند است».

از این گفتار امام که پس از آن وضع، و در آن شرایط بیان شده است، چنین استنتاج می شود که کار مردم را نباید فقط به خداوند واگذار کرد، و همچنین آنان را نباید به حال خود گذاشت، بلکه باید همه در پناه قانون باشند که اجرا و مراعات آن را حکومت وقت بعهده بگیرد، و حق را برپا دارد و باطل را از بین ببرد و افراد بشری را همچون دندانه های شانه، یکسان قرار بدهد. و از سخنان دیگر امام، در تأکید لزوم وجود یک حکومت و قدرت مرکزی، برای اداره امور بر طبق یک قاعده و اساس قانونی، این گفتار است که در آن، مردم را بخاطر پیروی از انگیزه های فردیشان در مورد مسائل اجتماعی و کارهای مربوط به عموم، توییح و سرزنش می فرماید: «... در مشکلات و مسائل مهم، به نظریات و افکار خود اعتماد می کنند، گویا که هر کدام پیشوای خویشند! و رشته های استوار و عوامل و دلایل محکم را از خود گرفته اند!».

علی بن ابی طالب علیه السلام، آنان را وقتی چنین مورد سرزنش و توییح قرار می دهد که در جامعه شان یک حکومت دموکراتیک، با روشهای انسانی بوجود آمده و روی کار است و مسئولیتهای خود را بخوبی انجام می دهد و به وظیفه خود ناآشنا نیست، ولی آنان به وجود آن اهمیتی قائل نیستند، و به همین علت است که امام گفتار خود را با سخن دیگری در جای دیگر دنبال می کند و می فرماید: «از کسی اطاعت کنید که با نادانی او معذور نباشید!» و نادانی در حاکم یا صاحب قدرت، در مکتب امام، عذر و دلیلی برای مردم است که از او اطاعت و پیروی نکنند!

اما درباره اصل دوم از این ماده، علی بن ابی طالب علیه السلام به اندازه ای احکام و اوامر دارد که ما قبلاً دهها صفحه از این کتاب را به بحث درباره آنها اختصاص داده ایم. و خلاصه آن بحثها و آن صفحات این است که: کسانی که اداره امور و قدرت عالی همگانی به آنها واگذار می شود، فقط افرادی هستند که در خدمت قانونند (قانونی که خود برای خدمت به مردم وضع شده و بوجود آمده است) و آنان در انجام وظیفه و مسئولیت خود از آن قدرت کمک می گیرند. چرا که «آنان گنجینه داران مردم و نمایندگان ملت هستند»، نیز به دلیل آنکه «کار و عمل آنان، رزق و خوراکشان نیست»<sup>۶</sup>؛ و باز برای آنکه اموالی که در تحت اختیار آنها است: «متعلق به خود آنان نیست، بلکه دارایی انسانهای گذشته و افراد آینده است»؛ چه: «پیشوا، فردی همچون دیگران است و همان حقی را دارد که دیگران دارند». و اگر موضوع از این قرار باشد، پس: «پیشوایان عادل باید خود را با توده مردم برابر کنند». مسئولیت اداره قدرت همگانی (دولتی) برای مقام مسؤل (زاممدار و حاکم) بهیچوجه، هیچگونه امتیاز شخصی خاصی را بوجود نمی آورد. و از دستوراتی که امام در مورد مساوات زمامدار

و همه افراد توده صادر کرده و او را از هرگونه امتیاز ویژه ای برکنار ساخته، این فرمان است که به استانداران و زمامداران دوران خود ابلاغ کرده است:

...از انحصارطلبی و به خود اختصاص دادن آنچه که همه در آن برابرند، بپرهیز، مبدا در آن امور خود را برگزینی. یا از عمل خلافی که همه مردم می دانند، تجاهر کنی، تو مسئول این عمل هستی و بزودی پرده ها کنار می رود و داد مظلوم را از تو می گیرند. باید روش پیشینیان خود را به یاد آوری و ببینی که چگونه از روی عدالت، حکم و داوری می کردند. در انجام آنچه که در این عهدنامه به تو سفارش کرده ام و وثیقه محکمی که برای خود در آن گرفته ام، بکوش، تا به پیروی از هوای نفس شتاب نکنی. من از خداوند می خواهم که با رحمت وسیع خود و توانایی ای که به هر کار و انجام هر حاجت دارد، مرا و تو را به آنچه که مورد رضای اوست، موفق بدارد تا در مقابل اعمال خود، عذرمان در نزد او و بندگانش، روشن و پذیرفته باشد، مردم نام ما را به نیکی یاد کنند و اثر نیکی از ما در سرزمینها باقی بماند، نعمتش را بر ما تمام و کامل کند و کرامت و لطفش را چندبرابر سازد، کار من و تو را به نیکیبختی و شهادت در راه خود، پایان دهد که بازگشت ما به خداست.

اما اصل سیزدهم: «برای برپاداشتن این قدرت همگانی و به منظور تأمین مخارج اداره امور، ضروری است که مالیاتهای عمومی وضع شود. ولی باید بطور یکسان پرداخت آن در بین مردم توزیع و تقسیم شود تا هر کسی بر طبق توانایی و امکان خود، آن را پردازد». ما در این باره، در موضوع مساوات در مالیات، به تفصیل سخن گفتیم. در صورت تمایل می توانید به آن بحث رجوع کنید.

\*\*\*

پی نوشتها:

۱. «والزموالسواد الاعظم فان یدالله مع الجماعة». /

۲. «خزان الرعیة وکلاء الامة».

۳. شیعه معتقد است که مسئله امامت و جانشینی ائمه اطهار علیه السلام با تعیین خداوند حلّ و فصل شده، و روایات منقوله در این زمینه، از طریق شیعه و سنی، زیاد است، جمله ای که مؤلف در بالا نقل کرده از طریق اهل سنت نقل شده است (مروج الذهب مسعودی، ج ۲، صفحه ۲۹۱). ولی شیعیان معتقدند که امام حسن علیه السلام بعد از امام علی علیه السلام، برای امامت تعیین شد و مردم هم بیعت کردند، ولی توطئه های خائنه معاویه از استقرار و ادامه آن جلوگیری کرد...

نکته ای که باید به آن اشاره کرد آن است که موضوع زمامداری در زمان غیبت امام، آنچنان خواهد بود که مؤلف محترم گفته است... (به جلد چهارم المیزان رجوع شود).

۴. جلد اول کتاب.

۵. اهل ذمه یا معاهد، آن گروه از اهل کتاب هستند که از شرایط زندگی عادلانه در جامعه اسلامی (حکومت اسلامی) بهره مند می شوند...

۶. امام علی علیه السلام در نامه ای به «اشعث بن قیس»، فرماندارش در آذربایجان چنین مرقوم داشت: «و ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه و انت مسترعی لمن فوقک»؛ «عمل و کار تو، رزق و خوراک تو نیست، بلکه امانت و سپرده ای در عهده تو است و تو در قبال مافوق خود، مسئولیت نگهبانی آن را داری...».

## ادامه متن . . .

اصل چهاردهم: «همه هم میهنان حق دارند که مستقیماً و یا بوسیله نمایندگان خود، پرداخت مالیاتهایی را تعیین کنند و بپذیرند که قدرت همگانی (و اداره جامعه) آن را لازم می‌دارد و باید میزان و مدت پرداخت و کیفیت جمع‌آوری و سهم افراد را روشن سازند و در چگونگی مصرف آن، نظارت کنند».

چنانچه گفتار و کردار علی بن ابی طالب علیه السلام را در مورد این اصل، پیگیری و بررسی کنیم، با مطالب شگفت‌آوری روبرو خواهیم شد! و شاید علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین زمامدار مشرق زمین و بلکه اولین پیشوای تاریخ انسانیت قرون پیشین است که برخلاف رسوم و عادات زمان و مردم دوران خود، اوامری را صادر کرده است.

در آن هنگام که قانونگذاران و فلاسفه قرون قدیم، میزان مالیاتهای عموم را تنها با تکیه به اندیشه و نظریه خود، معلوم و معین می‌ساختند، و راه جمع‌آوری آن را هم فقط به راهی منحصر می‌کردند که باز خود برمی‌گزیدند، و در توزیع و موارد مصرف آن هم خواسته خود را بره‌گونه نظر و رأی توده، ترجیح می‌دادند، در این زمینه مسئله‌ای را بیان می‌کند که اندیشمندان فرانسه در قرن هیجدهم آن را بیان و تثبیت کرده‌اند؛ بطوری که هم اکنون، در سراسر روی زمین، رکن اساسی مسائل، مربوط به مالیات شده است. در موقع بحث از تساوی در مالیات، به اندازه کافی روش امام را در این زمینه روشن ساختیم و اکنون برای توضیح بیشتر و تأیید آن مطالب، بطور اجمال می‌گوییم: دیدیم که علی بن ابی طالب علیه السلام، زمامداران را «نمایندگان ملت» می‌نامد. و باز شاهد شدیم که امام، به این نمایندگان دستور می‌دهد که در موضوع مالیات بین مردم، مساوات را اجرا کنند و تنها به اندازه‌ای که مصلحت همگانی و نیاز جامعه اقتضا می‌کند، از مردم مالیات بگیرند و از کسی که قدرت پرداخت مالیات را ندارد، چیزی اخذ نکنند. بلکه بطور کلی او را معاف بدارند و در صورت لزوم، سهم او را از اموال ثروتمندان دریافت کنند.

و سپس دیدیم که امام، میان امکانات مردم و جمع‌آوری مالیات، رابطه محکمی را قائل است. و از طرفی هم به خود مردم دستور می‌دهد که مالیات را فقط از روی رضایت کامل بپردازند و چنانچه از چگونگی آن ناراضی هستند باید تجدید نظری در آن بعمل آید تا رضایتشان جلب شود و اگر باز هم راضی نشدند، باید مدتی آنان را به حال خود گذاشت.

بالتر از اینها، دیدیم که امام به زمامداران دستور می‌دهد که تا آخرین قرش (ریال!) پولهای جمع شده از راه مالیات را در راه مصلحت همگانی خرج کنند و آنگاه از مردم می‌خواهد که از حق خود در مراقبت اعمال دولت، در این زمینه هم استفاده کنند و رضایت یا استنکار خود را از چگونگی خرج این وجوه، ابراز دارند. چه، اگر رضایت داشته باشند قدرت زمامدار (که در چهارچوب مصلحت عمومی محدود است) همچنان ادامه می‌یابد و در غیر اینصورت، فرمانروایی او خودبخود از بین می‌رود.

همه اینها نشان دهنده تساوی نظریه امام با مضمون ماده چهاردهم اعلامیه انقلاب کبیر است. و بلکه در گفتار و کردار امام در این مورد، آنچنان توجه عمیقی به انسان شده و بحدی نیکی و بخشش نسبت به او روا داشته است که بالاتر از آن قابل تصور نیست. و البته این، هماهنگ با دستور کلی علی بن ابی طالب علیه السلام در لزوم نیکخواهی و تعاون کامل بین زمامدار و توده (یا بنا به تعبیر امام: بین پدر

و فرزندان) است. و علاوه بر این، آنچه که در دستور امام جالب توجه بوده و بالاتر از مضمون ماده چهاردهم اعلامیه حقوق بشر است، اسقاط مالیات، از هر کسی است که قدرت پرداخت آن را ندارد!...

\*\*\*

اما اصل پانزدهم: «هیئت عمومی (مردم) حق دارد که از چگونگی کار حاکم و کارمند آگاه شود؛ از آن پرسش کند و بر کارهای او نظارت داشته باشد».

علی بن ابی طالب علیه السلام در این مورد، خطاب به زمامدار می فرماید:

هرگاه مردم گمان کردند که تو در موردی زیاده روی یا ظلم کرده ای، عذر و دلیل خود را آشکارا به آنان بگو و بدینوسیله گمان بد ایشان را از خود دور کن. این امر هم تمرین عدالتخواهی تو و هم ارفاق و مهربانی نسبت به توده و هم یک نوع بیان عذری است که نتیجه آن اقامه حق است که مورد علاقه و هدف تو است...» یعنی اگر مردم گمان کردند که از تو انحرافی سر زده است و یا از پیروی حق و عدالت دور شده ای، باید بلافاصله حقیقت را با آنان در میان بگذاری و دلیل و عذر خود را بطور آشکار بگویی، چرا که تو در قبال آنان مسئول هستی و این حق قانونی آنان است که از وضع تو جو یا شوند و بر کارهای تو نظارت کنند، زیرا تو «نماینده ملت» هستی.

از جمله بیانات امام در این زمینه، سخنی است که آن را بمثابة قانونی، برای همه مردم ابراز داشت و خود نیز همیشه به آن عمل کرد و آن اینکه: «مردم! من فردی از خود شما هستم و همان حقی را دارم که شما دارید؛ سود یا زیان شما، سود یا زیان من هم هست؛ و حق را هیچ چیزی نمی تواند از بین ببرد». و همچنین این سخن است که فرمود: «من هیچ چیز را از شما پنهان نداشتم».

همه این گفتارها و کردارها، پایه گذاری روشنی برای بنیاد اصلی است که حق هیئت عمومی (مردم) در پرسش از اعمال دولت و نظارت بر کارهای آن را به رسمیت می شناسد.

اصل شانزدهم می گوید: «هر دولتی که حقوق بشری در آن تضمین نشده است و بین نیروهای سه گانه: قانونگذاری، اجرایی و قضایی، جدایی و استقلال نباشد، آن دولت، قانونی و مورد اعتماد شناخته نخواهد شد». قبلاً دانستیم که دستور و قانون امام، ضامن حقوق همگانی است. ولی جدایی بین نیروهای سه گانه را به این شکل که امروز هست، در دستور امام نمی بینیم! اما توجه شما را به آن اصل اساسی که امام علی علیه السلام در جدایی و استقلال بنیادی دستگاه قضایی از دستگاه اجرایی، پی ریزی و وضع کرد، جلب می کنیم. در این باره، در موقع بحث از قضاوت در نظر امام علی علیه السلام، بطور مشروح سخن گفتیم.

اما اصل هفدهم: «چون مالکیت، حق مقدس و تغییرناپذیری است، نمی توان دارایی کسی را از او گرفت و یا اموال کسی را مصادره کرد، مگر آنکه مصلحت همگانی و وضع جامعه بشکل روشن و آشکاری آن را ایجاب کند، و ضرورت آن بصورت مشروع و قانونی، اثبات شود، که در این وقت با پیش پرداخت غرامت عادلانه، اشکالی نخواهد داشت».

قبلاً روشن شد که در مکتب امام، مالکیت، حق مشروعی از حقوق توده مردم است و همینطور است بازپس گرفتن این حق از هر کسی، به دلیل مصلحت جامعه و توده مردم... در اوامر و کارهای امام، مسائل و شواهدی می یابیم که همیشه به این موضوع اشاره می کنند. زیرا

امام، مصلحت جامعه و مردم را نخستین اصل می داند و به همین جهت همه املاک و اراضی و اموالی را که افراد طبقه حاکمه و ثروتمندان در دوران حکومت عثمان، بدون هیچگونه کار و کوششی، بدست آورده بودند (در صورتی که پیش از عثمان دارای آنچنان ثروت و املاکی نبودند) بخاطر توده و مصلحت جامعه و به دلیل اجرای عدالت، از آنان بازپس گرفت. و البته از همه اینها چنین روشن می شود که امام، مالکیت فردی را، در صورتیکه ضرورتی ایجاب کرد و یا مصلحت جامعه آن را اقتضا نمود، محدود می کند و این را یک اصل اجتماعی می داند.<sup>۱</sup> و امام آن «خانه و ملکی» را که «ثروتمندان و مالکان» با تجاوز به حقوق مردم بدست آورده بودند، می فروخت و به بیت المال عمومی می افزود و می فرمود: «اگر کسی از آنان، صاحب ملک و خانه و ثروتی نباشد، دیگر بر او راهی نیست».

در پایان این بحث، همراه «آلبراییه»<sup>۲</sup> و دیگر اندیشمندانی که توجه زیادی به انقلاب کبیر فرانسه و اصول و مبادی آن مبذول داشته و به بررسی و تحقیق آن

پرداخته اند، می گوئیم: در واقع اعلامیه حقوق بشر فرانسه، از چهار اصل اساسی سرچشمه گرفته که از آن، فروع گوناگونی منشعب شده و مبادی و اصول دیگری بوجود آمده است. این چهار اصل اساسی عبارتند از:

۱. مردم آزاد دنیا می آیند و آزاد زندگی می کنند و از لحاظ حقوق با هم برابرند.

۲. مردم حق دارند هرکاری را که به ضرر دیگران نباشد، انجام دهند و بنابراین می توانند تفکر کنند، سخن بگویند و بنویسند و با کمال آزادی نظر و رأی خود را ابراز دارند.

۳. مردم که ماده اصلی جامعه را تشکیل می دهند، در اداره آن، حق مطلق دارند.

۴. آن گروه از افراد ملت که قدرت را بدست گرفته اند باید همیشه: از طرفی حقوق افراد و از طرف دیگر حقوق عمومی را در نظر داشته باشند.

این حقیقت، همان چیزی است که ما در این کتاب در موقع ارزیابی و مقایسه بین اصول امام علی علیه السلام و مبادی انقلاب کبیر فرانسه، به آن اشاره کرده و نشان دادیم که بعضی از این مواد و اصول، ناشی از اصول و مواد دیگر است و یا آنکه تأکید و توضیح این و یا آن ماده و اصل قبلی است.

روشن است که رکن اول و منشأ پیدایش مذاهب و مکتبهای بزرگ، اعم از مکاتب و مذاهب فکری، اجتماعی، فلسفی یا علمی محض، یک یا چند اصل و مبدأ بهم پیوسته و هماهنگ بوده که بر روی آن، شاخه ها و فروع زیاد و بیشماری بوجود آمده و سپس طولی نکشیده است که همان فروع و شاخه ها نیز ریشه و منشأ شاخه ها و فروع دیگر شده اند.

و بنابراین حقیقت، ما می توانیم که اصول هفده گانه اعلامیه حقوق فرانسه را که نقل کردیم، به چهار اصل بالا برگردانیم و به آنها پیوند دهیم. و پس از آن می توانیم تمام این چهار اصل را هم به یک اصل اساسی جامع و بزرگ که سرچشمه نخستین و بمثابة نقطه مرکزی دایره، برای همه آنها بشمار می رود، برگردانیم. و این اصل اساسی و جامع الاطراف، چیزی جز این اصل و مبدأ نیست که می گوید:



«مردم آزاد دنیا می آیند و باید آزاد زندگی کنند و از لحاظ حقوق، با هم برابر باشند»، و شما اگر در این اصل، دقت و نظر کنجکاوانه ای بکار ببرید، صحت ادعای ما را درک خواهید کرد.

این اصول چهارگانه را که ما همه مواد و مبادی اعلامیه حقوق بشر فرانسه را در آنها خلاصه می کنیم، در قانون اساسی علی بن ابی طالب علیه السلام بطور آشکار در نصوص گویا و واضحی می یابید؛ چنانکه دیدید و درک کردید. آری! آنها را در قانون اساسی و روش امام که زمامدار، اندیشمند، و انسان بزرگی است، بخوبی و روشنی خواهید یافت.

گمان می کنم بخوبی دریافته باشید که این مبادی و اصولی که ادبا و نویسندگان بزرگ انقلاب کبیر، تاریخ بردگی انسان و استثمار انسان از انسان را با آن پایان دادند و اندیشه امتیازات طبقاتی را که انسانیت در سایه سیاه آن، بدترین و شدیدترین شبهای تاریک و سنگینترین و ناگوارترین کابوسهای وحشتناک و ضد نیکی و زیباییهای زندگی رادیده و شناخته بود، بوسیله آن نابود ساختند، همان مبادی و اصولی است که: نیکمردان تاریخ بشری در درون و ضمیر خود با آن زندگی کردند. و فشار دیدگان مردم، در خلال شبهای دراز و سنگین تاریخ، با آرزوی آن، بسر برده و هنرمندان و اندیشمندان در گوشه و کنار روی زمین، آن را به شکل ادبیات در کتابهای اشعار در سرودها و تصنیفها زمزمه بر لبها، یا کار و کوششی که بیشتر شباهت به جرقه نور در تاریکی و ظلمت ترسناکی داشته است ساخته و شکل داده و در دسترس همگان قرار داده اند. و آنگاه همین مبادی و اصول، از گوشه ای به گوشه دیگر و از دورانی به دوران دیگر، انتقال یافته و در درون زمان، همانند بذری که در دل خاک جان می گیرد زنده شده و جان گرفته و رشد کرده و تکامل یافته است تا زندگی و حیات طبیعی خود را در مغز و دل ادبا و نویسندگان فرانسه آغاز کند، و سپس در دست آنان به شکل کارها و کوششهای پیگیری درآید که راه را به سوی نیکی و سود انسان باز کند و گسترش دهد.

و همچنین گمان می کنم بخوبی درک کرده باشید که این مبادی و اصولی که ادبا و بزرگان انسانیت با آنها بسر برده و مرحله تکاملی آن، در اندیشه و دل ادبا و نویسندگان انقلاب کبیر جلوه گر شده است، همان مبادی و اصولی است که تقریباً چهارده قرن پیش، بزرگمرد و یگانه اندیشمند عرب، علی بن ابی طالب علیه السلام، درباره آنها فکر کرده و گاهی بطور آشکار، جوهر و ذات آن را اعلان نموده و در بسیاری اوقات هم، نص و جوهر (لفظ و معنی) هر دو را با هم و یکجا، بیان داشته است. این واقعیت، قدر و ارزش علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقیاس عظمت حقیقی و بزرگی واقعی به ما نشان می دهد: عظمت انسانی که عمیقانه می اندیشد و صادقانه می کوشد و کار می کند و نیکوکارانه زندگی می کند و شهید از دنیا می رود، و در همه حالات زندگی، آثار و یادگارهایی از خود بجای می گذارد که چنانچه با محک عقل و خرد آنها را بسنجید اوج می گیرند و برتری خود را نشان می دهند و اگر با مقیاسهای مهر و عاطفه انسانی، آنها را ارزیابی کنید پاکی و زنده بودن آنها، جلوه گر می شود.

و اکنون:

نخست به سوی درک بزرگی و عظمت امام علی بن ابی طالب علیه السلام می رویم که آثار وی، ملامال از مهر انسانی عمیقی است. همان مهری که در آثار متفکران بزرگ انقلاب کبیر نیز دیده می شود. و سپس از نمونه های عالی اخلاقی و انسانی، که امام در حالات گوناگون خود نشان دهنده آنهاست و آنها در واقع، مظاهر و جلوه های عدالت وجود و جهان هستی است آگاه می شویم. و آنگاه از عظمت امام، در موقع مقایسه وی با یکی از بزرگمردان جهان انسانی یعنی سقراط، پرده برمی داریم.

## برتری اصول انسانی امام (علی علیه السلام)

## اعلامیه جهانی حقوق بشر

\* در برنامه و دستور علی علیه السلام، چیزهایی خواهید یافت که برتر و بالاتر است.

\*علی بن ابی طالب علیه السلام هر جا که قدم نهاد و در هر مقامی که سخن گفت و هر دم که برق شمشیرش همراه پرتو خورشید درخشیدن گرفت، پرده های استبداد را از هم درید و شکل‌های گوناگون استثمار و خودپرستی را از بین برد و ریشه ظلم و ستم را برکند و زمین را هموار ساخت تا بتوان آسان بر آن گام نهاد!...

با مطالبی که بیان کردیم، بی شک در نزد خواننده محترم شکل روشن و آشکاری از حقوقی که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را برای انسان می خواست، و بدون هیچگونه ابهام و پرده پوشی و پیچیدگی آن را بیان می داشت، ترسیم شد و چگونگی آن بدست آمد. و ما با تلخیص آن مطالب در این فصل، از بررسی و توضیح مجدد، بی نیاز خواهیم بود. ولی به دلیل آنکه ارزش والایی را که نظریات امام در زمینه حقوق به خود اختصاص داده است، بیان کنیم و برای آنکه عظمت و یگانگی امام را در اصول و قانونش، به شکل روشنتر و کاملتری نشان دهیم، بهتر است مهمترین مواردی را که در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» ذکر شده است، در این کتاب نقل کنیم تا اگر فرق اساسی ای بین مکتب امام علی علیه السلام و این اعلامیه جهانی، درباره این حقوق همگانی وجود دارد، خود آن را ببینید و علت و چگونگی آن را دریابید. ولی اگر صحیح باشد که در این زمینه سخن کوتاهی گفته شود، باید اشاره کنیم که: واقعاً بسیار دشوار است که از نقطه نظر حقیقت و روح مسئله، انسان، اختلافی بین مکتب و اصول امام و اعلامیه جهانی حقوق بشر پیدا کند. البته وقوع اختلاف در عبارات و جزئیات، با در نظر داشتن اختلاف زمانها، یک مسئله اجتناب ناپذیر است، ولی از نقطه نظر پایه و اساس، به نظر ما هیچ ماده اساسی در اعلامیه حقوق بشر، که آن را مجمع عمومی سازمان ملل متحد منتشر ساخته است وجود ندارد، مگر آنکه نظیر و همانند آن را در دستور و اصول امام خواهید یافت. ... و علاوه بر آن، در دستور و برنامه امام، چیزهایی خواهید یافت که بی شک، برتر و بالاتر از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر است. ولی اگر تفاوت صحیحی در میان این دو قانون جهانی وجود داشته باشد، در مورد پایه گذاران این دو اعلامیه جهانی است، که به نظر ما در چهار نقطه خلاصه می شود:

۱. نخستین فرق آن است که: اعلامیه جهانی حقوق بشر را هزاران نفر از متفکران منسوب به اکثریت یا همه دولتهای جهان، وضع کرده و بوجود آورده اند، در صورتیکه مواد و اصول قانون اساسی علوی را بزرگمرد واحدی به نام علی بن ابی طالب علیه السلام به وجود آورده است.

۲. تفاوت دوم در آن است که علی بن ابی طالب علیه السلام بیشتر از ده قرن، بر بنیادگذاران اعلامیه حقوق بشر پیشی دارد.

۳. فرق سوم در آن است که بوجود آورندگان اعلامیه حقوق بشر، یا به عبارت صحیحتر، گردآورندگان مواد و اصول آن، سراسر دنیا را درباره کاری که کردند یا می خواستند بکنند! با لاف و گزاف و خودستایی، و تا آنجا در خودستایی پیش رفتند و افراط کردند که صدق و

راستی و وجدان و ذوق انسانی از آن متنفر شد، زیرا آنان با مظاهر غرور و خودپسندیهایشان، مردم را خسته کردند و به ستوه آوردند و هزار و یک منت و هزار و یک بار گران بر دوش مردم و ملت‌ها نهادند؛ در حالیکه علی بن ابی طالب علیه السلام بر توده‌ها و خدای جهانیان تواضع و فروتنی کرد و هرگز فزونی و برتری نخواست و بزرگی نجست و بلکه از خداوند و از توده مردم امید داشت که از کرده و ناکرده اش درگذرند و او را ببخشند.

۴. چهارمین و مهمترین تفاوتها در آن است که بزرگترین و اکثریت دولتهایی که در پیدایش اعلامیه حقوق بشر، شریک و سهیم بودند و یا آن را به رسمیت شناختند، همانهایی هستند که حقوق انسان را از او سلب می‌کنند و در هر گوشه و کنار از جهان، سربازان خود را برای نابودی این اعلامیه و از بین بردن این حقوق گسیل می‌دارند، در صورتی که:

علی بن ابی طالب علیه السلام هر جا که قدم نهاد و در هر مقامی که سخن گفت و هر دم که برق شمشیرش همراه پرتو خورشید درخشیدن گرفت، پرده‌های استبداد را از هم درید و شکلها و رنگهای گوناگون استثمار و خودپرستی را از بین برد و ریشه ظلم و ستم را برکند و زمین را هموار ساخت تا بتوان به آسانی در آن گام نهاد، و سپس در راه دفاع از حقوق افراد و توده‌ها، در راه نگرهبانی حقوق و آزادیهای انسان، شهید از دنیا رفت و این بعد از آن بود که در دوران زندگی خود هزار بار در این راه جانبازی کرده و شهید شده بود. و اکنون مهمترین مواد اعلامیه حقوق بشر را برای شما نقل می‌کنیم: ۳:

## مقدمه

از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل می دهد. از آنجا که عدم شناسایی و تحقیق حقوق بشری منتهی به اعمال وحشیانه ای شده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن، افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند، بعنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است. از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر بعنوان آخرین علاج به قیام بر ضدّ ظلم و فشار مجبور نشود. از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد. از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق، مجدداً در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر، وضع و زندگی بهتری بوجود آورند. از آنجا که دول عضو، متعهد شده اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادیهای اساسی را با همکاری سازمان ملل تأمین کنند. از آنجا که حسن تفاهم مشترکی نسبت به این حقوق و آزادیها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد؛ مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می کند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع، این اعلامیه را دائماً در مد نظر داشته باشند و بکوشند که بوسیله تعلیم و تربیت، احترام این حقوق و آزادیها توسعه پیدا کند، و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو، و چه در بین مردم کشورهای بی که در قلمرو آنها هستند، تأمین شود».

ماده اول: تمام افراد بشر آزاد بدنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند، همه دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده دوّم:

۱. هر کس می تواند بدون هیچگونه تمایزی مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب و عقیده سیاسی یا هر اعتقاد دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی فقر و ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی هائیکه در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد.

۲. بعلاوه، هیچ تبعیضی بعمل نخواهد آمد که مبنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد خواه این کشور، مستقل، تحت قیمومیت یا عملاً خودمختار باشد و یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

ماده سوّم: هر کس حقّ زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده چهارم: هیچکس را نمی توان در بردگی نگهداشت و داد و ستد بردگان به هر شکلی که باشد ممنوع است.

ماده پنجم: احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات و یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا برخلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.

ماده ششم: هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او، در همه جا، بعنوان یک انسان در مقابل قانون، شناخته شود.

ماده هفتم: همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالسویّه از حمایت قانون برخوردار شوند. و همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر ضدّ هر تحریکی که برای چنین تبعیضی بعمل آید، بطور تساوی از حمایت قانون بهره مند شوند.

ماده هشتم: در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار بدهد و آن حقوق بوسیله قانون اساسی یا قانون دیگری برای او شناخته شده باشد، هرکس حق رجوع مؤثر به محاکم و دادگاههای ملی صالحه را دارد.

ماده نهم: احدی را نمی توان خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد (!!).

ماده دهم: هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعایش بوسیله دادگاه مستقل و بیطرفی، منصفانه و علناً رسیدگی شود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او و یا هر اتهام جزئی که به او نسبت داده باشند، اتخاذ تصمیم کند.

ماده یازدهم:

۱. هر کس که به بزهکاری متهم شده باشد، بیگناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوی عمومی، که در آن کلیه تضمینهای لازم برای دفاع او تأمین شده باشد جرم او قانوناً محرز شود...

۲. هیچکس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب آن عمل بموجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است محکوم نخواهد شد، به همین طریق هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق می گرفت، درباره احدی اعمال نخواهد شد.

ماده دوازدهم: احدی نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود، مورد مداخله های خودسرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد که در مقابل اینگونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد.

ماده سیزدهم:

۱. هر کس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محلّ اقامت خود را انتخاب کند.

۲. هر کس حق دارد هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند، یا به کشور خود باز گردد.

ماده چهاردهم:

۱. هر کس حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار، پناهگاهی جستجو کند و به کشورهای دیگر پناهنده شود.

۲. در موردی که تعقیب واقعاً مبتنی به جرم عمومی و غیر سیاسی یا رفتارهای مخالف با اصول و مقاصد ملل متحد باشد، نمی توان از این حق استفاده کرد.

ماده پانزدهم:

۱. هر کس حق دارد که دارای تابعیت باشد.

۲. احدی را نمی توان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

ماده شانزدهم:

۱. هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچگونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت و تابعیت با یکدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند.

۲. ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود.

۳. خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه بهره مند شود.

ماده هفدهم:

۱. هر شخص منفرداً یا بطور اجتماع، حق مالکیت دارد.

۲. احدی را نمی توان خودسرانه از حق مالکیت محروم ساخت.

ماده هیجدهم: هر کس حق دارد که از آزادی تفکر و وجدان و مذهب بهره مند شود، که این حق متضمن اظهار عقیده و ایمان است، و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است که هر کس می تواند از این حقوق، منفرداً یا مجتمعاً بطور خصوصی یا دسته جمعی برخوردار باشد.

ماده نوزدهم: هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد، و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

ماده بیستم:

۱. هر کس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت‌های مسالمت آمیز تشکیل دهد.

۲. هیچکس را نمی توان مجبور به شرکت در اجتماعی کرد.

ماده بیست و یکم:

۱. هر کس حق دارد در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه به وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.

۲. هر کس حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.

۳. اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است، این اراده باید بوسیله انتخاباتی ابراز شود که از روی صداقت و بطور ادواری صورت پذیرد، انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین کند.

ماده بیست و دوم: هر کس بعنوان عضو اجتماع، حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است بوسیله مساعی ملی و همکاری بین المللی، حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمونه آزادانه شخصیت اوست، با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور بدست آورد.

ماده بیست و سوم:

۱. هر کس حق دارد کار کند و شغل خود را آزادانه انتخاب کند، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد.

۲. همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی، در مقابل کار مساوی، اجرت مساوی دریافت کنند.

۳. هر کس که کار می کند به مزد منصفانه و رضایتبخشی ذیحق می شود که زندگی او و خانواده اش را موافق شئون انسانی تأمین کند و آن را در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر اجتماعی تکمیل نماید.

۴. هر کس حق دارد برای دفاع از منافع خود، با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه ها نیز شرکت کند.

ماده بیست و چهارم:

هر کس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد و بخصوص به محدودیت معقول ساعات کار و مرخصیهای ادواری با اخذ حقوق ذیحق است.

ماده بیست و پنجم:

۱. هر کس حق دارد که سطح زندگی و سلامتی و رفاه خود و خانواده اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت های طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند، و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری به بیماری نقص اعضا، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به علل خارج از اراده انسان، وسایل امرار معاش از دست رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود.

۲. مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت مخصوصی بهره مند شوند، کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج بدنیا آمده باشند، حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند.

## پی‌نوشتها:

۱. نظر اسلام در این زمینه، جداً عالی و بی نظیر است و بی شک هیچ مکتب اجتماعی‌ای، چنین حکم جامع‌الاطراف را تاکنون نتوانسته است صادر کند.

۲. تاریخ اعلان حقوق انسان، صفحه ۸.

۳. مؤلف محترم مهمترین مواد این اعلامیه را از کتاب تاریخ اعلان حقوق انسان، تألیف نویسنده فرانسوی «آلبیراییه»، تعریب دکتر محمد مندور، که از طرف «اتحادیه دول عربی» منتشر شده است، نقل کرده بود، ولی ما به دلیل اطلاعات خوانندگان محترم درباره اعلامیه جهانی حقوق بشر — که در دهم دسامبر ۱۹۴۸ میلادی بوسیله مجمع عمومی سازمان ملل تصویب و اعلام شد — کاملتر شود، همه مواد آن اعلامیه را با مقدمه‌ای که از طرف سازمان ملل متحد بر آن نوشته شده است، در اینجا نقل می‌کنیم تا در ضمن مطالعه آن، عظمت اصول بزرگ و جهانی اسلام را بطور کامل دریابید و البته ما از نقطه نظر بینش اسلامی، درباره بعضی از مواد اعلامیه حقوق بشر، نظراتی داریم که شاید در فرصت مناسب و امکانات بهتر، به نشر آن اقدام کنیم... — مترجم.



## ادامه متن . . .

ماده بیست و ششم:

۱. هر کس حقّ دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود. آموزش و پرورش، لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی است، باید مجانی باشد (آموزش ابتدایی اجباری است). آموزش عالی باید با شرایط تساوی کامل به روی همه باز باشد، تا همه بنا به استعداد خود بتوانند از آن بهره مند شوند.

۲. آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر کس را به حدّ اکمل رشد آن برساند و احترام حقوق و آزادیهای بشر را تقویت کند. آموزش و پرورش باید حسن تفاهم، گذشت و احترام عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت‌های نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه فعالیت‌های ملل متحد را در راه حفظ صلح تسهیل کند.

۳. پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود، نسبت به دیگران اولویت دارند.

ماده بیست و هفتم:

۱. هر کس حقّ دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند، از فنون و هنرها متمتع شود و در پیشرفت علمی و فواید آن سهیم باشد.

۲. هر کس حقّ دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی، فرهنگی، یا هنری خود برخوردار شود.

ماده بیست و هشتم: هر کس حقّ دارد برقراری نظم را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی، حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه ذکر شده است، تأمین کند و آنها را به مورد عمل گذارد.

ماده بیست و نهم:

۱. هر کس در مقابل آن جامعه ای وظیفه دارد، که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد.

۲. هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی‌های خود فقط تابع محدودیتهایی است که بوسیله قانون، منحصرأ به منظور تأمین شناسایی و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران و برای رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی دمکراتیک، وضع شده است.

۳. این حقوق و آزادی‌ها در هیچ موردی نمی تواند برخلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا شود.

ماده سی ام:

هیچیک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقّی برای دولت یا جمعیت و یا فردی باشد که بموجب آن بتوانند هر یک از حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه را از بین ببرند و یا در آن راه فعالیت بکنند.

چنین بود مجموعه کامل مواد اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد که درباره حقوق و آزادیهای انسان اعلان شده است، حقوق و آزادیهایی که دول بزرگ و عضو سازمان ملل متحد، به بهانه نگهداری و کوشش در راه آنها، همچنان آنها را لگدمال می سازند و مواد آن را، در زیر پرده حمایت و اجرای آن، پیوسته نقض می کنند. تصور می کنم متوجه شده باشید که بین اصول این اعلامیه و مبادی اعلامیه حقوق بشر فرانسه، تا چه حدودی پیوند و نزدیکی وجود دارد، و همچنین دریافته باشید که میان این اصول و اصول قانون اساسی علی بن ابی طالب علیه السلام، چه پیوند و ارتباط اساسی ای وجود دارد.

علاوه بر این، باید توجه داشت که اصول و دستور امام علی علیه السلام درباره جامعه انسانی، در چهارچوبی از مهر و عاطفه انسانی عمیقی قرار دارد، که اعلامیه جهانی حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، فاقد نظیر آن است.

## برتری اصول امام علی (علیه السلام)

\* ... و گویا که علی بن ابی طالب علیه السلام داستان همه قرون و اعصار و انسانیت قدیم را ضبط کرده است و همچنان به ضبط داستان قرون جدید می پردازد!...

\* ... و گویا که سرمایه دار، سر خود را به دست و پای «اخطبوط» متصل کرده است!... و بدین ترتیب او یک درنده آدمی است، و فقط انسانی نیست که زیباییهای چهره اش را پول مسخ کرده و از بین برده و یا خصلتهای زندگان در او مرده باشد: نه حرارتی و نه پرتوی، نه شوری و نه شوقی، نه هدفی و نه حیاتی!...

پس از این بررسی، که ما بطور خلاصه در ضمن آن، همه مبادی و اصول اعلامیه انقلاب فرانسه و اعلامیه جهانی حقوق بشر را ارزیابی کردیم و در معرض مقایسه با اصول انسانی علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دادیم و دیدیم که یا از نقطه نظر نصوص و مفاهیم، و یا از هر دو نظر و یا فقط از نظر مفاهیم و مضامین، همگام با مواد آن دو اعلامیه است، اکنون باید یادآور شویم که اصالت ریشه دار شخصیت بی نظیر و یگانه تاریخ ما، در بینش و اندیشه، در چهارچوبی که ما آن را نشان دادیم، متوقف نماند، بلکه در تقریر و بیان یک سلسله حقایق اجتماعی، که متفکران و اندیشمندان تا اواسط قرن نوزدهم و یا حتی اوایل قرن بیستم، از درک آن عاجز و دور مانده بودند (چنانکه امروز نیز بسیاری از مردم هنوز نتوانسته اند به آنها بمثابه حقایق صحیح بنگرند) به مرحله ای بالاتر و والاتر از این دو اعلامیه جهانی رسید و در آن گام نهاد.

در بیان حقایقی که ما به آنها اشاره می کنیم و می گوئیم، علی بن ابی طالب علیه السلام از مواد موجود در اعلامیه انقلاب فرانسه و اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز فراتر رفته است، حقایق و اصولی درباره مفهوم بنیاد اجتماعی از جانب امام مطرح شده که متأسفانه هیچیک از کسانی که درباره امام مطلبی نوشته اند، به آنها اشاره ای نکرده اند، چنانکه به مبادی و اصول عمیق و ریشه دار دیگر موجود در روش و مکتب امام (بمثابه اینکه امام یک اندیشمند و یک انسان است) اشاره ننموده اند. البته این حقایق و اصول، دارای فروع و اشکال گوناگونی است، ولی همه آنها به سه اصل اساسی برمی گردند و در واقع از این اصول سه گانه سرچشمه می گیرند و بر پایه آنها استوارند:

۱. اصل اول، طبیعت مال و ثروت است که دارای شکل و ماهیت اختاپوسی<sup>۲</sup> است!... اختاپوسی که همیشه دستهای چسبنده و بیشمار خود را به سوی هر چیزی دراز می کند و آنگاه آن را به سوی خود می کشد و می بلعد و سپس نفخ می کند و در عین حال باز بیشتر می طلبد!

۲. اصل دوم، طبیعت و خصلت ثروتمند و سرمایه دار است، که مانند به هم آمیختگی یک شیء با خود، با خصلت این اختاپوس درهم می آمیزد و در آن ادغام می شود که گویی با آن یکی شده و هدف او را در دستها و پاهاى خود پیوند زده و روش او را در پیش گرفته است! و ناگهان می بینید که او یک درنده وحشی در شکل آدمی است، و فقط انسانی نیست که عواطف و آرمانها و افکار و زیباییهای چهره اش را پول پرستی به زشت ترین شکلها درآورده باشد و یا فقط کار و کوشش او بر حول محور کمی یا زیادی درهم و دینار بچرخد و هستی و وجود او با آن ارزیابی شود، و یا هرگونه اندیشه و فکری در او بمیرد و همه نوع عاطفه و احساس انسانی در او خاموش

شود، و طبیعت انسانیت به پست ترین و ننگین ترین وضع در او مسخ گردد و یا خصایص زنده انسانی در او دگرگون شود و دیگر در وجودش، شور و شوق، حرارت و گرمی، پرتو و نور و هدف و زندگی، وجود نداشته باشد!

۳. اما اصل سوّم، همان طبیعت و وضع عموم و توده مردم است که شدیداً تحت تأثیر چگونگی نوع حکومت و نظام موجود قرار می گیرد. چرا که اگر سیستم اجتماعی موجود بخواهد که همگام با مردم پیش برود، عموم به پیشرفت و ترقی نایل می شوند، و اگر توجه خود را به گروه خاصی از مردم معطوف بدارد و فقط به بهبود وضع آنان پردازد، استعداد و شوق توده مردم، سرکوب و نابود می شود!

این اصل سوّم، بین اصول امام و مواد انقلاب کبیر فرانسه بطور مشترک، وجود دارد، ولی علی بن ابی طالب علیه السلام در بعضی از مسائل اساسی مربوط به این اصل، از مبادی و اصول انقلاب کبیر فرانسه جلوتر رفته و به نکته های عمیقی دقت کرده که مبادی انقلاب کبیر به آنها توجه نکرده است... بزودی این باریک بینیها و نکته سنجیهای امام را از نظر خواهیم گذراند.



اکنون درباره طبیعت مال و ثروت و خصلت ثروتمند و سرمایه دار، آنطور که علی بن ابی طالب ۷ دریافته است، سخن می گوئیم:

اندیشه و آزمایش زیاد و باریک بینی (جامعه شناسی) به علی بن ابی طالب علیه السلام نشان داد که دارایی و ثروت، خود شخصیت ویژه ای دارد و لازمه اش آن است که گسترش و وسعت و تورم یابد و هیچوقت به گسترش خود در اطراف و جهات ششگانه، قانع نشود و با آنچه که بلعیده و در شکم خود جای داده است، سیر نشود، بلکه همیشه به دنبال مقدار بیشتر و افزایش دائمی باشد، بطوری که اگر گنجایش و وسعتش بیشتر شد، نیازش نیز به خوراک جدید بیشتر شود!

و از آنجا که طبیعت مال و خصلت ثروتمند، در واقع یک وحدت و هماهنگی متعاونی دارند و به هم آمیخته بحساب می آیند، علی بن ابی طالب علیه السلام در بسیاری اوقات، درباره شخصیت و طبیعت دارایی و شخصیت و خصلت ثروتمند یکسان سخن می گوید و صاحب مال و ثروتمند را بمثابة آلتی می داند که انگشتهای مال و ثروت، در آن هنگام که می خواهد افزون شود و گسترش یابد، او را می چرخاند!

امام درباره معنی طبیعت ثروت، که آمیخته و ممزوج با طبیعت صاحب مال است، چنین می گوید: «... دنیا (برای انسان) جای سرگرمی و بازداشتن وی از مسائل دیگر است. و دنیا پرست، از دنیا بهره ای نمی برد مگر آنکه بخاطر اندوختن ثروت، شیفتگی وی بر آن، بیشتر و افزونتر شود. و هرگز وی به آنچه که بدست آورده، از آنچه که بدست نیاورده، بی نیاز نمی شود. و البته پس از گردآوردن دارایی، جدایی، و پس از استواری آن، شکست و از هم پاشیدگی است. و اگر از گذشته پند بگیری، در آینده از آن بهره مند خواهی شد»<sup>۳</sup>. تصور می کنم بخوبی دریافته باشید که این اصل اساسی علوی، در توصیف چگونگی مال و ثروت، که حاضر نیست در حدود ویژه ای باقی بماند و یا شرط و قیدی را بپذیرد، در هیچ نکته و گوشه اش، کوچکترین اختلافی با قواعد و اصول علمی جدید داشته باشد، که در ارزیابی روش ثروت، می گوید: ثروت، کوشش سرکشی برای گسترش دایره و افزایش مقدار و میزان و تکثیر میوه خود دارد!

مسئله افزایش بی حساب ثروت، چیزی نبود که علی بن ابی طالب علیه السلام با اندیشه خود آن را درک نکند و با چشم خود آن را نبیند، و به همین جهت است که در نص گویایی، بطور آشکار از آن سخن می گوید: «... و گروهی از مردم افزایش ثروت و زیادی مال را دوست دارند و از کم شدن آن می رنجند».

قاعده و خصلت این افزایش، یعنی ازدیاد ثروت بوسیله سود و ربح، آن است که ثروت در بازارهای گوناگون نفوذ کند و آنطور که خود می خواهد بکوشد تا سود خالص را به تنهایی ببرد و کوششهای افراد زنده را کوچک بشمارد و آنها را بمتابه آلتی در خدمت خود به کار وادارد و سپس با سودهایی که تازه به چنگ آورده است، از نو حمله را شروع کند و مجدداً پیشروی کند! و بخاطر همین نفوذ و پیشروی، بصورت تنها اربابی درآید که بدون چون وچرا مورد اطاعت قرار می گیرد و برای کار و کوشش مردم، ارزشی قائل نشود.

ثروت، بطور پیگیری این نقش را ایفا می کند و مردم هم همچنان به کوشش خود ادامه می دهند و ناگهان ما با یک حاکم پست و جامد به نام «ثروت» روبرو می شویم که قدرت و نفوذ خود را بسط و توسعه می دهد، تا بر جان و خون مردم مسلط شود و در طرف دیگر، مردم زنده ای را می بینیم که دارای جسم و جان، قلب و عقل هستند و چشم بینا و گوش شنوا دارند ولی عمرشان محدود و کوتاه است، و طوری به هم می پیچند و درهم می لولند و نابود می شوند که از فرصت وجود و هستی، سودی نمی برند! و بدین ترتیب جماد و چیز بی روحی، زندگان را می خورد و از بین می برد و مرگ بر زندگی غلبه می کند!

در نهج البلاغه جمله ای وجود دارد که در آن، امام علی علیه السلام مال پرستان و افراد کوتاه فکر و پست را معرفی می کند و می فرماید: «... و آن کس که ثروتی بر ثروت بیفزاید (در فکر) تکثیر آن باشد!»

در نهج البلاغه امام، ثروتمندان و فتودالها و مال پرستان، ثروت را به آن جهت بیشتر و افزونتر می کنند (و بنا به تعبیر امام: به میوه می رسانند) که بوسیله آن، بدون هیچگونه کوشش و شایستگی و لیاقتی، حکومت و قدرت را در دست بگیرند و البته در این واقعیت ناگوار، ضرر و زیان فراوانی بچشم می خورد که به جامعه می رسد و اکثریت توده را آزار می دهد و زندگی را جامد می سازد و عوامل پیشرفت و ترقی را در بین همگان، از بین می برد.

امام می فرماید: «این مشتری (معاویه) همکاری آن تبهکار نیرنگباز (عمرو بن عاص) را با اموال مردم، جلب و خریداری کرده است». اما درباره اینکه در مکتب امام چگونه این مال و دارایی، «ثروت و مال مردم» است؟ در بخشها و فصول گذشته به تفصیل سخن گفته ایم.

در نهج البلاغه امام، ثروتمندان و فتودالها و مال پرستان، ثروت را به آن جهت به گردش درمی آورند و به میوه می رسانند که املاک و مزارع مردم را بچنگ آورند و از نو بر مقدار ثروت خود، بیفزایند، و یا در پناه آن، روشهایی را پیش بگیرند که سود آن مخصوص خودشان باشد و در قبال اکثریت کامل مردم، تنها خود بهره مند شوند. و آنگاه بوسیله آن ثروت و مال، مردم را به شکل برده و کنیز بخرند و بفروشند و ساختمانها و کاخها و قصرهایی را، خواه به آنها احتیاج داشته باشند یا نداشته باشند بسازند و بالا ببرند!

علی بن ابی طالب علیه السلام، آگاه بود که این کاخهای رنگارنگ و آراسته، که کار و کوشش مردم بیچاره را در خود جای داده اند و صاحبانش هم حقوق دیگران را غصب کرده اند و ستونهای محکم و سر به فلک کشیده آنها در برابر کوههای شکسته و ویران، خودنمایی

می کنند، در واقع، مظهر و نمونه ای از مظاهر و جلوه های این ثروت افزون است که به قول امام، از «راه نامشروع»<sup>۴</sup> (یعنی از راه استثمار و غصب و احتکار) بدست آمده است.

و از اینجا است که وقتی امام به ساختمان بزرگی نگرست که یکی از کارمندان و عمال وی آن را بنا نهاده بود، سر خود را تکان داد و گفت:

«پولها و تفره ها، خود را نمایانند! این ساختمان، ثروت و توانگری تو را نشان می دهد»<sup>۵</sup>! و همچنین علی بن ابی طالب علیه السلام بخوبی خصلت ذاتی ثروت را دریافت و دانست که ثروت، خواه بطور نقد خالص باشد، یا املاک و مزارع، یا خانه ها و کاخها، هدفی جز تکثیر و «ثمربخشی» و ازدیاد ندارد. و همچنین بخوبی درک کرد که ثروت (در هر شکلی که جلوه کند!) صاحب خود را وادار می سازد که با حرص و آز بیشتری برای گردآوری مقدار بیشتر، بکوشد و بخاطر همین ثروتی که گرد آورده، خودبین و خودخواه شود، چرا که از نظر مکتب امام: «آن کس که بر چیزی دست یافت، خودبین و مغرور می شود و هر کسی هم که خودخواهی به او راه یافت، تباه خواهد شد».

هوادار مال و ثروت، چنانکه امام می فرماید، گرسنه ای است که سیر نمی شود و به همین جهت، در واقع، به شکل یک آلت بی اراده و کوری درمی آید که در دست خصلت ذاتی ثروت، اسیر می شود و: «آن کس که ثروتی (از راه نامشروع) بدست آورد توانگری او را به طغیان و تجاوز وامی دارد... و او بر آنچه که در دست دارد، دل می بندد و هواخواه آن می شود»!

نیازی نیست که مطالبی را که در گذشته به تفصیل درباره ادراک عمیق امام در این زمینه، ذکر کردیم، مجدداً نقل کنیم.

در گذشته نشان دادیم که علی بن ابی طالب علیه السلام بخوبی آن حقیقت اساسی و نتیجه محتومی را که وابسته به این خصلت به هم آمیخته «ثروت و ثروتمند»، در دایره ای از «خودبینی و احتکار» است دریافت؛ حقیقت و نتیجه ای که امام در درک آن، بر همه اندیشمندان و متفکران جهان، حتی تا اواسط قرن نوزدهم، سبقت و پیشی داشت، و آن اینکه: غرور و خودبینی بخاطر ثروت و افزایش بی حساب آن، جامعه ای را بوجود می آورد که در آن جامعه، بین توده مردم از نقطه نظر حقوق و وظایف و مقامات، مساواتی وجود نخواهد داشت و در واقع، ثروتمند و توانگر آن جامعه، به آن جهت بهره مند می شود که بینوا و تنگدستی گرسنه می ماند و هیچ نعمت فراوانی در گوشه ای گرد نمی آید، مگر آنکه در کنار آن، حقّی ضایع و پایمال می شود<sup>۶</sup>. علی بن ابی طالب علیه السلام برای آنکه این ضرر ناشی از احتکار و استثمار و خودبینی و افزایش ثروت را از جامعه دور سازد، دستور می دهد که: «مردم باید از لحاظ حقوق، مساوی باشند»، چنانکه به تفصیل درباره آن سخن گفتیم و چگونگی آن را روشن ساختیم.

در مکتب امام، فقط کار و کوشش، اساس و عامل برتری انسانی بر انسان دیگر (در هر گونه پاداش و مزدی) خواهد بود، و: «هرگز پاداش نیکوکار ضایع و پایمال نخواهد شد»؛ و «آن کس که با دست کوتاه (خود) ببخشد، با دست دراز (از جانب خدا) بخشش و پاداش می یابد»، چرا که جامعه، در مورد فرزندان کارگر و تولیدکننده و سودبخش خود، نیکوکار و خوشرفتار است.

ولی در مکتب امام کسی که با دست کوتاه خود، اموال مردم را غصب می کند، آنچه را که غصب کرده است، با دست نیرومند و آهنینی از او دریافت می شود. و با اتکا به همین مکتب بشردوستانه، امام هرگونه مال و ثروت و ملکی را که «اشراف و بزرگان» از راه های

نامشروع بدست آورده بودند، از آنان بازپس می‌گیرد و مجدداً آن را در بیت المال عمومی قرار می‌دهد، یا آنکه تمام آن را در میان تولیدکنندگان و کارگران و نیازمندیانی که به علت ناتوانی و درماندگی، یا هر عامل دیگری، قدرت کار ندارند، توزیع و تقسیم می‌کند. و باز با اتکا به همین مکتب بشردوستانه است که علی بن ابی طالب علیه السلام به صاحبان خانه‌ها و منازل، دستور می‌دهد که در بعضی اوقات، از آن گروه مستأجرینی که هیچگونه پناهگاه و مسکن و خانه‌ای ندارند، وجه الاجاره و کرایه دریافت نکنند، چرا که، صاحبخانه‌ای که اجاره می‌گیرد، به دلیل اینکه آن خانه را اجاره داده است، نیازمند آن خانه برای نشستن نیست، و از طرفی هم مستأجر او، که برادر اوست، جایی برای نشستن ندارد و ثروت و ملک هم (در اساس) مربوط به همه مردم است.<sup>۷</sup>

علی بن ابی طالب علیه السلام از هرگونه استثماری، به هر شکل و رنگی که باشد، بیزار است و بنابراین، چرا ثروتمندان (خواه ثروتمندان پول باشد یا خانه) می‌خواهند که ثروت خود را از راه مردمی که حتی نیازمند خانه و مسکنی هستند که در آن بنشینند، افزایش دهند؟... امام به قثم بن عباس که فرماندار او در مکه بود، چنین پیغام فرستاد: «... و به اهل مکه فرمان ده که از هیچ ساکنی مزد و کرایه نستانند»<sup>۸</sup>.

اما اصل سوّم: درباره اصل سوّم که همان طبیعت و خصلت انعطاف‌پذیری مردم و تحت تأثیر شدید قرار گرفتن آنان، در قبال شکل و نوع حکومت و دولت است، امام دستوراتی دارد که مراعات آن را تأکید و تأیید می‌کند و آن را یک امر قابل توجه و یک هدف اساسی برای بنیادگذاران جامعه‌های استوار و رستگار و سالم، قرار می‌دهد.

بسیاری از قانونگذاران پیشین در قرون قدیم، و اکثریت فلاسفه و حکمای انسانیت‌های قرون وسطی، در ضمن وضع قانونهایی خاص، مسؤولیتهایی بر توده‌ها و گروهها تحمیل کرده بودند، که در واقع از قدرت تحمل و توان آنان خارج بود.

از چیزهایی که آن را فقط به گروهها و مردم نسبت داده‌اند، چگونگی عمران و آبادی شهرها و اختلاف آنها در پیشرفت و عقب ماندگی است، که آن را با مقیاس کوشش و فعالیت گروهها، یا بیحالی و سستی آنان و میزان استقبال و یا عدم استقبال آنان از کارهای تولیدی و ثمربخش، مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دادند.

آنان با در نظر داشتن رغبت و تمایل مردم یک شهر و سرزمین به کارهای ابتکاری و سودبخش، و یا با مشاهده رفتار خوب و حسن معاشرت آنان، یا تمایلشان به آرامش و رغبتشان به امنیت و صلح، می‌گفتند که مردم این سرزمین یا شهر، دارای قدرت اندیشه و ابتکارند و در کار و تولید، کوشا هستند و مردمی نیکوکار و مهربان و اهل دوستی و معاشرتند!! و در قبال آن، اگر در سرزمینی آثار سستی و رکود و بی‌کفایتی را می‌دیدند، و یا احساس می‌کردند که در بین فرزندان آن سرزمین، تمایلی به زشتی و دشمنی و آشوب وجود دارد، بدینصورت دآوری می‌کردند که اصولاً مردم آن سرزمین، سست‌عنصر و نالایقند و نمی‌توانند از خود فکر و ابتکاری داشته باشند، یا آنان مردمی بی‌کار و بی‌ثمرند و افراد شرور و نادرستی هستند که از همزیستی و مهر و عاطفه بویی نبرده‌اند و هیچگونه رغبتی به رستگاری و آشتی و آرامش در آنها پیدا نمی‌شود. آنگاه بر پایه همین بینش و نظریه، بسیاری از متفکران گذشته، هرگونه زشتی و تباهی‌ای در جوامع قرون: قدیم، وسطی و حتی جدید را هم فقط ناشی از جماعت و توده می‌دانستند، بدون آنکه به شکل و نوع

حکومتی که در این جوامع بر روی کار هستند دقت کنند و یا به طبیعت و خواست نظام موجود و شخصیت خود زمامدار، کوچکترین توجهی مبذول دارند.

از کسانی که نظریه مسؤل دانستن مردم بجای دولت و نظام اجتماعی موجود را محکوم دانسته اند و این بینش غلط مربوط به چگونگی اوضاع عمومی را بخوبی برای مردم ترسیم کرده و نشان داده اند، لافوتین، شاعر بزرگ فرانسوی است که هواداران این نظریه را بسختی مورد انتقاد و تمسخر قرار داد و مسئولیت مستقیم یا غیرمستقیم هر کسی را بطور آشکاری بیان داشت.

لافوتین بالخصوص در قصیده ای که درباره کنگره حیوانات! سروده، این حقیقت را نشان داده است. او در این قصیده (کنگره حیوانات) نشان می دهد که آنها به منظور بررسی عوامل و علل اساسی بدبختیهای موجود در «مملکت حیوانات» آن کنگره را تشکیل داده اند!

«برای کسانی که اشعار لافوتین ۹ را می خوانند و هدفها و مقاصد اجتماعی و سیاسی وی را درک نمی کنند و سپس کتاب هیولیت تن را درباره لافوتین می خوانند، پرده ها کنار می رود و خوانندگان از جهان حیوانات که شاعر در آن شنا می کرد، با جهان انسان، یا جامعه فرانسه در دوران حیات وی (قرن هفدهم) ارتباط برقرار می کنند و آنگاه همراه نویسنده، در یک سالن مملو از عکسها و نقاشیها، قدم می زنند که هیولیت تن نام آن را، موزه یا نمایشگاه لافوتین گذاشته است. و سپس تابلوهایی از جامعه فرانسوی و وضع سیاسی و اجتماعی آن می بینند که در نقشهایی از جهان حیوانات و حوادث شگفت آوری از روابط پرندگان و درندگان نشان داده شده است!

داستان عجیب و جالب کنگره حیوانات، که در آن، همه حیوانات برای بحث درباره علت پیدایش وبا و عامل اصلی این بدبختی گرد آمده اند، جز انتقاد تند و انقلابی و نیش داری، از وضع اجتماعی موجود در آن روز فرانسه، چیز دیگری نیست.

این کنگره نشان می دهد که هیچیک از گناهان و تباهیهای که در جرگه حیوانات زبان بسته ای! مانند شیر و همراهانش (یعنی لویی چهاردهم و وابستگان و اطرفیانش) رخ داده و بوقوع پیوسته است، عامل پیدایش این بدبختی و نکبت نبوده، بلکه، علت اصلی آن، این بوده است که یکی از الاغها! مختصر علفی را که در جلوی یکی از کلیساها سبز شده بود، چریده و خورده است! و فقط همین گناه! باعث شده که این بدبختی بزرگ دامنگیر مملکت حیوانات! شود و اینهمه بلا و مصیبت به آنان روی آورد! و بسیار روشن است که مراد شاعر از الاغ ساده و زحمتکش، همان گروههای اصیل مردم هستند که همیشه باید غرامت پردازند و سود و بهره را دیگران ببرند! ۱۰. همانند این نظریه صحیح، درباره بعضی از وقایع، و عوامل حقیقی پیدایش آنها را، نویسنده بزرگ دوران عباسی، «عبدالله بن مقفع» بخوبی درک کرده که در کتاب مشهور خود: کلیله و دمنه، با تازیانه ها و نیشهای انتقاد، چهره های زمامداران گردنکش و تبهکار را نوازش داده است!

در امثال این کتاب، انتقادات سیاسی و اجتماعی صادقانه ای وجود دارد که نویسنده بوسیله آنها، بار سنگین بسیاری از انواع و اشکال فساد و تباهی را از دوش توده مردم برمی دارد و عامل پیدایش آنها را، دولت فاسد و زمامدار ستمگر و خوشگذران معرفی می کند. این انتقادات در امثال: فیل و چکاوک، خرگوش و شیر، پادشاه و فزّه و غیر اینها، بچشم می خورد!...

البته از مواردی که هیچ شکی در آن راه ندارد، آن است که قسمت بزرگی از مسؤلیت در قبال هر چیز نیک یا بدی، برگردن جماعت و توده مردم است. چرا که اگر توده مردم ساده و جاهل باشند، به آنگونه نظامهای اجتماعی تن در می دهند که همیشه باعث آزارشان



می شود. و همچنین اگر نادان و کوتاه فکر باشند، حکومت زمامداران فاسد و احمق را می پذیرند. و این رضایت و پذیرش، طبیعت ذاتی جماعت و توده مردم نیست، بلکه ادامه آن حالت جهل و نادانی و کوتاه فکری است که گاهی مردم را از درک مصلحت حقیقی خود، باز می دارد، و آنان از فهم خیر و شر و نیک و بدی ای که از این راه متوجه ایشان می شود، عاجز می مانند.

درست در همینجا است که مسئولیت نظام اجتماعی موجود و مسئولیت زمامدار (که اجرا کننده و بوجود آورنده شرایط نظام موجود است) اهمیت پیدا می کند. و در اینجا است که باید نظام اجتماعی، زمامدار و جماعت توده را بمنابۀ دارو و طبیب و بیمار فرض کنیم: یعنی آن جماعتی که به علت نادانی و عدم درک راه درمان امراض خود، بیمار است، باید پزشک دانشمند و بزرگواری داشته باشد که داروی ثمربخشی را که در ترکیب آن تقلب بکار نرفته و در کیفیت استعمال آن هم حقه بازی نشده است، تجویز کند! این مسئولیتی که در بهبود بخشیدن به وضع عمومی و سوق آن در مسیر صحیح، بعهدۀ نظام اجتماعی و دولت گذاشته شده است، بطور مستقیم مورد توجه علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بوده و امام باز بطور مستقیم، ادراک صحیح خود را در این زمینه، بیان داشته است.

علاوه بر مسائلی که در فصلهای گذشته از امام نقل کردیم و آرا و نظریات وی را در زمینه به هم پیوستگی مصلحت زمامدار و توده مردم (در چهارچوب شرایط و حدود مخصوص) بیان کردیم، باز می بینیم که امام سخنان زیادی نیز درباره مطالبی دارد که ما هم اکنون درصدد بررسی و بحث آن هستیم.

علی بن ابی طالب علیه السلام در گفتارهای زیادی، قدرت دولت و نیروی حکومت و نظام موجود را در سوق دادن مردم به سوی بنیاد اجتماعی و اخلاقی و عمران و آبادانی، نشان می دهد.

علی بن ابی طالب علیه السلام همه اعمال و کردار فرد را به اخلاق فردی خاصّ وی و چگونگی تصورات و حدود اراده اش، مرتبط نمی سازد، بلکه بطور دقیق، آنچه را که مربوط به فرد است، بعهدۀ او می گذارد و آنچه را که مسئولیت آن درواقع بعهدۀ نظام اجتماعی و حکومت (و عوامل ناشی از آن) است، به آنها مربوط می داند.

نظر علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد عدم اجرای حدّ قانونی درباره زن زناکار (که اضطراب به آن وادارش کرده بود) یک اعتراف آشکار از طرف امام بر صحّت این حقیقت است که اعمال فرد را همیشه نباید ناشی از اراده و یا اخلاق او فرض کرد و روی آن داوری کرد، بلکه اعمال افراد، نوعاً ناشی از اراده آمیخته به اوضاع عمومی است، که چگونگی آن اوضاع را سیستم بخصوصی بوجود می آورد و دولت خاصی آن را می چرخاند!...

در فصلهای گذشته دیدیم که چگونه امام بین درستی و راستی حکومت و اصلاح توده مردم، رابطه ناگسستنی و محکمی قائل است. دیدیم که چگونه بسیاری از جهات مادی و معنوی زندگی عمومی و بسیاری از شرایط زندگی خصوصی را مربوط به عدالت حکومت و نیکی و صحّت قوانین و اصولی می داند که سرمشق روش زمامدار است. تازه پس از همه اینها، آشکار می فرماید: «عدالت زمامدار بهتر از بهبود اوضاع روزگار است!» و از آنجا که در مکتب امام، برای وجود زمامدار و هیئت حاکمه، مفهومی جز اجرای عادلانه و صحیح قوانین وجود ندارد، و از آنجا که باز در مکتب امام علی علیه السلام، قوانین، مفهومی ندارند، مگر در صورتی که در راه احیای حق و از بین بردن باطل و ایجاد مساوات و برابری در بین مردم در همه حقوق و وظایف و همچنین در کوشش بخاطر استفاده عموم از همه راه های

مشروع و صحیح، بکار روند، این عبارت علوی همان اصل و حقیقتی را روشن می سازد که ما اکنون به دنبال بیان آن هستیم و آن: تأثیر نظام اجتماعی و راه عملی آن در سوق دادن جامعه به سوی نیکی یا بدی و همچنین: مسئولیت بزرگ زمامدار و سیستم اجتماعی، در برخورد جامعه با هرگونه عوامل شکست و سقوط یا علل پیشرفت و ترقی است. برای تقویت و تحکیم این اصل و قاعده اساسی، که به نظر ما در عمق خود یک اصل انقلابی است و با دیگر اصول و مبادی علوی ناشی از اندیشه نیرومند و خطاناپذیر و بینش صحیح و محکم، همگام است، علی بن ابی طالب علیه السلام گوش و دل مردم را با این توضیح دیگر آشنا می سازد تا بوسیله آن، آیه ی قبلی خود را از نقطه نظر قاطعیت و دلالت، تثبیت کند، و می فرماید: «اگر زمامدار تغییر کند، زمان و اوضاع نیز دگرگون خواهد شد!».

من در زمینه اصول اساسی ای که بتوانند سیستم اجتماعی و قدرت اجرایی را در راه صحیحی بکار وادارند، چیزی را که از چهارچوب این دو سخن امام علی علیه السلام خارج باشد، سراغ ندارم و ندیده ام. باضافه اینکه در این دو سخن گراندقدر، آنچنان صراحت و اختصار منطقی و محکمی وجود دارد که به آنها، شکل یک اصل علمی را می بخشد.

عظمت و شخصیت یگانه ی علی بن ابی طالب علیه السلام از اصول و ارکان دیگری نیز پرده برمی دارد که در زمینه مسائل مربوط به سیستمهای اجتماعی دوران خود و همه دورانهای پس از آن، از همه آنچه که گفتیم و نقل کردیم، برتر و والاتر است.

اینها مبادی و اصولی است که امام بوسیله آنها، از روح دو اعلامیه انقلاب فرانسه و اعلامیه مجمع عمومی، در بسیاری از مسائل و نکات پراهمیت، گامی فراتر نهاده است.

در طلعه حقایقی که علی بن ابی طالب علیه السلام آنها را درک کرده و بی شک بیان و تقریر آنها، جز از جانب یک اندیشمند بزرگ و خردمندی یگانه و فردی عمیق و نکته بین، امکانپذیر نیست، این اصل اساسی است که وی با بیان آن، داستان همه قرون و اعصار انسانیت قدیم را بطور کامل ضبط کرده و شرح داده و همچنان به ضبط داستان قرون جدید پرداخته است... آنجا که می فرماید: «هیچ بینوا و تنگدستی گرسنه نماند مگر در سایه آنکه ثروتمندی از حق او بهره مند شده است» و آنجا که باز برای تحکیم این حقیقت فرموده است: «هیچ نعمت فراوانی را ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقی پایمال شده است!»

معتقدم که علی بن ابی طالب علیه السلام با بیان و شرح این حقیقت؛ از هر دو اعلامیه (اعلامیه انقلاب کبیر فرانسه و اعلامیه جهانی حقوق بشر) گامی فراتر نهاده و جلوتر رفته است. چرا که نه در نصوص و مواد اصلی آن دو اعلامیه، و نه در فروع مربوط به آن اصول و مواد، حتی اشاره ای هم به این حقیقت اساسی نشده است. و باید علناً خاطر نشان سازم که هیچیک از اندیشمندان و متفکران قرون گذشته، این حقیقت اصلی اجتماعی را نتوانسته اند درک کنند و به همین علت هم نه بطور صریح و نه بطور اشاره، از آن یاد کرده اند. درک وضع جوامع بشری و حقایق اجتماعی، به این شکل بی نظیر، فقط در سایه پیدایش و رشد نظریات علمی جدید (درباره تفسیر وقایع تاریخی و حقایق اجتماعی و خصوصیات جوامع بشری) آن هم در اواسط قرن نوزدهم، برای اندیشمندان امکانپذیر شد.

## پی‌نوشتها:

۱. نمونه بارز این پایمال‌کردن حقوق انسانی از طرف امضاکنندگان اعلامیه حقوق بشر، فاجعه کنگو بود... پنج سال پیش، لومومبا رهبر ملی خلق زجر دیده کنگو را در زیر سرنیزه های سربازان سازمان ملل، دزدیدند و او را بدست عامل و مزدور سیاه و ردلی به نام چومبه سپردند تا قطعه قطعه اش کند و صدایش را برای همیشه خاموش سازد... لومومبا بخاطر ادامه استعمار مردم کنگو از طرف امپریالیستهای غربی و سهامداران تراستهای بزرگ اردوگاه سرمایه داری کشته شد، اما هواداران او، در مرکز مسلمان نشین کنگو، یعنی استانی ویل دور هم جمع شدند، و به مبارزه آشتی ناپذیر خود علیه استعمار و نئوکلینیسم ادامه دادند...

ولی طولی نکشید که نیروهای امپریالیسم بلژیک - آمریکا در یورش وحشیانه ای، استانی ویل را فتح کردند و متجاوز از پنج هزار انسان سپاهپوست را قتل عام نمودند، و نام آن را دفاع از آزادی! گذاشتند! «مایک»، فرمانده مزدوران سفیدپوست که در قتل عامهای کنگو شرکت داشت، در یادداشتهای خود (که اخیراً در روزنامه کیهان ترجمه و منتشر شد) می نویسد که: «ما به کوچک و بزرگ رحم نمی کردیم، زیرا احتمال می رفت که هر کدام از آنها عضو نهضت آزادیبخش ملی کنگو باشد... ما حداقل پنج هزار نفر از آنان را بقتل رسانیدیم تا توانستیم اسیران سفیدپوست را نجات! دهیم. در این جریان، کشیشان وابسته به مسیونهای مذهبی مسیحی، به علت آشنایی با وضع محل، ما را راهبری می کردند!!...» بعد از کنگو، باید نامی هم از رودزیا، آنگولا، موزامبیک، عدن و ویتنام خونین ببریم... ویتنامی که در زیر چکمه های راهزنان خارجی می نالید و مردم بی پناه و بی دفاع آن، بخاطر سودجنگ افروزان متجاوز و فروش کالای سهامداران کارخانه های اسلحه سازی امپریالیستها، گروه گروه کشته می شدند... البته این خصلت ذاتی امپریالیسم و خواست نظام اجتماعی سرمایه داری جنایت بار غربی بوده و هست، ولی آنچه که شرم آورتر و ننگین تر است، آن است که کسی تجاوزکاران و آدمکشان غربی را، که وحشیانه در ویتنام می جنگیدند؛ «سربازان مسیح!» بنامد! روزنامه «پرچم خاورمیانه» چاپ آبادان، شماره ۶۱۶، مورخ دی ماه ۴۵ نوشت: «کاردینال اسپلن رهبر کلیسای کاتولیک آمریکا از عملیات آمریکا در ویتنام پشتیبانی کرد، وی سربازانی را که بر ضد مردم - می جنگند «سربازان مسیح» خواند... ولی یکی از مشاوران پاپ گفت، نمی توان این جنگ را مقدس نامید...!» آری، چنین است نمونه ای از اقدامات آزادیخواهانه! دولتهایی که برای دفاع از اعلامیه حقوق بشر! بیا خاسته اند... ولی با ملاحظه وضع مردم آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، باید با مؤلف همصدا شد و گفت: اینها سربازان خود را برای نابودی حقوق و آزادیهای انسانی، به گوشه و کنار جهان می فرستند! اینها ژاندارمهای بین المللی هستند که هدفی جز حفظ منافع اردوگاه سرمایه داری ندارند، و آنچه که در منطق اینها مفهومی ندارد، حقوق انسان و آزادیهای قانونی افراد بشری است که ترور کندی و پایمال کردن خون او، خود گواه گویایی بر جنایات این ژاندارمهای آدمکش و وحشی است... مترجم.

۲. اختاپوس، Octopod Cuttle Fish، ماهی یا حیوان دریایی هشت پای است که بیشتر در سواحل شام و مصر پیدا می شود! کلمه اختاپوس به معنی (هشت پا) است. «محمدکاظم ملکی»، مؤلف المعجم الزوولوجی الحدیث، (چاپ نجف، ج ۱، صفحه ۱۵۱) و «امین معلوف» صاحب کتاب معجم الحیوان، (چاپ مصر، ص ۱۷۴)، ضمن معرفی این حیوان هشت پای دریایی می نویسند: «هشت پای او که از ناحیه سر آویزان است، بسیار قوی است و هر چیزی را که بگیرد، با خود می برد و می بلعد!». و به همین علت است که مؤلف محترم، ثروتمندان پول پرست و ستمگر را به اختاپوس تشبیه کرده است...

۳. از نامه هایی است که امام علی علیه السلام در نصیحت معاویه، به او نوشته اند.

۴. «من غیر حله».

۵. البته توجه دارید که اعتراض امام علی علیه السلام به ساختمان بزرگ! سیزده قرن پیش بوده است، ولی اگر آن حضرت به ساختمانها و کاخهای کارمندان ادارات عصر ما نظری می کرد، بی شک اکثریت آنان را به اتهام دزدی و رشوه خواری و فساد، و ساختن کاخهایی که حقوق تمام عمر آنان هم اجازه ساختن آن را نمی دهد، از کار برکنار می کرد و به پای میز محاکمه می کشانید...

۶. این آیات جاوید و جالب علوی را در صفحه ۲۷۳ و ۲۷۴ - جلد اول فارسی این کتاب - نقل کردیم و در فصل: «رفع نیازمندی»، ج ۱، صفحه ۲۵۴ هم درباره آنها بحث کرده ایم. - مؤلف.

امام علی علیه السلام فرموده است: ما جاع فقیر الایمات مع به غنی - هیچ بینوایی گرسنه نماند، مگر در سایه آنکه ثروتمندی از حق او بهره مند شد و همچنین فرموده است: «ما رأیت نعمة موفورة الاوالی جانها حق مضیع - هیچ نعمت فراوانی را ندیدم، مگر آنکه در کنار آن حقی پایمال شده است ... - مترجم.

۷. بی شک منظور مؤلف این نیست که خانه و ملک، دیگر مربوط به صاحب اصلی او نیست، بلکه می خواهد بگوید که در صورت اضطرار باید بر افراد بینوا، سختگیری نکرد... و البته این وظیفه جامعه و دولت است که وسایل آسایش و زندگی همه مردم را تأمین کند...

۸. نامه امام علی علیه السلام به فرماندار خود در مکه، بعنوان نامه ۶۷ امام در نهج البلاغة نقل شده است. و جمله ی بالا: «مر اهل مکه ان لایأخذوا من ساکن اجراً» یکی از دستورهایی امام در آن نامه است.

۹. لافونتین، Lafontaine، شاعر معروف فرانسوی است که کتابی به نام امثال دارد، (۱۶۲۱ - ۱۶۹۵) و هیپولیت تن نیز یکی از نویسندگان شهیر فرانسه است که کتابی درباره لافونتین نوشته است...

۱۰. تلخیص از کتاب الفکر العربی الحدیث، تألیف «رئیف خوری».

## امام علی (علیه السلام) و جلوه هایی از عدالت هستی

### برابری و هماهنگی هستی

\* علی بن ابی طالب علیه السلام احساس کرد که همه اجزای جهان بزرگ هستی به هم پیوسته اند و با هم، هماهنگ هستند و از همینجا است که اگر باد تندی بوزد، شاخه های درختان را تکان می دهد و اگر با شدت بیشتری همراه باشد، طوفان بیا می کند و درختها را از بیخ وین می کند، ولی اگر به شکل نسیم ملایمی درآید و با آرامی و نرم نرمک در روی زمین گردش کند، آنها حالت مستی به خود می گیرند! و همه اشیا در جای خود آرامش می یابند!

\* علی بن ابی طالب علیه السلام همچنین دریافت که نیروی عمومی هستی، گیاههای خشک را با همان قانونی تحت نظر دارد که برگهای سبز و کشتزار بیا ایستاده و لرزان از وزش باد را!

\* علی بن ابی طالب علیه السلام نظریه سوداگران را به سخنی محکوم کرد که ناشی از روح هستی و وجود بود. و گویا که جهان هستی در بیان راز درونش با وی همراه بود!

تنها یک نگاه که انسان به: جهان هستی و اوضاع خارجی و موجود در آن بیفکند!... تنها یک نگاه به: ستارگان پراکنده در سینه وجود و اختران شناور در دل افقهای ابدی، و به خورشید درخشان و ابرهای گذران و باد وزان و کوههای سر به فلک کشیده و دریاهایی که از بادهای تند موج می زنند و یا در دل تاریک شب، پوششی بر روی خود کشیده اند! آری، تنها یک نگاه بر اینها، برای او کافی خواهد بود که اطمینان یابد: جهان هستی و اوضاع آن، ناموس و قانون ویژه ای دارد که در هیچ صورتی، تخلف از آن امکانپذیر نیست.

و تنها یک نگاه که انسان به اوضاع طبیعت و جهان اطراف خود بیفکند... و تنها یک نظر به تابستان که گرمای سوزانی دارد و با دو نسیم آن آرام می گیرد، و به پاییز که جنگلش پژمرده شده و هوایش گریه وزاری سر داده! و چشمه های آسمانش خشک شده اند، و به زمستان که رعد و برق آن تشویش می آفریند و بارانهایش موجب سیل می شود و تراکم ابرهایش، نشانیهای راه زمین و آسمان را از تو پنهان می سازد! و به بهار که دنیای تازه و نوینی را در پیش پای تو می نهد و چشمه های پر آب و سرزمینهای سرسبز و گلها و گیاهان دلنشین و باغهای رنگارنگ برای تو فراهم می آورد... آری، تنها یک نگاه به اینها، کافی است که انسان را مطمئن سازد: جهان هستی و طبیعت و اوضاع آن، قانون و ناموس خاصی دارند که در هیچ صورتی تخلف از آن امکانپذیر نیست!.

آری، تنها یک نگاه کنجکاوانه که انسان بر این و آن بیفکند، کافی است که بر او ثابت کند: این قوانین و نوامیس جهان هستی، پابرجا و استوار و راستین و دادگر هستند و منطق قاطع آن بر پایه این صفات و خصوصیات استوار است، و فقط هم در این شرایط است که می توان مجوزی بر این آفرینش و این هستی بزرگ پیدا کرد!...

علی بن ابی طالب علیه السلام این نگاه را به جهان هستی افکند و بطور مستقیم، صدق و ثبات و عدالت نوامیس آن را دید و دریافت و از آنچه که دیده بود، تکان خورد و این امر در خون او به جریان افتاد و در تاروپود وجودش رسوخ کرد و در او فکر و احساسی را به هیجان آورد که لبه‌ایش را برای بیان این حقیقت بحرکت درآورد: «آری، براستی که آسمانها و زمین، بر پایه حق استوار شده اند».

اگر شما بکشید که صدق و ثبات و عدل را در یک کلمه بیان کنید، بی شک کلمه ای جامعتر از «حق» نخواهید یافت، چرا که جوهر هر سه کلمه بالا، در مدلول «حق» بخوبی نمودار می شود!

علی بن ابی طالب علیه السلام در اعماق درون خود دریافت که مقایسه بین زمین و آسمان، که بر پایه حق استوار هستند و در سه شکل به هم پیوسته صدق، ثبات و عدل یکسانند، و بین دولت و حکومتی که باید شکل کوچکی از این هستی استوار شده بر ارکانی محکم و خلل ناپذیر را نشان دهد، از هر جهتی صحیح و منطقی است و روی این حساب، این ارزیابی و مقایسه را در اندیشه و درون خود چنان بصورت طبیعی انجام می دهد که افراد کومه فکر و دور از تفکر و اندیشه، از درک چگونگی آن عاجز می مانند. و به همین علت چیزی نمی گذرد که می بینیم علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

... و بزرگترین حقوقی که خداوند واجب فرموده، حقّ والی و زمامدار نسبت به توده مردم، و حقّ مردم نسبت به زمامدار است: این حقّ واجبی است که خداوند بر هر یک از زمامدار و توده، نسبت به دیگری، مقرر داشته و آن را وسیله و عامل همدمی و دوستی آنان قرار داده است. پس وضع مردم جز با رفتار خوب زمامداران، اصلاح نشود و وضع حکمرانان جز با پابرجایی و استقامت مردم به سامان نیاید. و آنگاه که مردم حقّ زمامدار را ادا کردند و او نیز حقّ توده مردم را بجای آورد، حق در بین آنان مقام ارجمند و والایی یابد و پایه های دینشان استوار و نشانه های عدل و داد پابرجا شود و سنتها، در راه صحیح خود جاری گردد و در اثر آن، روزگار به صلاح آید و به بقا و پابندگی دولت امید رود! و اگر مردم بر زمامدار غلبه یابند و یا زمامدار بر توده ستم کند، اختلاف کلمه بوجود آید و نشانه های ستم آشکار گردد و عمل به سنتها مطرود شود و هوی و هوس سرمشق کارها قرار گیرد و احکام و قوانین بلاجر ماند و دردهای افراد، فزونی یابد. و آنگاه دیگر از عدم اجرای حقّ بزرگ و یا بخاطر اعمال روشهای بزرگ غیر صحیح، کسی اندوهگین و نگران نشود. و در آن زمان، نیکوکاران، خوار و زبون و تبهکاران و اشرار، ارجمند و توانا شوند و بازخواستهای خداوند، از بندگان بسیار شود...

صادقانه به شما توصیه می کنم که در منطق علی بن ابی طالب علیه السلام دقت کنید، تا پیوندهای عمومی و بزرگ موجود در بین عناصر دولت و حکومت و بین کارهای نیک و سودمند «و ثبوت این عناصر بر پایه هایی از حقّ و حقیقت» را دریابید. همان حقّی که جامع سه شکل: صدق و ثبوت و عدل (پایه های آسمانها و زمینها) بشمار می آید.

علی بن ابی طالب علیه السلام احساس کرد که همه اجزای جهان هستی پر عظمت به هم پیوسته اند و با هم، هماهنگ هستند و از همینجا است که اگر باد تندی بوزد، شاخه های درختان را تکان می دهد و اگر با شدت بیشتری همراه باشد طوفان بیا می کند و درختها را از بیخ وین می کند، ولی اگر بصورت نسیم ملایمی درآید و به آرامی و نرم نرمک در روی زمین گردش کند! آنها حالت مستی به خود گیرند و همه اشیا در جای خود آرامش یابند!

امام همچنین احساس کرد که اگر خورشید، پرتو و نور خود را بر زمین ارزانی دارد، نشانیهای روی زمین بر همه روشن و آشکار شود و اگر از پرتوافکنی باز ایستد، پوشش و پرده ای از تاریکی بر همه جا سایه افکند. و گیاه با اینکه رشد می کند و گل و برگ می دهد و گاهی میوه نیز بیار می آورد و در این شکل و هدف خود، با اشعه روز و ماهیت هوا و قطره آب و خاک زمین، کاملاً متمایز است، ولی همین گیاه، بدون تابش خورشید و بی وجود هوا و آب و خاک، هرگز رشد و نمو نمی کند و گل و برگ نخواهد داشت!

علی بن ابی طالب علیه السلام همچنین احساس کرد، آبی که بنا به گفته وی: «موجهایش در تلاطم و آشوبند و از کثرت و فراوانی روی هم می غلظد!» در واقع «بر پشت بادی تند و نیرومند و پرصدا نشانیده شده است!» و بادی مخصوص که «در وزیدن (طبیعی) عقیم است و از راه اصلی خود فاصله دارد» مأموریت یافته که: «آب جمع شده را به حرکت وادارد و آن را برهم زند و موج و دریاها را به جنبش درآورد و آنچنان که در فضای وسیع می وزید، بر آن نیز بوزد و ابتدای آن را به انتهایش برگرداند و قسمت آرام آن را به بخش پراشوبش برساند، تا موجی عظیم از آن بالا آید!...».

و از وسایل آرایش روی زمین و شادی دلها، همین درخشش ستارگان و اختران و همین پرتو خورشید و نور مهتاب است...

امام از بررسی و سنجش همه اینها، احساس کرد که عناصر این جهان هستی که بر پایه های حق استوار شده، به شکلی محکم و تنگاتنگ با یکدیگر ارتباط دارند و نیروهای آن، بر همدیگر حقوقی دارند و همه آنها، در هر صورت و شکلی که باشند، با هم هماهنگند و بخاطر وجود و بقای خود، با یکدیگر پیوند دارند!

امام با بینش عمیقانه ای دریافت که مقایسه بین این عناصر به هم پیوسته و یگانه و برابر، و بین افراد انسان، که بخاطر وجود و بقای خود باید با یکدیگر یگانه و برابر و همکار هستند، از هر جهت صحیح و منطقی است؛ چرا که افراد بشر نیز در واقع از اجزای این هستی بزرگ هستند و همان حکمی را دارند که همه عناصر دیگر دارند؛ و بی شک در نخستین مرحله آن، همین تکافل و تعاونی قرار دارد که از نظر امام یک وظیفه تخلف ناپذیر است و بدون آن، زندگی و تداوم مفهومی ندارد. و از همینجا است که می بینیم علی بن ابی طالب علیه السلام، جهان جامد طبیعت و دنیای انسان را با بینش نور یک عقل و خرد و با جوشش یک احساس و درک، در یک ردیف قرار می دهد، تا عدالت هستی استوار شود و برپایه ی صدق و ثبات و عدل، گسترش همه جانبه ای داشته باشد و همه بتوانند آن را دریابند! و به همین منظور، دستوری را بیان می کند که با جهان هستی در بیان راز درونش همراه می شود!»: «... خداوند برای برخی از مردم، بر بعضی دیگر حقوقی قرار داده و آن حقوق را در حالات گوناگونش، برابر و یکسان فرموده، و بخشی از آنها را در برابر بخش دیگر واجب کرده است و بعضی از آن حقوق، جز در قبال برخی دیگر، تحقق و وقوع نمی یابد».

سخن بزرگ دیگری از همین سرچشمه می جوشد و می گوید که پایداری هرگونه نعمتی وابسته و مرهون انجام آن وظیفه طبیعی است که صاحب آن نعمت، انجام آن را در قبال برادران خود - افراد بشری - بعهدده دارد و اگر به آن عمل نکند، همین علت کافی است که نعمت او را از دستش بگیرد و نابود سازد: «کسی که نعمتهای خدا بر او بسیار شود، درخواستها و نیازهای مردم نیز به او بیشتر خواهد شد؛ پس آن کس که در این میان به وظیفه خود عمل کند، آنها را همیشگی و پاینده خواهد ساخت و آنکه وظیفه خود را انجام ندهد، نعمتهایش را به نابودی و نیستی می کشاند».

در این دو سخن گراندقدر، چنان تعبیری از عدالت جهان هستی درباره افراد بشری نهفته است که نیازمند توضیح و تفسیر زیادی نیست. چراکه (از نظر امام علی علیه السلام) حقوق مردم، وابسته و آمیخته با یکدیگر است: چنانکه آب به باد، و گیاه به آب و آب به خورشید و خورشید با جهان هستی پیوند و آمیختگی دارد! و همین قانونی که آن را بیان می کند و رسماً اعلام می دارد که حقوق انسان وقتی به او می رسد که به وظایف خود عمل کند و حقوق دیگران را بجای آورد، جز یک روش و قانون عادل جهان هستی (که بر پایه های همین عدل و داد استوار است) چیز دیگری نیست. چنانچه در این موضوع بدقت تعمق کنید، بخوبی درک خواهید کرد قانونی که امام بوسیله آن بر ریشه های عدالت جهان هستی دست یافته است آنچنان محکم و ثابت است که هیچ چیزی نمی تواند آن را دگرگون سازد و یا تغییر دهد! همه عناصر این جهان هستی به همان میزان پس می دهد که خود می گیرد و اخذ می کند! و هیچیک از آنها، چیزی بدست نمی آورند مگر آنکه دیگری آن را از دست بدهد! و مثلاً اگر کره زمین از خورشید نور و حرارت بگیرد، به همان میزان، عمر بیشتری به جهان هستی تقدیم می کند! و اگر از شب، تاریکی را اخذ کند، آن را بر همه هستی می گستراند! و همه جا را با سیاهی آن می پوشاند!

و اگر گل و گیاه از عناصر و مواد جهان هستی چیزهایی را بگیرند که باعث زنده شدن و رشد و نمو و عطر و بوی خوش آنها گردد، در آینده نزدیک، نور و هوا از رنگ و بوی خوش آنها، همان مقداری را دریافت خواهند کرد که خود داده اند!... و هنگامی که رشد و تکامل آنها به مرحله نهایی رسید و آنها به اوج زندگی خود دست یافتند و عمرشان به مرحله کافی ارتقا یافت، ناگهان زندگی و مرگ بر سر آن دست و پنجه نرم می کنند تا برگها و شاخه ها و ساقه هایش را از نو به جهان هستی تسلیم کنند! و آنگاه خاک و زمین، هر چه را که قبلاً در اختیار آنها گذاشته بود، پس می گیرد و می بلعد!

دریا همان آبهایی را در دل خود جای می دهد که در ضمن ابرهایی به آسمان بخشیده بود و آسمان هم طی بارانهایی، همان آنها را به زمین فرو فرستاده بود، انسان نیز در زندگی خصوصی و خاص خود، همینطور است.

او از هیچ خوشی و لذتی بهره مند نمی شود، مگر آنکه (خواهی نخواهی) خوشی و لذت دیگری را در قبال آنکه از آن استفاده می کند، از دست می دهد، او که به دنیا می آید، در پشت سر، مرگ را نیز به انتظار دارد؛ می فرماید: «آنکه زندگی را در اختیار دارد، همان کسی است که مرگ را نیز مالک است». وی از این تعادل و توازن موجود در جهان هستی با آن فراخی و وسعت و افلاکش و با آن زمین و آسمان و جمادات و زندگانش! با چنان بیانی سخن می گوید که نیرومندی اندیشه، دقت بینش و عظمت سادگی، جملگی در آن هویدا است: «هیچ نعمتی را، جز با جدایی از نعمتی دیگر نمی توان بدست آورد».

چنانچه در این سخن دقت کافی مبذول دارید، اطمینان خواهید یافت که این، حقیقت انکارناپذیری است که در قالب کلماتی گنجانیده شده، و همانند قوانین ریاضی، نمی توان آن را مردود شناخت.

اما در زندگی عمومی، و در جامعه، حتی یک مسئله از مسائل مربوط به انسان را نمی توان یافت که خارج از چهارچوب قانونی باشد که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را از اعماق جهان بزرگ هستی، درآورده است. حق شما در جامعه خودتان آن است که این جامعه، آنچه را که شما در راه آن ارزانی می دارید، از لحاظ مقدار و کیفیت، ارزیابی کند و سپس، به همان میزانی که شما برای جامعه فعالیت کرده اید، از آن بهره مند شوید. ولی اگر کمتر از مقداری بدست آورید که در قبال کارتان باید به شما داده شود، بی شک در اینصورت،



حقّ شما را دیگری دریافت کرده است و او از چیزی بهره مند شده که بی شک حقّ قانونی شما بوده و در نتیجه، شما فرد ستمدیده ای هستید که حقتان را غصب کرده اند! و همچنین، چنانچه بیشتر از میزانی بدست آورید که در قبال کارتان سزاوار آن بودید، در واقع سهم دیگری را بچنگ آورده اید و او در سایه این پرخوری شما، گرسنه مانده و بدین ترتیب، شما غاصب و ستمگر هستید! و البته وجود ستمدیده و ستمکار در جامعه، موجب فساد و تباهی آن شده و حاکی از نقصان موازین عدالت اجتماعی، که فقط در چهارچوب فراگیرنده عدالت جهان هستی پایدار می شود است. فساد و تباهی هرگز نمی تواند اساس زندگی قرار گیرد، بلکه حقّ و حقیقت تنها پایه و اساس جهان است. و در قانون هستی: «حق را هیچ چیزی نمی تواند از بین ببرد»، چنانکه در مکتب علی بن ابی طالب علیه السلام نیز چنین است.

مشاهده چیزهای بزرگ و خیره کننده از جلوه های عدالت جهان هستی، هرگز امام را از توجه به کارهای کوچک و دقیق، باز نداشت. مقام و وضع امام علی علیه السلام در این زمینه، مانند وضع شعرای یگانه و بی نظیری است که چیزهای کوچک (از نظر ظاهر و باطن) و ریزه کاریهای زندگی، همانند کارها و چیزهای بزرگ، در نزد آنان، گرد می آید، بطوری که بین مسائل بزرگ زندگی و ریزه کاریهای باریک آن، فرقی نمی گذارند، چرا که منشأ و مفهوم همه آنها در واقع یکی است.

در اندیشه و قلب آنان، چیزی که باعث شگفتی و اعجاب نظرها می شود، حساب خاصی در قبال کار و موضوع کوچک و پنهان از دیدگاه مردم ندارد. و چه بسا بینشی که از ناحیه درک و احساس در تاروپود آنان به جوش و خروش می آید، از سرچشمه های سخن و گفتار نشأت نمی گیرد! و چه بسا اشاره ای که بوسیله آن مطالبی را درک می کنند که با هزار و یک تصریح و اعلان، متوجه آنها نمی شوند، و چه بسا که فقط از یک گل دور افتاده و تنها، که در سایه سنگ سیاهی پناه گرفته است، چنان به عظمت جهان هستی پی می برند که از یک باغ و درختزار بزرگ، به آن دست نمی یابند! و بلکه، بسا چیزی بظاهر کوچک و بی اهمیتی که در نظر آنان از هر بزرگی، بالاتر و والاتر جلوه کند و یا چیز کم و قلیلی که بیشتر از هر چیز بسیار و فراوان، بحساب آید!

تصور می کنم بسیار مناسب باشد که در اینجا چکیده ای از سخن درازی را نقل کنم که در موقع بحث از وضع و چگونگی دارنده احساس بزرگ و اندیشه محیط و جامع درباره جهان هستی (که ظاهر و باطن، پنهان و آشکار آن در دلالت و گواهی بر بزرگی و عظمتش یکسان است) آن را ذکر کرده ام.

«گویا که این طبیعت، برای شاعر، زیبایی آزادی مورد علاقه وی را مجسم می سازد، چرا که مثلاً باد را به هر کجا که بخواهد و هر وقت که اراده کند و به هر نحوی پسندش باشد، فرستد بدون آنکه توجهی خشنودی خشم مردم این امر، داشته باشد! هنگام بخواهد، آب سنگهای سخت سیاه خاک نرم بیرون با کمال آرامش سینه بیابان رها سازد، قلّه ی کوهها، به شکل آبشار پائین فرستد! سپس دل آن، قلّه ها وادیهایی آنطور خود خواهد، بوجود آورد نشان دهد، اهمیت دهد زنبقهای لطیف کنار خار مغیلان سوزنهای زهرآگین نزد گل خرم خوشبو برویاند!... یا مقید به شناخت اصلی نیست که گیاه خشک بشمارد درخت سرسبز زیبا بزرگ بدارد همچنین، هیچ لازم نمی داند حشرات کوچک از سوراخهای در دیوار لابلای سنگها فرو ریزند، برای بزرگداشت آرزو و لع حیوانات نیرومند، که موجودات ضعیف را درند می خورند! مورد استهزا و ریشخند قرار دهد!»<sup>۱</sup> با همین بینش و احساس، علی بن ابی طالب علیه السلام با مظاهر و جلوه های واحد جهان هستی که در طبیعت ساکت و زنده وجود دارند روبرو شد؛ او بطور آشکار ولی عمیقانه ای دریافت که نیروی عمومی هستی،

گیاهان خشک را با همان قانونی تحت نظر دارد که برگهای سبز و کشتزار بیا ایستاده و لرزان از وزش باد را! و او همان توجهی را که به نهال کوچک درختی مبذول دارد، به درخت بزرگ و نیرومند نیز ارزانی می کند.

اما طبیعت در حفظ و نگهداری بره ها و حشرات و ملخهای ریز و پرنده های کوچک، بهره ای کمتر از آنچه که به منظور رعایت درندگان وحشی و عقاب و باز آسمانها مبذول داشته، بکار نبرده است. هر موجود و آفریده ای در فراخنای هستی، مقام خود را دارد و هر کدام در این جهان، از حق بهره مند می شود. و به همین علت، قلّه بلند و کوه بزرگ، علی بن ابی طالب علیه السلام را از دیدن سنگ ریزه ها و ذره های خاک باز نداشت، و همچنین او در آن هنگام که به طاووس: «با رنگهای نیکو و زیبا با پوششی پرنقش و نگار که از زیبایی پیراهن و رنگهای جامه اش می خندد و دلشاد است» می نگرد، از توجه به مورچه ی فروتن، که در میان و گوشه و کنار سنگ ریزه ها و مخفیگاههای زمین می جنبد، باز نمی ماند، چرا که مورچه نیز به نوبه خود، در جهان هستی، موجود ارزنده و بزرگی است!

امام در طاووس و مورچه که در روز دیده می شوند، از نظر مفهوم وجودی، چیزی بیشتر و پرارزتر از آنچه که در خفاشها ۲ وجود دارد، نمی بیند... خفاشهایی که شب، برای آنها روز قرار داده شده و از نوری که بر هر چیزی می تابد، گریزانند! آری، علی بن ابی طالب علیه السلام همان مسائل پیچیده فلسفی را که در مخلوقات بزرگ می بیند، در خفاش نیز می بیند!

در مکتب امام علی علیه السلام، اگر آفریده ای دارای روح باشد، همین کافی است که نیروی عمومی جهان هستی برای نگهداری او از خطر مرگهای زودرس، وسایل لازم و اساسی را تضمین کند. چرا که عدالت جهان هستی، هیچ موجود زنده ای را بوجود نیاورده مگر آنکه برای نگهداری وی در دوران زندگیش شرایط مساعد را نیز خلق کرده است. و این همان نکته ای است که علی بن ابی طالب علیه السلام، یگانه بی نظیر در باریک بینی و نکته سنجی، با این سخن خود آن را بیان می کند: «هر جنبنده را رزق و قوتی است و برای هر حبه و دانه ای، خورنده ای وجود دارد!»

و البته اگر بین «جنبنده» و روزیش، و بین دانه و خورنده اش، مانعی ایجاد شود، این منع و بازداری، تجاوزی است که به موازین عدالت جهان هستی روا داشته می شود و افتراپی است که از ارزش زندگی و مفهوم وجود می کاهد. علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: «به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با هر چه که در زیر آسمانهایشان نهفته است، به من بدهند که بر خدا در مورد مورچه ای عصیان ورزم و پوست جویی را از او بگیرم، هرگز نخواهم کرد، و براستی که دنیای شما در نزد من کوچکتر و پست تر از برگی است که در دهان ملخی است!» اما تجاوز به موازین عدالت جهان هستی، البته که کیفری در پی خواهد داشت و این کیفر، در طبیعت خود همین عدالت همه جانبه هستی وجود دارد که درباره هر کسی، بدون کوچکترین نرمش یا خشونتت رفتار می کند. چرا که عدالت و کیفر، اساس کار است.

در آینده باز درباره عظمت هستی ای که علی بن ابیطالب هزار پرده آن را بالا زد، آفتابی اش ساخت و مفاهیم آن را نشان داد، به تفصیل سخن خواهیم گفت. از همینجا بود که بینش گرانقدر علوی، درباره مفهوم زندگی واحد با همه محتویاتش، اعم از کم یا زیاد، بزرگ یا کوچک، یکسان بود؛ چرا که عدالت جهان هستی، که بین زندگان توازن و برابری اعلام کرد و همه آنان را در همه حالات گوناگونشان، مورد توجه قرار داد و در میانشان کارهای مشترک، حقوق متقابل و وظایف متعادل را برپا کرد، بین هیچیک از مظاهر و جلوه های

زندگی فرقی نگذاشت و به نیرومند، بخاطر داشتن وسایل تجاوز و زورگویی، دستور نداد که بر بیچارگان تعدی کند، و به گروه بسیار، اجازه نداد که بخاطر اکثریت، حق قانونی گروه کم و اقلیت را پایمال سازد.

بینش امام هرگز ستم اقلیت و ظلم کم را بخاطر مصلحت اکثریت و سود زیاد، نمی بخشید، چرا که در مکتب او، کسی که موجود زنده ای را مغبون سازد و حقش را از بین ببرد، مانند آن است که همه موجودات زنده را مورد تعدی و تجاوز قرار داده است، و کسی که بدون دلیل و علت قانونی، انسانی را بقتل رساند، مانند آن است که همه مردم را کشته است. و باز کسی که جنبنده ای را در روی زمین مورد آزار قرار دهد، مثل این است که همه جنبندگان روی زمین را شکنجه کرده است، چرا که از نظر علی علیه السلام و در مکتب او، زندگی، همان زندگی است و احترام به آن، اصلی اساسی است که بقیه شاخه ها و فروع، بر روی آن بوجود می آیند.

در نظریات گروه زیادی از متفکران و قانونگذاران و در آرا و افکار عده کثیری از این موجوداتی که خود را «رجال» سیاست نامیده اند، تجاوز بر گروه قلیلی از مردم، در راه گروه بسیار، بلامانع است! در حساب این عده، خیر و نیکی فقط با مقیاس راحتی و سلامتی گروه بسیار و خوشگذرانی و رفاه حال آنان، ارزیابی می شود، و بنابراین، اگر در تجاوزی هزار نفر از مردم کشته شوند، کار زشت و قابل تقبیحی صورت گرفته است و اگر در فاجعه ای، دوهزار نفر بقتل برسند، زشتی و قبح عمل بیشتر خواهد بود و همچنین... ولی اگر در تجاوزی، فقط یک انسان کشته شود مسئله مهم نیست! و باید با سادگی آن را تلقی کرد! و البته از نظر آنان، جدول ضرب و عمل جمع و تفریق را می توان با حساب ساده ای، روبراه ساخت!

ولی علی بن ابی طالب علیه السلام، نظریه این سوداگران را با سخنی بشدت محکوم می سازد... سخنی که بطور مستقیم ناشی از روح وجود و هستی است و در نزد آن، ارقام و آمار در ارزیابی مفهوم زندگی ارزشی ندارند، چرا که این خود «زندگی» است که ارزش دارد:

به خدا سوگند! اگر آنان تنها به یک نفر از مردم دست یابند و او را بدون آنکه جرم و گناهی مرتکب شده باشد، عمداً بقتل برسانند، بر من جایز خواهد بود که هزار نفر از افراد آن لشکر را بقتل برسانم، چرا که آنان در آنجا حاضر بوده اند و از وقوع این ظلم جلوگیری نکرده و با دست و زبان خود، مانع آن نشده اند...»<sup>۳</sup>. البته در اینجا روشن است که مراد واقعی «کشتن همه افراد لشکر» نیست، بلکه امام می خواهد بدینوسیله اندیشه احترام به زندگی و انسان را در ذهن افراد نیرومند تحکیم بخشد و آنان را متوجه این نکته کند که تنها قتل یک نفر، از روی قصد و عمد، مساوی با قتل همه مردم خواهد بود.

اگر ما نظریه و بینش امام را در این زمینه، با نظریات بسیاری از متفکران، که معتقد بودند موازین عدالت فقط با مقیاس قدرت و کثرت به حرکت درمی آید، مقایسه کنیم، خواهیم دید که چگونه در آنجا که اینان سقوط می کنند، امام اوج می گیرد و چگونه در جایی که اینان جمود و خشونت بکار می برند، امام انسان را گرمی می دارد و بر او مهر می ورزد و ارزشهای زندگی را با دستهای خود بالا می برد.

آری، در آنجا که این گروه با دهل و سُرنا از آرا و نظریاتی که گویا آن را «کشف» کرده اند سخن می گویند، و در ضمن آن به نیرومندان اجازه می دهند که فقط بخاطر نیرو و قدرتشان بر خود بیاند و خودنمایی کنند و یا اکثریت فقط به علت کثرتشان، آمال و آرزوهای خود را گسترش دهند (که البته همه اینها تجاوز بر قانون عادلانه زندگی و اراده نیرومند و در حال تحول و نیکوی انسان است)، علی بن ابی طالب علیه السلام را می بینیم که موضوعی را «کشف» می کند و به ما نشان می دهد که با مقیاس خود زندگی، ارزشمند و

والا است، چون حق و حقیقت است، و در مقیاس اراده انسانی نیز گرانقدر و مهم است، چرا که خوب و زیبا است، آنجا که با سادگی خاص بزرگمردان، می فرماید: «چه بسا که اندک، برتر و پرارزتر از بسیار باشد!» و سپس در جای دیگر با سخنی جالبتر و عالیتتر، چنین توضیح می دهد: «و هیچ فردی، اگر چه مقام و مرتبه اش بزرگتر باشد، بالاتر از آن نیست که در حقی که خداوند برای او لازم دانسته، یاری نشود و هیچ فردی، هر چند مردم او را کوچک بشمارند و در دیده ها حقیر بنظر آید، ناتوانتر از آن نیست که بر دیگری کمک کند یا او را یاری دهد».

اگر دقت کنید، خواهید دید که علی بن ابی طالب علیه السلام در این دو سخن، نمونه و جلوه ای از مظاهر و ویژگیهای عدالت آشکار جهان هستی را نقل می کند و حقیقتی را بیان می دارد که مدتها بر اندیشه هایی که خود را در چهارچوب تنگی محدود و محصور می کردند، پنهان بود.

امام ثابت می کند که مظاهر و جلوه های تابناک و پرزرق و برق از نقطه نظر ارزش وجودی، چیزی جز مسائلی بی ارزش و بی فایده، کوچک و غیرقابل توجه، نیستند که با آنها فقط می توان افراد عادی و گروه بی خرد و نادان و آنهایی را فریب داد که برای هر نالایق و ظاهرسازی کف می زنند، و بوسیله آنها، بر آنان غلبه یافت. ولی این وضع دوامی نخواهد داشت و در هنگامی که خورشید حقیقت پرتو افکند و نور و حرارت عظیم آن گسترش یابد و یا در آن هنگام که باد تند و عادلانه جهان هستی همچون بادی که بر پرکاهی می وزد، بر آن بوزد، ناگهان می بینید که همه آن ظواهر فریبنده متلاشی می شود و از بین می رود!

در تاریخ گذشته و وضع جهان امروز، دلایل بیشماری وجود دارد که این تشویش و نوسان نشان دهنده مقیاسهای افراد و گروهها است، و البته این نوسان و تزلزل، تمدن و زندگی و انسان را بخاطر انحرافهایی که از اصول و موازین عدالت جهان هستی پیدا کرده اند، مورد آزار و رنج قرار می دهد!

بعنوان مثال، چنانچه شما در دورانی از قرون وسطی، در اروپا زندگی می کردید، در بعضی روزها می دیدید که مردم، دسته دسته و فوج فوج، در این شهر یا آن شهر، به سوی یکی از میدانهای عمومی می روند تا برای فرد دیگری که لباسهای زربفت به تن کرده و کلاه ویژه ای بسر دارد که باز مرد و زبرجد و سنگهای قیمتی دیگر آرایش یافته است! کف بزنند و هورا بکشند، و باز می دیدید که بر روی سنگفرشهای خیابانها، مردمی با گامهای سنگین! و نظرهای شرربار، بدون توجه به حال و وضع آنهایی که کف می زنند و جیغ می کشند، عبور می کند و مردم بیچاره برای سلامتی این مرد «بزرگ!» فریاد می کشند، در حالیکه او، هرگز «مرد بزرگی» نیست. ... سپس پس از گذشت زمان کوتاهی، خورشید حقیقت تابیدن گرفت و بساط ظلمت و تاریکی را برچید و همه چیز را آنطور که هست نمایان کرد و در آن هنگام شما چه دیدید؟ دیدید که همین گروهی که کف می زدند و بیهوده فریاد می کشیدند (و در این وضع خود البته به منزله هیچ و پوچ بودند) برای افراد نالایق و پست و کوچکی که مثلاً لویی چهاردهم، شارل اول، شارل پنجم نامیده می شدند، کف می زده اند و یا برای کسانی سر تعظیم فرود می آورده اند که نامشان یک سلسله عنوان و ارقام را به همراه داشت... ارقامی که خود دلیل بر کوچکی صاحب نام بود! و آن وقت پس از سپری شدن این وضع، چه چیزی می دیدید؟... این حقیقت برای شما روشن می شد که آن مردی که در کوچه و خیابان رد می شده و مردم برای سلامتی او هورا نمی کشیدند و با دیدن او کف نمی زدند، بزرگمرد واقعی بوده که مولر یا میلیتون و یا گالیله نامیده می شده است.

روزگار به گردش خود ادامه می دهد، و ناگهان می بینیم که صاحبان نامهای طولانی و پر عنوان، جملگی افراد نالایقی بوده اند، و از طرف دیگر می بینیم کسانی که با پای پیاده در کوچه و بازار راه می رفتند و نامشان دنباله ای! نداشت و کسی برای آنان فریاد و هورا نمی کشید، همگی سرتاپا، عظمت و بزرگی بوده اند، و آنگاه گروه نالایقان، همراه آن عده از افرادی که کف می زدند و هورا می کشیدند و در واقع، «هیچ و پوچ» بودند، به طاق نسیان و فراموشی سپرده می شوند و گروه بزرگان واقعی در قلّه هستی، جلوه گر می شوند و انسانیت نیز از آنان بمثابه خورشید در برابر تاریکی، استفاده می کند. و همراه آنان، گروه قلیلی از مردم نیز پای به میدان می گذارند که آنان را درک کرده و به مقام و موقعیت بزرگشان ارج نهاده اند و همانند کره زمین، که از گرما و نور خورشید سود می برد، از حرارت و پرتو آنان بهره مند شده اند. در واقع، آنان نیز حقیقتی را یافته اند که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را ادراک کرده و بیان فرموده بود: «چه بسا اندک که بهتر و برتر از بسیار باشد!». گاهی رشد و تکامل این «اندک» و «کوچک» بصورتی در می آید که اندیشه امام آن را ترسیم می کند و مجسم می سازد، بطوری که حقیقت آن را، همچنانکه حواس پنجگانه درک می کند، با عقل و خرد خود می توانید دریابید، و چه بسا روزنامه فروشی که به قول امام، «مردم او را حقیر می شمردند و در چشمها کوچک جلوه می کرد» مخترع برق می شود! و چه بسا کارمند ساده تئاتر و نمایشخانه ای که نویسنده آثاری چون مکبث، هملت و اوتللو می گردد ۴ و گاهی هم کوچکی و بی ارزشی این گروه «بسیار» و «بزرگ» بجایی می رسد که در آن واحد موجب تأسف و خنده انسان می گردد!

تمایل دارم در اینجا شکلی را که در ذهنم نقش بسته نقل و ترسیم کنم و کوچکی و فاقد ارزش بودن این باصطلاح گروه «بسیار» و «بزرگ» را نشان دهم تا روشن شود که چرا علی بن ابی طالب علیه السلام گروه اندک و کوچک را برتر و بالاتر از آنها می داند؛ و همچنین، آشکار شود که موازین عدالت جهان هستی، چگونه به آن نحوی که بزرگمرد شخصیت عربی و اخلاق انسانی، امام ترسیمش می کند پابرجا می شود:

فرض کنیم که لویی چهاردهم در عصر ما مجدداً زنده شده و با لباسهای فاخر و خیره کننده خود، به منظور گردش به خیابانهای پاریس آمده است و یا در میان «رعیتهای خود» به اظهار تفقد می پردازد!... چنانچه اگر زنده شود و به این کار پردازد، چه چیزی خواهد دید و چه عکس العملی نشان خواهد داد؟ لویی چهاردهم هنگام گردش در یک خیابان بزرگ، مجسمه یکی از مردم را از دور مشاهده می کند و به علت بزرگی و عظمت و قرار گرفتن آن در معرض تماشای عموم، به آن نزدیک می شود و به کنجکاو می پردازد ولی او را نمی شناسد، چرا که صاحب این مجسمه، بعد از دوران لویی زندگی کرده است!... آنگاه لویی از مردی که از کنارش عبور می کرد، چنین می پرسد: این مجسمه بزرگ مربوط به کیست؟ و آن مرد وقتی که به او می نگرد بلافاصله از لباسهای زربافت و عصای مخصوص! و از زلفهای خاص وی او را می شناسد و با شتاب می گوید:

– این مجسمه ولتر است؟

لویی می پرسد: ولتر کیست؟

آن مرد پاسخ می دهد: ولتر یکی از پدران بزرگ انسانیت است

که آثار تباهیها و فسادهای شما را اصلاح کرده اند، و خورشید خود را بر زوایای تاریک این دنیا پرتوافکن ساخته اند، آنها تبعیدگاهها و زندانهای را که شما ساخته بودید، ویران کرده اند تا در آنها گل و گیاه بعمل آید و باران آسمان بر آنها ببارد!

دوست ما! جناب لویی، سر خود را تکان می دهد و آهسته قدم برمی دارد و از مردی که با او سخن می گفت می خواهد که همراه وی قدم بزند... و آنگاه که با مجسمه دیگری روبرو می شوند، از او می پرسد: این مجسمه کیست؟

- این مجسمه روسو است!

- روسو کیست؟ من او را نمی شناسم!

آری، شما او را نمی شناسید ولی سزاوار است که دیگر امروز او را بشناسید! او بزرگمردی است که زندگی خود را فدا کرد و در این مملکت و در خارج از آن، در بدر شدتا به کارهای فکری و هنری بزرگ خود پایان داد و با زندگی وداع گفت. ولی هنگامی که صدای او در قاره اروپا و در سراسر جهان طنین انداخت، صدای فرزندان و جانشینان شما، در میان موج پرخروش فریادها و طوفانهای او، خاموش شد و از بین رفت و آنگاه چیزی نگذشت که سراسر فرانسه و اروپا را موج عصیانگر افکار و نظریات او فرا گرفت و ناگهان فرانسه در پرتو آثار و افکار این بزرگمرد، بر ضد نواده شما لویی شانزدهم بپا خاست و بساط او را برچید و بر باد داد و عصای ویژه او را بمتابه چوب دستی و دگنگ! یکی از رعایای کوههای آلپ درآورد! و از آن پس، همه ملل اروپایی، در راه انقلاب بزرگ ما، که در واقع فرزند این بزرگمرد بود، گام نهادند!... جناب لویی چهاردهم، مجدداً به گردش خود ادامه می دهد و سردوشیهای زرین وی از خشم و غضب نسبت به مردم و از شگفتی نسبت به اوضاع دنیای بی وفا! به حرکت و لرزه در می آید! و ناگهان با مجسمه دیگری روبرو می شود که گویا خروش رعد و موج دریا و طوفان هوا و فریاد هستی است!، برخورد می لرزد و چون چشمهای او به اینکه همیشه نظاره گر سیمای افراد نالایق و کوته فکر و شکلکهای خالی از هرگونه ارزش و مفهوم انسانی باشد عادت کرده بود، با فریاد از راهنمای خود می پرسد:

- این یکی دیگر مجسمه کیست؟

- او برادر ولتر و روسو است!

- نامش چیست؟

- نامش: لودویک فون بتهون است

- آیا او آلمانی است؟

- آری، از مردم آلمان است!

- بسیار خوب! آیا کار بجایی رسیده که در خاک میهن!، مجسمه آلمانیها را که دشمنان رسمی فرانسه هستند، برپا می دارید؟

- متأسفانه عقل و خرد بی نظیر! جناب لوئی، نمی تواند دنیای امروز را آنطور که هست درک کند. چنانکه نمی توانست اندیشه برادری عمیق انسانی را بفهمد و هضم کند؛ اندیشه ای که گروه اندیشمندانی که شما و مزدوران نالایق و جانشینان تبهکار و نادانان آنها را در فشار قرار داده بودید، به آن دعوت می کردند و در میان آنان: ولتر و روسو و بتهوون هم قرار داشتند!

- تو با چه جرأتی با من چنین سخن می گویی؟

- زندگی راستین و آزادانه و توأم با تمدن به من تعلیم داده است که با این لحن سخن بگویم و من هیچوقت نمی توانم آن را بخاطر شما تغییر دهم!

- بسیار خوب، آیا در بین اینها برای من هم مجسمه ای ساخته اند؟

- مگر شما چه کاری انجام داده اید که در کنار این بزرگمردان، مجسمه شما را بگذارند؟

- آیا در نظر فرانسویها من سزاوار آن نیستم که در کنار بتهوون آلمانی مجسمه ای هم از من برپا کنند؟

- ما از زشتیها و تباهیها به خدا پناه می بریم!...

- راستی، آلمانیها هم با شما چنین رفتار می کنند؟

- آری، مجسمه روسو، ولتر، ویکتور هوگو و دیگر بزرگان فرانسه در خیابانهای بزرگ برلین و میدانهای عمومی آن بچشم می خورد، و من به تو گفتم که تو ناتوانتر از آن هستی که اساس و پایه های جدید روابط و پیوندهای موجود در بین ملت‌های گوناگون جهان را دریابی!... اکنون توضیح بیشتری می خواهی؟

- نه، من فقط می خواهم که مرا تنها بگذاری!

راهنما، لوئی را به حال خود می گذارد و به راه خود ادامه می دهد... و لوئی چهاردهم بسوی کلیسای ژوزئینها می رود که در قتل عام مسیحیان غیر کاتولیک، به مثابه دست راست او بودند. آنگاه با وقار و شکوه! وارد کلیسا می شود و به رئیس آن می گوید: «برای روح من دعایی بخوان تا به همان جایی برگردم که از آنجا آمده ام!». دنیا دگرگون شده است و مردم نیز تغییر یافته اند و دیگر در روی زمین برای زندگی من جایی نمانده است!

کشیش ژوزئیت، برای روح او دعایی می خواند! و لوئی، خود مصرع شعری را از گذشتگان زیر لب زمزمه می کند که می گوید: «ای مرگ! مرا دریاب که زندگی زشت است!» و سپس می میرد! و بدین ترتیب، آن اندکی که علی بن ابی طالب علیه السلام از آن سخن می گفت، رشد و تکامل می یابد و گروه بسیار و بزرگ، از بین می رود! و آیا به نظر شما برای گروه اندک، رشد و نمو بالاتر و برای گروه کثیر و بزرگ، کوچکی و فنایی بیشتر از این می توان تصور کرد؟...

## پی‌نوشتها:

۱. با تلخیص از کتاب فاغتر والمراة، به قلم مؤلف، ص ۱۶۳ - ۱۶۴.
۲. گفتارهای جالب امام علی علیه السلام در توصیف طاووس و خفاش، در یکی از فصول آینده در بخش چکیده هایی از ادبیات امام، ج ۴، خواهد آمد.
۳. جمالتی است از خطبه امام درباره برپا دارندگان جنگ جمل.
۴. ادیسون در نخستین دوران زندگی خود، روزنامه فروش دوره گردی بود و شکسپیر پیش از آنکه دنیا بداند که او افتخار هنر و تمدن و مایه مباهات عظمت انسانیت است، کارمند ساده ای در تئاتر نجبا و اشراف انگلستان به شمار می رفت.



## ادامه متن . . .

در پشت پرده رشد و تکامل گروه اندک و تقلیل و فنای آنچه که بسیار و بزرگ نام گرفته بود، چه چیزی می تواند وجود داشته باشد؟ چه چیزی باعث می شود که پادشاهی چون لوی چهاردهم که به گمان مردم، «بزرگ» بود و فرانسه را ملک خاص خود می پنداشت، در همان سرزمین، آرزوی مرگ کند؟ سرزمینی که دیگر حتی جای قدم زدن او هم نیست! ولی از گروه اندک و مردم دیگر، بزرگانی را در خود جای داده و می شناسد که برای تجلیل از آنها مجسمه برپا می دارد، و البته آیندگان هم افتخار پیروی از گذشتگان را به میراث می برند و با آنکه آنها هم در نظر نسلهای پیشین از گروه اندک و کوچک بودند، ولی اکنون افتخار بزرگداشت و جاودانی ساختن بزرگان واقعی را دارند!

این عدالت جهان هستی است که برای هر موجود زنده ای، مقام و موقعیت عظیم خود را در نظر می گیرد و در این امر، کوچکترین نیرنگ و حيله و سازشکاری بیجا وجود ندارد... در پیشگاه عدالت جهان هستی، ارزشهای واقعی کم نمی شود و هیچگونه پستی و عدم لیاقت، بیجا اوج نمی گیرد و مقام والا نمی یابد. البته علی بن ابی طالب علیه السلام این گروه را فقط به این جهت «اندک» نامیده که در نزد مردم دوران وی و از نظر آرای آنان، چنین نامیده می شدند، چنانکه گروه «بسیار» را نیز به همین علت «کثیر» نام داده است؛ ولی امام بخوبی می دانست که مردم دورانش اشتباه می کنند و آنچه را که «اندک» می پندارند، ممکن است که چنین نباشد. و همچنین آنچه را که بسیار می دانند، ممکن است که در مقیاس حق و میزان حقیقت، آنطور بشمار نیاید.

علی بن ابی طالب علیه السلام، با تمام روشنی و توان خود، ارزش زندگی را درک می کرد و امکانات بزرگ آن را در بین زندگان، بخوبی می دانست و از طرف دیگر، بطور کامل می دید که جهان هستی، در ارزیابی زندگی و احترام به زندگان، به هر نحوی که بوده و در هر کجا که باشد اراده و هدف عادلانه ای دارد، و از همینجا بود که عبارات و جملات حکیمانه و گرانقدری را که به آنها اشاره کردیم، بیان می کرد.

علی بن ابی طالب علیه السلام علاوه بر آنها، سخنان عالی و بیشمار دیگری نیز در این زمینه ها دارد که باعث شد افراد افراطی آن را نپذیرند و بگویند از کجا می توان برای گروه اندک این ارزش و مقام و این امکانات را (برای رشد و تکامل) فرض کرد؟ و در اینجا بود که امام متوجه آنان شد و فرمود: «آنچه را که نمی دانید نگوئید، چرا که بیشترین حق، در آن چیزی است که شما انکارش می کنید». حقیقت دیگری را که امام می خواهد با این سخن خود: «... و هیچ فردی، هر چند مردم او را کوچک بشمارند و در دیده ها حقیر به نظر آید، ناتوانتر از آن نیست که به دیگری کمک کند، یا او را یاری کنند». تثبیت کند، آن است که هر فردی، دارای هرگونه امکانات و استعداد کم یا زیادی که باشد، می تواند به جامعه خود سود برساند و از آن بهره مند شود. این بینش و نظریه، درباره انسانی که بهره کمی از مواهب و استعداد دارد، در واقع، توضیح و تفسیر آن ایمان عمیقی است که در ذهن علی بن ابی طالب علیه السلام، نسبت به عدالت جهان هستی وجود دارد. همان عدالتی که از قطره های باران، دریای بیکرانی را بوجود می آورد و از دانه های ریز ریگها، فلاتها و بیابانهایی را می سازد، چنانکه هر چیز «کم» را در داخل «زیاد» قرار می دهد و هر «کوچکی» را مستند و وابسته به «بزرگ» می داند.

در این گفتار، توضیحی درباره طبیعت نیک زندگی وجود دارد که به فرزندان خود مهر می ورزد و هر کدام از آنان را در چهارچوبی از نیکباهش قرار می دهد، بدون آنکه احدی از آنان را مغبون سازد و یا بر کسی فشار بیاورد.

در این سخن، گواه روشنی بر مهر عمیقی که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را نسبت به همه زندگان رومی دارد وجود دارد.

او همه افراد را انسان زنده ای می داند که باید بطور کامل زندگی کنند و از نیکبها و مواهب آن بهره مند شوند و همکاری کنند و مورد توجه قرار گیرند.

شما شکل دیگری از همین اعتمادی را که نظریه علوی به عدالت هستی و نیکی زندگی داشت و نمونه دیگری از همین ایمانی را که او به امکانات هر فرد بشری برای پیشرفت و ترقی شرافتمندانه دارد، در آثار ژان ژاک روسو نیز، که به دور همین محور (اعتماد به عدالت هستی و نیکی زندگی) می چرخد، می یابید. و گویا که علی بن ابی طالب علیه السلام آن گروهی را که «مردم کوچکشان می شمارند و یا در انتظار حقیر جلوه می کنند» بیشتر مورد عنایت و توجه قرار می دهد، آنجا که مردم را مورد خطاب قرار داده است و می فرماید: «خداوند شما را بیهوده نیافریده است»، و یا آنجا که در توصیف اعتماد خود به طبیعت نیک بشری سخن می گوید و این نظر پرارزش را به مردم بیان می دارد که: «شما اگر از دور حق پراکنده نشوید، قابل سرزنش و توبیخ نیستید». یعنی همه شما، از هر جهت نیکو و مفید هستید، مگر آنکه بطور عمد و از روی قصد، از راه حق دور شوید.

در مکتب او، برای تحکیم پایه های این قسمت از عدالت جهان هستی، یعنی تساوی کامل در هر حق و وظیفه ای، بین گروه اندک و زیاد و بین کوچک و بزرگ، به نکته مهمی اشاره شده است و آن اینکه: در پیشگاه مرکز و منشأ این عدالت (خداوند) همه افراد یکسان و برابر هستند و هرگز در نزد او، فرقی بین یک انسان با انسان دیگر وجود ندارد، زیرا که خصلت انسانیت آنان یکی است و داستان آنان نیز در مقیاس و میزان وجود و هستی یکسان است و آنان، جز با اعمالی که انجام می دهند و سودهایی که به مردم می رسانند، تمایزی از همدیگر نمی یابند. البته کسی که کار نیکی انجام دهد، قانون وجود و هستی، خود به او پاداش می دهد. ولی کسی که به مفتخوری و خوشگذرانی و غصب و احتکار بپردازد، همین قانون او را آنطور که سزاوار است، کیفر می دهد، علی بن ابی طالب علیه السلام (درباره خداوند) می فرماید: «هیچ کسی او را از دیگری باز نمی دارد و هیچ صدایی او را از صدای دیگر غافل نمی سازد و هیچ خشمی او را از بخشش دور نمی کند و هیچ مهربانی و رحمتی، او را از عذاب و کیفری مانع نمی شود!»

مجدداً در این زمینه توضیح بیشتری خواهیم داد. پیش از این، گفتیم که علی بن ابی طالب علیه السلام پرده از چهره عظمت جهان هستی برمی دارد که از خود طبیعت و اصل خود کارها و چیزها، حاکم و فرمانده و الامقامی را بوجود می آورد که او می بخشد یا بازمی دارد، کیفر می دهد و یا پاداش عطا می کند، و بدین ترتیب همه کائنات و مخلوقات جهان، با خصلت ذاتی و طبیعت پیدایش خود، دارای قدرتی هستند که برای جلوه گر ساختن اراده عادلانه جهان هستی، خود در مورد خویشتن داوری کنند!

علی بن ابی طالب علیه السلام معتقد است که وجود و هستی، بطوری هماهنگ و متوازن است که اگر در گوشه ای چیزی از آن کم شود، در گوشه دیگری، بر آن افزوده خواهد شد و هر دو مورد (افزایش و کاستی) آنچنان مساوی و برابرند که جز به میزان کمی و نقصان، در جایی افزایش نخواهد داشت و جز به اندازه افزایش، در جای دیگر کمی و نقص بوجود نخواهد آمد! و البته بسیار سزاوار است که

بگوییم: این نظریه و بینش، درباره این توازن و هماهنگی در عناصر و چیزهای جهان هستی، یکی از تازه ترین نتایج بزرگی است که امروز کوشش اندیشه بشری، در میدان مبارزه بزرگ خود در راه کشف اسرار هستی، بدان رسیده و در واقع آن را نقطه عطفی در این زمینه قرار داده است. و باز ضروری است بگوییم که گروهی از اندیشمندان پیشین، نتوانستند متوجه این حقیقت شوند و گروه دیگری، اصولاً آن را رد کرده و نپذیرفته اند، ولی گروه بسیار اندکی از این متفکران، این حقیقت را دیدند و دریافتند و چگونگی آن را بخوبی درک کردند و به آن ایمان آوردند و مردم را هم برای فهم و ارزیابی آن، دعوت کردند! و بی شک افراد این گروه اخیر هم، در نیرومندی دقت و توجه و در قدرت جلوه گر ساختن و بیان آنچه که آن را دیده و شناخته و به آن اعتماد کرده اند، با همدیگر یکسان نبوده و اختلافهایی در این زمینه داشته اند.

بعنوان مثال، بعضی از آنان، این توازن و هماهنگی را فقط در بعضی از مظاهر کائنات دیده و در این باره، با روشی سخن گفته اند که تنها گوشه ای از حقیقت را بیان داشته است... و عده ای دیگر از آنان، این حقیقت را با اینکه حتی در همه مظاهر هستی ساکت و خاموش مشاهده کرده اند، ولی در مسیر زندگی، نتایج محسوسی برای آن احساس نکرده اند و یا نقش اصیلی برای آن، در مظاهر زنده هستی نیافته اند!

ولی برخی دیگر، آن را در همه مظاهر طبیعت خاموش دیده و سپس در مسیر زندگی و در عالم وجود، برای آن، نتایج آشکار و نقش مؤثری در موجودات زنده یافته اند و با عالیتین بیان و محکمترین سخنان، از آن سخن گفته اند.

از این گروه، یکی هم علی بن ابی طالب علیه السلام است. بلکه باید گفت که او، پیش قراول و پرچمدار این گروه از اندیشمندان پیشین است که این نظریه را با روشی محکم و صحیح، بدون هیچگونه تعارض و تناقض، یا برخورد بعضی با بعضی دیگر، بیان داشته و بالاتر از این، در این زمینه ابتکار و سبقت هم با او بوده است.

شاید روش و موقعیت علی بن ابی طالب علیه السلام درباره مظاهر هماهنگی ای که در جهان هستی مشاهده کرده است، از نقطه نظر جنبه عملی، بالاتر و مهمتر از روشها و موقعیتهای اندیشمندان است که بدان دست یافته اند. چرا که امام برای وصول به نتایجی که از آن در زندگی افراد و جماعات بدست می آمد، بر بیان و تحقق خارجی آن، اصرار و پافشاری شگفتی داشت، و البته این امر، با محور و نقطه مرکزی فلسفه علوی که همان: انسان باشد، بطور کامل، یگانگی و به هم آمیختگی دارد.

گفتیم که علی بن ابی طالب علیه السلام معتقد است: عناصر عالم وجود و هستی، آنچنان با یکدیگر هماهنگی دارند و بطوری متوازن و یگانه اند که اگر در گوشه ای، چیزی از آن کم شود، در گوشه دیگری بر آن افزوده خواهد شد و هر دو مورد (افزایش و کاستی) آنچنان مساوی و یکسانند که جز به میزان نقص و کاسته شدن، در جایی فزونی ای بوجود نخواهد آمد و جز به اندازه افزایشی که صورت گرفته است در جای دیگر، کمی و نقصانی تحقق نخواهد یافت؛ و امام به دلیل اینکه انسان را متوجه این حقیقت کند، از نزدیکترین راهها نسبت به او، که وجود و حیات خود انسان است، وارد می شود و نخستین جمله ای که در این زمینه بیان می کند چنین آغاز می شود: «انسان به روزی از دوران زندگیش روی نمی آورد مگر آنکه روز دیگری از عمر خود را از دست می دهد!»

آیا هیچ توجه و دقتی در ذهن و اندیشه انسانی ممکن است وجود آید که در بیان این حقیقت، ساده تر و روشنتر از بینش انسان در وضع خویشتن، تعادل و توازن هستی را نشان دهد؟ و علاوه بر این، آیا می توانید اصل ریاضی از اصول و قواعد هندسه و جبر، برای نزدیک کردن حقایق به اذهان و نشان دادن واقعیت مطلق و خلاصه کردن چگونگی یک اصل ثابت و مطلق، روشنتر و آشکارتر از این آیه علوی پیدا کنید؟... آیه ای که علی بن ابی طالب علیه السلام بوسیله آن، تعادل و توازن جهان هستی را در زندگی و سپری شدن عمر یک موجود زنده، جلوه گر ساخته است و نشان می دهد.

اگر کسی به من بگوید: این موضوع را همه مردم می دانند و شما از کدام حقیقت نوینی سخن می گوئید که به گمانتان علی بن ابی طالب علیه السلام آن را درک و کشف کرده است؟

در پاسخ او می گویم: لازمه کشف حقایق نهانی، آن نیست که درباره حقایق آشکار سکوت شود، بویژه، اگر یکی از این دو، اصل و اساس دیگری هم باشد و یا آنکه روش و برنامه کلی انسانی، ضبط و ثبت حقایق پنهانی و آشکار (هر دو) باشد. پس در واقع، علی بن ابی طالب علیه السلام که افکار و نظریات وی درباره هر موضوعی، به هم پیوسته اند و همه افکار و آرائش در چهارچوب یک وحدت فکری جالب و زیبا، هماهنگی دارند، این موضوع را که به قول شما «برای همه مردم آشکار است»! با آن بیان و یا با جمله مشابه و جالبتری با این مضمون که: «هر نفسی که انسان می کشد، گامی بسوی پایان زندگی است» در اثبات نظریه توازن و تعادل جهان هستی یک اصل اساسی و کلی را پی ریزی می کند!

کسی که گفته است: «انسان به روزی از دوران زندگی روی نمی آورد مگر آنکه روز دیگری از عمر خود را از دست می دهد» و یا فرموده است: «هر نفسی که انسان می کشد، گامی به سوی پایان زندگی است»، به این منظور این جمله را بیان داشته است که از یک حقیقت اساسی دیگر پرده بردارد که از افکار و اذهان مردم دور بوده است. ولی از مفهوم دو سخن بالا آشکار و ناشی می شود و آن اینک: «و انسان به نعمتی نمی رسد مگر آنکه از نعمت دیگری جدا شود»!

تصور می کنم که با ملاحظه این سخن گرانقدر امام، به قدرت دقت و توجه، نیروی کشف، روشن بینی و دوراندیشی و صراحت بیان او پی برده باشید. و برای تثبیت همین حقیقت نهایی، علی بن ابی طالب علیه السلام سخنان دیگری بیان می فرماید که در عبارات و اشکال گوناگون و مختلف بنظر می رسند. ولی از نظر ریشه و مفهوم یکی هستند.

امام می فرماید: «چه بسا که یک خوردن، از خوردنها جلوگیری بعمل آورد» و: «آن کس را که خویشان نزدیکش رها کنند، افراد بسیار دور برای (یاری) او خواهند رسید» و: «چه بسا افراد دور و بیگانه ای برای انسان نزدیکتر از نزدیکان باشند» و: «مودت و دوستی، خویشاوندی سودبخشی است» و «هرگز پاداش نیکوکار، ضایع نخواهد شد» و «آنچه را که بیش از قوت و روزی خود بدست آوری برای دیگران گرد آورده ای»!

این سخنان پرمایه و دهها گفتار نظیر آنها، چکیده روشنی از مشروح نظریه تعادل و توازن جهان هستی است که علی بن ابی طالب علیه السلام به اصالت آن عقیده دارد. و این گفتارها، گرچه به ظاهر درباره موضوعات گوناگونی بیان شده اند، ولی در مرحله نهایی و منشأ

اساسی، بر دو محور واحدی از تعادل و توازن جهان هستی می چرخد و هرگونه کاستی یا افزایش در اینجا با کمی یا زیادی مشابهی، در جای دیگر، متقابل خواهد بود!

امام این حقیقت اصیل جهان هستی را با نیرویی عمیقانه درک کرد و با آن بسر برد و در کنار آن زندگی کرد و بطور مستقیم یا غیر مستقیم در هر فصلی از دوران زندگی و در هر جمله ای از سخنانش آن را بیان فرمود.

او به این جهت به این نکته اساسی از نکات عدالت جهان هستی توجه دارد که به آن طرف قضیه نیز، که در واقع ناشی از همین نکته مورد بحث است، دقت کند و آن اینکه خود طبیعت و هستی، مقیاسی دارد که بوسیله آن، کیفر یا پاداش عمل هر کسی را می دهد و در میان مظاهر عدالت جهان هستی، هیچ نکته ای روشنتر و آشکارتر از این نکته، برای اثبات اصالت آن وجود ندارد.

علی بن ابی طالب علیه السلام بخوبی مشاهده کرد در این جهان پهناور، هیچ چیزی بیهوده بوجود نیامده، بلکه از وجود هر چیزی، هدف و غایتی در کار است. و همچنین او درک کرد که همه موجودات، وظیفه خاصی دارند که باید آن را انجام دهند و حتی هر یک از اعضا و جوارح انسان، کار و وظیفه ای بعهده دارد که عدالت جهان هستی، روی آن حساب باز کرده است و از آن بازخواست می کند.

و بنابراین حقیقت انکارناپذیر، همه عوامل و اشیای جهان هستی، به حکم وجود خود، متساوی و یکسانند و کوچک و بزرگ هم بی شک با همین مقیاس ارزیابی خواهند شد، و حتی علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: «کارهای کوچک، زودتر از کارهای بزرگ مورد بازخواست قرار می گیرند». و البته به این جهت این سخن را بیان می کند که اکثریت مردم به «کارهای کوچک» اهمیتی نمی دهند و به همین علت است که او آن را مقدم بر «کارهای بزرگ» می دارد تا توجه مردم را به آن جلب کند و همه بدانند که کارهای کوچک نیز پاداش یا کیفری دارند. و باز بدین ترتیب امام می خواهد اطمینان یابد که مسئله برابری و یکسان بودن بازخواست در مورد چیزهای کوچک و بزرگ، در ذهن و دل مردم جای گرفته است.

البته اگر جهان هستی در قبال وظایف اعضا و جوارح انسان، او را مورد بازخواست قرار دهد و هر چیز کوچک و بزرگی را در حساب خود منظور دارد و بر طبق آن، کیفر یا پاداش بدهد، این از نظر امام به آن معنی نیست که این بازخواست، حتماً در چهارچوبی خارج از دایره خود انسان انجام گیرد. بلکه در بینش او بازرسی و محاسبه دقیق و واحد، با همه فروع و عناصری که دارد، همیشه در محیط و دایره خود او خواهد بود، چنانکه وضع هر موجود زنده دیگری نیز چنین است و اصولاً انسان هم بمثابة یکی از موجودات زنده جهان هستی، نمی تواند از این قانون کلی مستثنی باشد.

علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: «شما مراقبی برای خود و بازرسانی از اعضا و جوارحتان دارید!» و این مراقب و بازرس، هیچ وقت از کوشش خود، در بررسی اوضاع و ثبوت و ضبط آنها و کیفر و پاداش، باز نمی ماند و در آن کوتاهی بخرج نمی دهد!

در حالات بی نظیر درخشش اندیشه روشن و جوشش فکر صائب و محکم در برابر چشمان علی بن ابی طالب علیه السلام، رنگهای تابناکی از جلوه های عدالت جهان هستی، قرار گرفته است و آشکار می شود که شما در قبال درک آنها، راهی جز این ندارید که از این اندیشه و این فکر حیرت کنید و در برابر آن سر تعظیم فرود بیاورید!

آیا امام به زبان دانشمندان عصر جدید و از طرفِ همین عدالت جهان هستی سخن نمی گوید که این حقیقت را بیان می کند که: «آن کس که اخلاق بدی داشته باشد، خود را رنج می دهد» و یا می فرماید: «فرد مشکوک، گویا که خود می گوید: مرا بگیرید!» و یا می گوید: «خویشتن را از هرگونه پستی و زبونی برکنار و گرامی بدار (اگر چه در تن دردادن به آن، برای تو سودها نهفته باشد) زیرا برای آن عزت و احترامی که از دست می دهی، دیگر جایگزینی نخواهی یافت».

البته امام، از اینگونه آیات و نشانه ها بسیار زیاد دارد که از آنجمله، سخنان جالب و زیبایی زیر است: «مرگ انسانها در سایه گناهان، بیشتر از مرگهای طبیعی است» و: «دروغگو مردانگی ندارد. با رشک و حسد، راحتی و آسایش نیست. با انتقام گیری، آقای و بزرگی بوجود نخواهد آمد. و بدون مشاوره، پایداری و استحکام در کارها نخواهد بود» و: «اگر در کسی خوی و خصلت ویژه و شگفت آوری باشد، باید در انتظار همانندهای آن باشید!» و بدین ترتیب علی بن ابی طالب علیه السلام دریافت که جهان هستی یگانه و به هم پیوسته و دادگر است و در یگانگی و دادگری خود ثابت و استوار است و در طبیعت خود موجودات، نیروی محاسبه و بازرسی و قدرت کیفر و پاداش را قرار داده است.

آری، امام این حقیقت را دریافت و با زیباترین و جالبترین عبارات، آنچه را که درک کرده بود، بیان داشت. ولی علاوه بر اینها، او، جلوه ها و شکلهای دیگری نیز از جلوه های عدالت جهان هستی را دریافت و رنگها و شکلهای آنان را نیز ثبت و ضبط کرد. و اکنون باید دید که این جلوه های دیگر چیست؟ و چگونه است؟

## مهر و عاطفه عمیق

\* احساسی که پس از پیروزی در جنگ بر علی بن ابی طالب علیه السلام روی می آورد، دردناکتر و دشوارتر از احساس دشمنانش بر شکستشان بود!

\* علی بن ابی طالب علیه السلام دریافت که منطق مهر و عاطفه انسانی والاتر از منطق قانون است و توجه و مهر انسانی بر انسان، یا موجودات دیگر، در واقع دلیل و برهان اصالت زندگی در برابر مرگ، و هستی و وجود، در برابر نیستی و عدم است!

\* بی شک روش علی بن ابی طالب علیه السلام درباره زنان، غیر از آن شکلی است که ترسیم کرده اند!

اگر از جلوه های عدالت جهان هستی و توازن و تعادل عالم وجود این باشد که ابرهای زیبای تابستان و ابرهای سیاه و برف ریز زمستان را در سطح واحد و افق واحدی بگردش درآورد و یا بادهای تند و طوفانها و نسیمهای روحبخش و لطیف را در چهارچوب حقیقت واحدی گرد آورد! و طبیعت را آنچنان قرار دهد که در داخل خود، و در هر جلوه ای از جلوه هایش، قانون پاداش و کیفر را همراه داشته باشد...

اگر همه اینها از عدالت جهان هستی سرچشمه بگیرند، از همین عدالت و همین تعادل و توازن هستی خواهد بود که نیروهای طبیعت، اعم از عناصر جامد و عناصر زنده، با یکدیگر پیوند داشته باشند و در همدیگر تأثیرات متقابلی بگذارند بدون آنکه در این امر، فرقی هم بین عناصر جامد و عناصر زنده و عوامل ناشی از آن دو وجود داشته باشد. و از آنجا که صفات و اخلاقیات آرزوها و احساسات انسان، ناشی از عوامل و عناصر زندگی است و هنگامی که در جایی گرد هم می آیند و تشکل می یابند چیزی بوجود می آورند که ما آن را «شخصیت انسان» می نامیم. باید هم با همدیگر پیوند داشته باشند و در یکدیگر تأثیرات متقابلی بگذارند و البته این حقیقت را ارزیابی دقیق و دقت کافی ثابت می کند، چنانکه اصول و قواعد علم جدید و دانش امروز نیز پس از بررسیها و کاوشها و تحکیم اساس اکتشافات خود بر روی پایه ها و ارکان صحیح، آن را اثبات کرده است.

قبلاً دیدیم که در مکتب امام علی بن ابی طالب علیه السلام، انسان، همان شکل و نمونه عالی جلوه های ارزنده جهان هستی است. و از چیزهایی که به این حقیقت اشاره می کند، سخنی است که انسان را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید:

أَتَحْسَبُ انک جرمٌ صغیرٌ و فیک انطوی العالم الاکبر!

(آیا گمان میبری که تو موجود کوچکی هستی؟ تو جهان بزرگتر را در خود جای داده ای). و در اینصورت، بسیار طبیعی خواهد بود که امام در مطالبه هر چیزی که طبق اقتضای زمان و مکان و امکانات عصر، مربوط به انسان است، اصرار و پافشاری بخرج دهد. و باز کاملاً طبیعی است که در کشف اسرار این «موجود به ظاهر کوچکی که جهان بزرگتر را در خود جای داده است» (جلوه عدالت جهان هستی و نمونه توازن عالم وجود) در چهارچوب افکار و نظریات خود، بکوشد و بر آن اصرار بورزد.

امام بطور مستقیم و عمیقانه ای احساس کرد که در بین موجودات و کائنات پیوندهایی وجود دارد که جز با نابودی خود آنها، امکان از بین رفتن آن پیوندها نیست و هر چیزی که این روابط و پیوندها را کوتاه و اندک سازد، در واقع، مفهوم خود هستی و وجود را بی ارزش

می سازد. و اگر انسان یکی از این موجودات باشد، پیوند او با آنها، همان پیوند هستی است. و اگر او (به مثابه یک موجود) بحساب آید، پیوند و ارتباط وی با موجودی همانند خود، بهتر و سزاوارتر خواهد بود؛ چنانکه اگر این موجود، از موجودات زنده باشد، آنچه که او را با زندگان هم‌نوع خود پیوند می دهد، بی شک استوارتر و نیرومندتر خواهد شد و بدین ترتیب، ارتباط انسان که در رأس موجودات زنده قرار دارد با برادر انسان خود، نخستین ضرورت اجتناب ناپذیر برای هستی و وجود فرد و توده خواهد بود. و در هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید جامعه صالح، همان جامعه ای است که عدالت اجتماعی، با وسیعترین مفاهیم و عالترین شکلها در آن حکمفرما باشد در واقع، قانونی را وضع و پایه گذاری می کند. ولی این قانون در ذهن و اندیشه او پرتو نمی افکند و بصورت یک ضرورت اجتماعی در نمی آید، مگر بخاطر آنکه در واقع یک پدیده طبیعی ناشی از همان چیزی است که ما آن را روح عدالت همه جانبه جهان هستی نامیدیم که وجود این قانون را ضروری و لازم می دارد. و از همینجا است که ما می بینیم علی بن ابی طالب علیه السلام بطور شگفت آوری اصرار دارد که نظر و دید خود را در ماورای قوانین بکار ببرد، و قوانین را با مقیاسی نگهبانی و اجرا کند که زیباتر و والاتر از خواست خود قوانین است و آن: مهر و عاطفه انسانی است.

مهر و عاطفه انسانی، همین انگیزه روحی و مادی ریشه دار، برای تکامل و برتری و والایی است و این مهر و عاطفه، بدین ترتیب یک ضرورت اخلاقی است، چون در واقع یک ضرورت وجودی است. نخستین صفحه از صفحات کتاب مهر و عاطفه انسانی که بوسیله امام انتشار می یابد از اینجا آغاز می شود که خاطرنشان می سازد توده مردم همه با هم برادرند و به همین جهت، او در هنگامی که زمامدار مردم بود، بطور صریح و آشکار آنان را «برادرانم» خطاب می کرد.

سپس همین نکته را با متوجه ساختن فرمانداران به اینکه برادران همه مردم هستند، توأم می ساخت و گوشزد می کرد که این برادری، بطور حتم مهر و عاطفه لازم دارد، و روی همین اصل به سران لشگریان خود چنین می فرمود: «بر فرماندار و والی حقّ است که در اثر فزونی و نعمتی که به آن رسیده است، تغییر روش ندهد، بلکه باید نعمتهایی که خداوند بهره او فرموده و ادارش سازد که به مردم نزدیکتر شود و نسبت به برادرانش، مهربانتر گردد».

علی بن ابی طالب علیه السلام آنچه را که در مورد لزوم برادری و دوستی و مهر با همه مردم، برای خود و فرماندارانش خاطرنشان می سازد، با فلسفه جامعتر و همه جانبه تری، در مورد همه افراد بشری بدون کوچکترین جدایی و امتیازی، قائل می شود و می فرماید: «شما همه با هم برادرید و فقط پلیدی و ناپاکی درون و آفت و فساد باطن، بین شما جدایی افکنده است». و بدین ترتیب امام ناپاکی درون و فساد باطن را در یک طرف، و مهر و شوق قلب و دوستی و مودت نفس را در طرف دیگری قرار می دهد. و از آنجا که از حقّ وجودی انسان، آن است که از مهر و عاطفه انسانی بهره مند شود، باید همان طبیعتی که ارزشها و مقیاسها را همراه خود دارد، در قبال نیکمرد پاکی که همسایگان و نزدیکان و خویشان، حقّ او را تباہ ساخته اند، و پوشاک مهر و عاطفه به او نداده اند، انجام وظیفه کند و مهر و عاطفه فراوانی از آشنایان دور و بیگانگان (نسبت به او) ببخشد، چنانکه امام می فرماید: «آن کس را که خویشان نزدیکش رها کنند، افراد بسیار دور برای [یاری] او خواهند رسید!»

امام علی علیه السلام، در راه حفظ و نگهبانی این برادری استوار شده بر پایه های مهر و عاطفه انسانی، حتی از لغزشها و گناهان کوچک، چشم پوشی نمی کند. چرا که همین لغزشهای کوچک، نشان دهنده انحراف اساسی از مقام گرانقدر مهر و عاطفه است: «اما بعد...»



اگر لغزشهای کوچک تو نبود، بی شک در این موضوع، حق تقدّم با تو بود» و با اینکه قوانین رسمی به علی بن ابی طالب علیه السلام اجازه می داد با کسانی که بر ضدّ وی توطئه می چیدند بجنگد، ولی او فقط هنگامی از این قانون رسمی استفاده می کند که همه جوانب مهر و عاطفه انسانی را در دل و جان خود در نظر بگیرد؛ و فقط وقتی آماده جنگ با دشمنان توطئه گرش می شود که از چگونگی همه پیوندهای برادری بشری، در دل و جان دشمنانش آگاه شود؛ و حتّی در هنگامی که راهی جز جنگ در برابر خود ندارد آن را با کمال آکراه و بی میلی نه از روی رضایت خاطر و تمایل قلبی، آغاز می کند، و تازه بجای آنکه خوشحال و خندان باشد، اندوهناک و ناراحت است و حتّی از این پیشامد ناگوار، «اشک» هم می ریزد. ۱. و از اینجاست که می بینیم، احساسی که پس از پیروزی بر علی بن ابی طالب علیه السلام روی می آورد، دردناکتر و ناگوارتر از احساسی است که از شکست، بر دشمنانش عارض می شود. و باز اگر قوانین رسمی و موجود، به علی بن ابی طالب علیه السلام اجازه می داد که لاقلاً کسانی را که بر ضدّ وی توطئه چیدند و حقّ او را پایمال ساختند، به یاران و فرزندان سفارش نکند و بگذارد که پس از شهادت خود، پیروان و فرزندان بر ضدّ آنان بجنگند و بخاطر گمراهیها و تجاوزهایشان از آنان انتقام و قصاص بگیرند، ولی مهربانی و بزرگواری او نسبت به انسان (که در مکتب وی، مهر و بشردوستی از هر قانونی برتر و بالاتر است) او را وادار می سازد که یاران و فرزندان خود را مورد خطاب قرار دهد و این سخن بزرگ و پرارزش را به آنان گوشزد کند که: «پس از من با خوارج نجنگید، زیرا کسی که می خواسته حق را بدست آورد و خطا و اشتباه کرده است، مانند کسی نیست که در راه باطل گام نهاده و آن را دریافته است» ۲. امام بوسیله همین عامل، یعنی مهر عمیق و عاطفه بشردوستی، سعادت و خوشبختی انسان را با خوشبختی همسایه اش، ارتباط و پیوند می دهد، و در واقع، بدینوسیله، نیکبختی همه انسانیت و همه افراد بشری را چون حلقه های زنجیر به هم پیوسته می داند؛ چرا که هر همسایه ای، همسایه دیگری دارد و بدین ترتیب باید این حق در مورد او نیز مراعات شود، یعنی در واقع این رشته، سردرازی دارد که باید سراسر جهان بشریت را فرا گیرد! و البته از جلوه های سعادت و نیکبختی انسان، یکی هم این است که این مهر و عاطفه بشردوستی، از دایره محدود خود خارج شود و فرزندان دیگران را نیز شامل گردد و با آنان نیز همان رفتاری اتخاذ شود که انسان با فرزندان خود می کند:

«کودکان یتیم و پدر و مادر مرده را آنچنان تربیت کنید که فرزندان خود را تربیت می کنید».

علی بن ابی طالب علیه السلام می خواهد که همه مردم، روح و حقیقت عدالت اساسی جهان هستی را احساس و درک کنند که از نظر ارزش و زیبایی، برتر و بالاتر از قوانین رسمی است، چرا که ناشی از گرما و حرارت داخلی و انگیزه بشردوستی است و انسانها را بوسیله منطق دل و قلب، نه با منطق خضوع در قبال قانون، به یکدیگر پیوند می دهد؛ «تا نونهالان و کوچکترها از بزرگترها و پدران سرمشق بگیرند و بزرگان بر کوچکان مهربانی و عاطفه نشان دهند». و اگر ناتوانی از انجام کارهای نیک و بزرگوارانه، عیب و نقصی باشد، منطق مهر و عاطفه در زبان و منطق علی بن ابی طالب علیه السلام، کسانی را ناتوانتر و کمتر می شمارد که از بدست آوردن برادری مردم، عاجز و ناتوان باشد: «ناتوانترین مردمان کسی است که از بدست آوردن برادران، عاجز باشد».

علی بن ابیطالب علیه السلام، بر این عجز و ناتوانی، عجز و ناتوانی دیگری را می افزاید که همان تمایل به جدال و دشمنی و کینه توزی است و می فرماید: «از دشمنی و ستیزه و نزاع، بپرهیزید». پس اصل اساسی در زندگی اجتماعی، همان نرمش و خوش خلقی و به آرامی سخن گفتن است، چرا که در این امر، عامل نیرومندی برای تحکیم و پیوند قلبها (مرکز مهر و عاطفه) وجود دارد: «و از بزرگواری، نرمش

و آرامی در سخن است». در بین انگیزه های قلب، چیزی آرامش بخشتر از این احساس وجود ندارد که انسان ببیند در بین همه مردم، دوستان و برادرانی دارد. و حتی در هنگامی که امام از ناگواریها و ناراحتیهای روزگار خود، آزرده خاطر می شود، نان را که وسیله بقای زندگی است و راستی را که سرمایه و اساس حیات است با برادری با مردم، در مقام و مرتبه واحدی قرار می دهد و در مورد مردم دوران خود می فرماید: «نزدیک است که مردم سه چیز را از دست بدهند: مال حلال، زبان راستگو، و برادری که انسان با دیدن او آرامش یابد!» و اگر غربت و دوری از وطن، به دلیل آنکه موجب تنهایی می شود فشار و سختی بزرگی است، مرحله بالاتر و سختتر از آن، هنگامی است که انسان، دوستان و برادران خود را از دست بدهد، چرا که در اینصورت قلبهایی را از دست می دهد که از مهر و عاطفه آنها خرسند می شد و بهره مند می گردید: «غریب و دور از میهن، کسی است که دوست و آشنایی ندارد» و «از دست دادن دوستان، غربت و تنهایی است». در اینجا ضروری است که ما به روش و موقعیت علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به بانوان اشاره کنیم. بی شک زنان نیز از نظر امام، در همین سطح انسانی قرار دارند چرا که زن، نیمی از مرد است و در اینصورت آیا قابل تصور است که این نیمه، نسبت به آن نیمه دیگر، بی مهر و عاطفه باشد؟ و آیا صحیح است که کسی از نیمه دیگر دعوت بعمل آورد که برخلاف مقیاسهای عدالت جهان هستی، که همه را به مهرورزی و بشردوستی می خواند گامی بردارد؟ و بر ضد سنت مهر انسان، بر انسان بپا خیزد؟

گروه بسیاری، بعضی از سخنان امام را درباره زن، آنطور که خود خواسته اند، تأویل و تفسیر کرده اند و بجای آنکه حقیقت روش و برنامه امام را در این زمینه نشان دهند، بیشتر کوشیده اند که در تفسیرهای خود باصطلاح «تازگیهایی» را ثبت کنند! و روی همین اصل، بیشتر تکیه به گفتارهایی کرده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام آنها را درباره دشمنان و ستیزه جویی یک زن معین بیان داشته است که علی بن ابی طالب علیه السلام بر او بدی روا ندیده و جز نیکی و خیر، به او دستوری نداده است.

گویا آنان فراموش کرده اند: اینگونه سخنان که مربوط به شرایط و اوضاع ویژه ای است و هدف آنها روشن ساختن علل و عوامل نبرد و برخورد بین دو نوع اندیشه و تفکر متضاد است، تنها منحصر به زنان نیست بلکه علی بن ابی طالب علیه السلام، در بعضی از مواقع در مورد برخی از مردان، سخنان تندتر و درشتتری بیان داشته است، و بی شک منظور امام از این بیان خاص درباره مردان معینی، آن نبوده که همه مردان را در همه شرایط و کیفیات یکسان بداند و درباره همگان، یک نوع قضاوت کند. هنگامی که سخنانی درباره زنانی بخصوص فرموده است آن نبوده که همه زنان را بطور کلی و در همه شرایط و اوضاع، به شکل خاصی معرفی کند. اصولاً باید دانست که عوامل و عناصری که بر ضد امام توطئه چیدند و باعث شدند که خیر و نیکی از راه صحیح خود منحرف شود و موجب بوجود آمدن بدبختیهای زیادی در جامعه شدند، همیشه مورد اعتراض امام بودند و او آنان را مورد انتقاد شدید قرار می داد، و در این موضوع، فرقی بین مردان یا زنانی که نفوذ و قدرت مردان را داشتند، نمی گذاشت.

اگر امام این یا آن گروه از زنان یا مردان را مورد حمله و انتقاد بی امان خود قرار می داد، بخاطر روشها و موقعیتهای خاصی بود که آنان در قبال حق و عدالت و هواداران آن دو، در پیش گرفته بودند. و بدین ترتیب روشن می شود که ادعای تحقیر کردن و کوچک شمردن زنان از طرف امام، کاملاً بی اساس و پوچ است.

من از کسانی که به این مسئله اهمیت می دهند می پرسم که حتی بعنوان نمونه، یک گفتار و جمله بی را که امام در ضمن آن زن را تقبیح می کند، به من نشان بدهند؟ که آن جمله و گفتار مربوط به شخص معین و در شرایط ویژه ای نباشد و یا از کردار و رفتار آن شخص در وضعیت مخصوصی ناشی نشده باشد.

آری، امام زن را در هنگامی که عامل فساد و تباهی و آشوب و اغتشاش بوده، مورد تقبیح و سرزنش قرار داده است، چنانکه بر مرد نیز به همین علت، انتقاد و اعتراض کرده است و بنابراین، امام در هر دو صورت، فقط فتنه و آشوب، فساد و تباهی را مورد حمله و تقبیح قرار داده است.

وضع و روش علی بن ابی طالب علیه السلام در قبال زن، بمثابه انسان، همان وضع و روشی است که در قبال مرد، بعنوان انسان، داشته است و در این امر، هیچگونه تناقض و دوگونه بینی وجود ندارد. آیا در اندوه عمیق و غیر قابل توصیف امام در سوگ همسرش فاطمه، دلیل آشکاری بر احساس وی نسبت به ارزش زن، بعنوان یک انسان کامل، که حق دارد از هرگونه حق انسانی بهره مند شود، وجود ندارد؟ و آیا این امر بخوبی نشان نمی دهد که بر اساس همین حقوق و وظایف انسانی زن، او نیز باید از مهر و عاطفه انسانی بهره مند شود و دیگران را هم از مهرورزی خود بهره مند سازد؟ مگر فراموش کرده اید که مردم در دوران جاهلیت و پس از آن، هنگامی که نوزادشان پسر بود، اظهار خرسندی می کردند و آن را به فال نیک می گرفتند ولی اگر مولود جدیدشان دختر بود، اندوهناک می شدند و آن را علامت بدی می دانستند؟

مگر این فرزدق (که در واقع نشان دهنده بینش مردم دوران خود درباره زن بود) ۳ نیست که هنگام مرگ همسرش (که گویا خیلی هم مورد علاقه اش بود!) این سخن شگفت آور را بر زبان آورد:

و أهون مفقود اذا الموت ناله

علی المرء من اصحابه، من تقنعا

(کوچکترین و بی ارزشترین فردی که با مرگ خود، از جرگه یاران انسان بیرون می رود، کسی است که روپوش دارد!) شاعر می گوید: پست ترین موجودی که از میان یاران و آشنایان انسان، جدا شده و از دست می رود موجودی است که روپوش دارد و البته مرادش همان زن بینوا است!... پس در واقع، زن در قلب و اندیشه وی، حتی سزاوار آن نیست که بخاطر مرگش، انسان اندوهگین شود یا بگرید؟ و تازه فرزدق این نظر را بر زبان نیز می آورد و درباره آن شعر هم می گوید... ولی باید پرسید که این نوع داوری درباره زن برای چیست؟... بی شک دلیلی جز این وجود ندارد که آن موجود از دست رفته، زن بوده است! با توجه به این نظریه ها و این وضع، باید پرسید: آیا مگر علی بن ابی طالب علیه السلام از مردم این دوران نبود؟... آری، امام از مردم همان عصر بود، ولی از نقطه نظر اندیشه و تفکر از همه پیشروتر و از جهت بینش از همه بزرگوارتر، و از ناحیه احساس و مهر از همه عمیقتر بود.

امام در یکی از سخنان خود، در حالیکه می خواهد دارندگان آنچنان اندیشه های احمقانه ای را سرزنش کند، چنین می فرماید:

«گروهی از آنان فقط مردان را دوست دارند و بزرگ می شمارند و زنان را نمی پسندند و کوچک می پندارند...!». و بدین ترتیب مردان و زنان، فقط بخاطر آنکه هر دو انسانند، در نظر ایشان یکسان هستند. بر همه اینها باید نکته ای را هم افزود و آن اینکه: آن امامی که نسبت به همه مردم مهر می ورزد و بیچارگان و ناتوانان را بیشتر مورد مهر قرار می دهد، بر مردم بزرگوار و شرافتمند لازم می داند که نسبت به زنان مهر و عاطفه بیشتری نشان دهند، چراکه، آنان اگر هم ناتوان نباشند ناتوان شمرده شده اند، و به همین دلیل می فرماید: «ستمیدگان را یاری و کمک کنید، جلوی تجاوز ستمکار حيله گر را بگیرید و بر زنان خود نیکی کنید».

و در جای دیگر می فرماید: «من به شما دستور می دهم که از زشتیها و تباهیها جلوگیری کنید و بر زنان خود نیکی و بخشش بنمائید»<sup>۱</sup>. علی بن ابی طالب علیه السلام رشته ها و حلقه های این مکتب به هم پیوسته و یگانه را در دعوت خود به هم پیوند داده است و همچنان به راه خود ادامه می دهد تا نخست همه مردم و سپس همه موجودات به دور حرارت و گرمای مهر و عاطفه، حلقه زنند و گرد آیند و به همین منظور، درباره علم و دانش (که ارزش آن را در مکتب امام شناختیم<sup>۲</sup>) چنین می فرماید:

«خوشرفتاری و مدارا، رأس علم و دانش است».

علی بن ابی طالب علیه السلام به این جهت زیادی گناهان را وحشتناک می داند که این امر موجب اعتیاد می شود و عادت موجب سنگدلی خواهد شد، و از همینجا است که گناه، احساس سرد و بی روحی را بجای گرمای مهر و بزرگواری، در دلها جای می دهد.

امام می فرماید: «اشکهای چشمان، فقط به علت سنگدلیها خشک می شود و سنگدلیها هم از بسیاری گناهان بوجود می آید!»

پس اگر شما اهل گناه نباشید، باید از اهل مهر و عاطفه باشید و در اینصورت سزاوار است که با استفاده از این روح و احساس عالی، تا آنجا که قدرت دارید، در کمک و یاری برادران بشری خویش بکوشید و: «اگر به برادر خود اعتماد و اطمینان دارید، آنچه را که دارید در اختیار او قرار دهید، وی را یاری کنید و بر او نیکی نمائید».

در آخرین مرحله تکاملی، علی بن ابی طالب علیه السلام مجموعه ای از سخنانی را بیان می کند که همگی بر مدار و محور دعوت مردم به فداکاری و جانبازی در راه یکدیگر، از روی مهر و عاطفه، دوستی و علاقه، می گردد! این سخنان گرانقدر، در واقع از بزرگترین یادگارهای اخلاقی موجود در دست انسان، بشمار می رود: و از همین نمونه هاست: «با کسی که از تو بریده و قطع رابطه کرده است آشتی کن، و به کسی که تو را محروم ساخته است ببخش. بر همه مردم نیکی کن، آنچنان که دوست داری نسبت به تو نیکی کنند. بر آن کس که در حق تو بدی کرد، احسان کن و کسی را که بر تو ستم روا داشته است مورد عفو قرار ده. و هرگز کسی را که تو را دشمن می دارد، دشمن مدار...».

برای تحقق بخشیدن به این راه و دعوت بزرگوارانه خود، حیوانات، چهارپایان، ساختمانها، اراضی و مردم، همه را با هم در لزوم ابراز مهر و عاطفه بر آنها، همچون یک حق مشترک، سهم و شریک قرار داده است و می فرماید:

«در مورد بندگان خدا و سرزمینهایشان، از خدا بترسید (خدا را در نظر بگیرید) چرا که شما، حتی در مورد مکانها و ساختمانها، حیوانات و چهارپایان هم در پیشگاه خداوند مسؤل هستید!»

و بدین ترتیب، مهرورزی انسان بر انسان و یا بر سایر موجودات و مخلوقات، در واقع دلیل و برهان اصالت زندگی در برابر مرگ است و بلکه، خواستی از خواستهای جهان و هستی دادگر است!

## پی‌نوشتها:

۱. چنانکه خود مؤلف محترم در جلد اول این کتاب، صفحه ۶۳ از امام علی علیه السلام نقل کرده است دستور امام در مورد جنگی که ناگزیر از آن بود، چنین بود: «... تا آنها آغاز نکنند با آنها نجنگید. و اگر به یاری خدا شکست خوردند، آنکه را پشت کرد، نکشید و آنکه را فرار می‌کند، تعقیب نکنید و زخمی شدگان را یاری کنید به زنان آزار نرسانید...» - مترجم.

۲. منظور، جمله دوم معاویه است که می‌دانست حق با علی علیه السلام است ولی در راه باطل گام نهاد و چند صباحی با توسل به زور و سرنیزه بر مردم حکمرانی کرد...

۳. می‌دانیم که عصر فرزوق، همان عصر متصل به زمان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

## راستی زندگی

\* دروغگو و مرده یکسانند، چرا که برتری انسان زنده بر مرده، در امکان اعتماد بر اوست و اگر به سخن کسی نتوان اعتماد و اطمینان یافت، زندگی او بی فایده است.

علی علیه السلام

\* این راستی، پیمانی از تو و برای تو است، به جهت اینکه راستی، روح زیبایی و حقیقت و خواست زندگی توانا و پیروزمند است.

شاید بارزترین و آشکارترین مظاهر و جلوه های عدالت جهان هستی همان صدق و راستی خالص و مطلق است، که در عالم جمادات و دنیای زندگان، و در هر چیزی که مربوط به طبیعت هستی و خصلتهای موجودات می شود، وجود دارد.

پس در واقع، صدق و راستی مدار گردش زمین و فلک و شب و روز است! و تنها با صدق و راستی است که فصول چهارگانه، پشت سر هم می آیند و می روند و یا باران می بارد و خورشید پرتوافشانی می کند. و همچنین تنها بوسیله صدق و راستی است که خاک و زمین به وعده خود وفا می کند و هر چیزی را در نوبت خود، بدون کوچکترین تقدّم یا تأخیری، می رویاند و تحویل می دهد، و باز به خاطر همین صدق و راستی است که نوامیس طبیعت و قوانین زندگی پابرجا و استوار می شود و باد صادقانه می وزد و خون صادقانه در عروق و رگهای موجودات زنده جریان می یابد. و فرزندان و مولودات جدید، تحت یک قانون راست و امین، بدنیا می آیند!

این راستی و صدق خالص و مطلق که محور گردش قانون و اساس زندگی است، همان نخستین و بزرگترین سرچشمه ای است که عدالت جهان هستی از آن ناشی می شود و به سوی آن نیز باز می گردد! و از آنجا که امام دقت و توجه کافی نسبت به صدق و راستی هستی داشت و همراه آن بسر می برد و در کنار آن زندگی می کرد، از نخستین هدفهای خود را، تهذیب و تربیت مردم برپایه بینش و خرد و احساس و درک خود قرار داد. مفهوم صحیح و مدلول اساسی تهذیب و تربیت هم جز احساس و درک عمیق ارزش زندگی و شخصیت وجود، چیز دیگری نیست. و از آنجا که این مفهوم، تنها مفهوم بزرگ تهذیب و تربیت است، صدق و راستی با ذات هستی و با هر موجود مادی یا معنوی، همان محوری خواهد بود که تهذیب و تربیت به دور آن می گردد؛ چنانکه محور عدالت جهان هستی نیز همین بود. و بدین ترتیب اساس بسیاری از قواعدی که بشر بدون توجه به نوامیس و قوانین بزرگ هستی، بر آنها توافق کرده و چنین پنداشته است که فقط بخاطر اتفاق نظر، آنها یک سلسله اصول و مبانی تهذیبی و تربیتی هستند، در هم فرو می ریزد و منتفی می شود. و همچنین هر چیزی که با روح حق و نیکی و زیبایی مخالف باشد، از سر راه تهذیب و تربیت صحیح برداشته می شود و بطور کلی تهذیب و تربیت اگر بر روی پایه های بزرگ و کامل خود نباشد، یک توافق سطحی و بی ربط بر تکامل دروغ زشت، خواهد بود ولی اگر بر اساس مبانی اصیل خود استوار شود، یک ادراک و احساس عمیق نسبت به راستی و صدق زیبا خواهد بود و آن را همگام و به هم آمیخته با تحول و تکامل پیروزمند و همیشگی زندگی خواهد ساخت.

روی همین اصل است که مدار و ملاک تهذیب و تربیت، در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام، دور نگهداشتن انسان از دروغ و یا به تعبیر دیگر، پشتیبانی از انسان زنده، در قبال سردی مرگ است!

پشتیبانی از انسان در برابر دروغ، در نخستین مرحله یک امر را لازم دارد و آن: بزرگداشت دائمی راستی و صدق، بطور مستقیم و با سخنان صریح و آشکار، و همچنین نشان دادن آن بمنابۀ یک ضرورت حیاتی و لزوم هماهنگی هر موجود زنده با آن و همچنین سوق دادن مردم بسوی آن، چه در حالی که بطور انفرادی بسر می بردند و چه در حالی که بطور اجتماعی زندگی می کنند، است.

و می بینیم که علی بن ابی طالب علیه السلام در شکل بزرگمرد بی نظیری جلوه گر می شود و چیزهایی را می بیند که دیگران نمی بینند و به چیزهایی اشاره می کند که دیگران از آنها آگاهی ندارند و کارهایی را انجام می دهد که دیگران هم اکنون هم از انجام آنها عاجز و ناتوانند، ولی امام می خواهد که همه بتوانند آنها را انجام بدهند.

امام می فرماید: «از تغییر و دگرگونی اخلاق پرهیزید و زبان خود را یکی قرار دهید» (یعنی اخلاق خود را به پرتگاه سقوط نزدیک نکنید و از دوگونه گویی برحذر باشید). و در واقع امام بدینوسیله می خواهد به فرد راستگو خطری را خاطر نشان سازد، که اگر یکبار هم در زندگی دروغ بگوید، آن خطر متوجه وی خواهد شد. پس اگر فرد راستگو، ولو یکبار دروغ بگوید، مرز راستی و صدق او مورد تجاوز قرار می گیرد و این خصلت نیک او مانند هر چیز «شکستنی» که با یکبار زمین خوردن می شکند، خورد و نابود می شود!

نفاق و درویی و دورنگی نیز در حقیقت دو نمونه دیگر از نمونه های دروغ بشمار می روند. امام می فرماید: «راستگو باشید بدون ظاهرسازی و ریاکاری کار کنید. خداوند راستگوی بحق را عزت بخشد و دروغگوی تباه را، زبون سازد. در سخن راستگو باشید، امانت را ادا کنید، به عهد و پیمان وفادار بمانید. آن کس که از راه کج در جستجوی عزت و افتخار باشد، خداوند خوار و زبونش گرداند. اگر تو راستگو باشی ما تو را کفایت می کنیم و اگر دروغگو باشی، تو را کیفر می دهیم. آن کس که راستگویی را از دست بدهد، بهترین فضایل اخلاقی خود را از دست داده است. شمشیر برنده در دست یک فرد شجاع، برایش پرارزتر از راستی و صدق نیست».

البته این آیات و سخنان امام درباره صدق و راستی، جز نمونه هایی از صدها آیه و سخن دیگر وی که پایه و ریشه قانون اساسی و بزرگ اخلاقی علی بن ابی طالب علیه السلام را تشکیل می دهند، چیز دیگری نیست.

اکنون به این سخن جالب گوش کنید که در پیدایش آن، اندیشه و خرد بیدار و هوشیار، سهم بسزایی دارد؛ امام می فرماید: «دروغ، انسان را به سوی تباهی و فساد سوق می دهد». البته نیازی نیست که در مورد این سخن تفسیری بنویسیم و حقیقتی را که در پشت این کلام نهفته است و در واقع، حقایق بیشمار دیگری را نیز به همراه دارد، شرح دهیم، چنانکه نیازمند آن هم نیستیم که در تصویر و بیان آن حقیقت روانی که این سخن به آن اشاره می کند، به تفصیل پردازیم... حقیقتی که گذشت روزگار، پایداری و اصالت آن را بیشتر تثبیت می کند... از همین نمونه های عالی، این سخن امام است که می فرماید: «دروغ، چه در شکل جدی و چه در قالب شوخی، کار صحیحی نیست و اصلاً درست نیست که کسی از شما به کودک خود وعده ای بدهد و سپس به وعده خود وفا نکند»!؟

این سخن از دو بخش تشکیل شده است: مفهومی که بخش نخستین این آیه علوی به آن اشاره می کند، مفهومی است که مدتها در میان فلاسفه اخلاق، بویژه فلاسفه اروپا، موضوع مورد بحث و گفتگوی زیادی بود. و در واقع همه آنان در این نکته اتفاق نظر دارند که صدق

و راستی، زندگی، و کذب و دروغ، مرگ است؛ ولی در مورد تجویز دروغ در حالت اضطرار و بخاطر ضرورت، اختلاف نظر وجود دارد که گروهی موافق و گروهی مخالف هستند و البته هر کدام هم برای خود دلیلی دارند!

در مشرق زمین گروهی هم در این باره به اظهار نظر پرداخته اند، که نه در جرگه فلاسفه هستند و نه از اندیشمندان بشمار می روند! و حتی مسئله بقدری کوچک جلوه داده شده که هر فرد عادی ای هم قلم بدست گرفته و در این باره بحث پرداخته است. و از اینجا است که ناگهان می بینیم که «شیخ ناصیف یازجی»، ضمن اظهار نظر در «مجمع البحرين» از زبان قهرمان داستانش چنین نقل می کند:

و الصدق أن الفاك تحت العطب

لاخیر فیہ فاعتصم بالكذب!

بمثل هذاکان یوصینی ابی!

(اگر راستگویی تو را در فشار و هلاکت قرار دهد، در آن راستگویی سودی نیست! و باید به دروغ چنگ بزنی! و این وصیت و سفارشی است که من از پدرم دارم!).

خداوند پدر او را بیامرزدا! چه وصیت و سفارش زشتی به فرزندش کرده است و برآستی که تحمل این وصیت! بر عقل و دل و زندگی، بسیار سنگین و ناگوار است. ولی امام درباره این موضوع، همان روشی را پیش می گیرد که با اصول مکتب بزرگ اخلاقی او به هم آمیختگی دارد (همان مکتبی که چگونگی آن را معرفی کردیم و خاطرنشان ساختیم که اساس آن ناشی از احساس و بینش امام علی علیه السلام از جلوه های عمومی عدالت جهان هستی است) وی بدون هیچگونه شک و تردیدی می فرماید: «نشانه ایمان آن است که راستی را هر چند به ضرر تو باشد، بر دروغ ترجیح دهی اگر چه تو را سود بخشد. و همچنین گفتار و سخن تو بیشتر و برتر از کردار و عمل تو نباشد!». پس کاملاً روشن است که به هیچ نحوی، در دروغ چیز مفید و در راستی چیز زیان بخشی، نمی بیند بلکه مسئله را درست بطور معکوس می نگرد، اما برای آن گروهی که بعضی از آنان با دید سطحی و نظر غیر عمیق خود، چنین می پندارند که شاید گاهی دروغ سودبخش و راستی مضر باشد، در چهارچوب تصورات خود، سخن می گوید تا گفتارش در دل آنان بخوبی جای گیرد و ثمر بخشد.

و به منظور تأکید و تأیید همین نکته است که امام می فرماید: «در همه کارها، راستی و صدق را پیشه خود سازید». و باز می گوید: «از دروغ بپرهیزید، چرا که فرد راستگو همیشه در وادی نجات و عزت است و دروغگو، پیوسته در پرتگاه سقوط و نابودی بسر می برد». اما مفهومی که در بخش دوم سخنان امام وجود دارد: «... و هیچ صحیح نیست که کسی از شما به کودک خود وعده ای بدهد و سپس به وعده خود وفا نکند»، همان توجه عمیق و بزرگ بر یک حقیقت اساسی تربیتی است که خود زندگی اصالت آن را تأیید می کند، چنانکه اصول روانشناسی و تربیتی (که باید انسان بر پایه های آن پرورش و تکامل یابد) صحت آن را تثبیت می کند. و شاید بعنوان شاهد، ذکر این نکته کافی باشد که کودک روی «نمونه های» عمل پرورش می یابد، نه براساس پند و اندرز... و همین نقطه مرکزی فلسفه تربیتی ژان ژاک روسو است! و همه اینها در مکتب امام علی علیه السلام، نعمتی از نعمتهای صدق و راستی با زندگی است! و از سخنان گرانقدر و جالب امام که در آن به پیوند محکم و خلل ناپذیر بین زندگی و راستی، و دروغ و مرگ اشاره کرده است و نشان می دهد که صدق و راستی همان ناموس پایدار طبیعت است و جز بوسیله آن هیچ حقیقتی مفهوم ندارد، این گفتار بی نظیر است که: «دروغگو و مرده



یکسانند، چرا که برتری انسان زنده بر مرده، در امکان اعتماد بر اوست و اگر نتوان به سخن کسی اعتماد و اطمینان کرد، زندگی او بی فایده است.»

راستی و صدق با زندگی، بطور طبیعی، سادگی و بی آلاچی را همراه دارد و از پیچیدگی بیزار است، چرا که هر حقیقتی، به همان اندازه ساده و بی آلاچی است که خورشید فروزان و شب تاریک! و برای اثبات همین سادگی جوشان که ناشی از صدق و راستی است، می گویم که علی بن ابی طالب علیه السلام از تکبر و خودبزرگ بینی متنفر بود، چرا که تکبر، یک خصلت طبیعی و راستین نیست، بلکه «بزرگ» واقعی و «بزرگواری»، یک خصوصیت راستین است. و از اینجا است که متکبر و شخصی که خود را بزرگ می شمارد، در نزد امام، کسی است که در واقع بر خویشتن نیز تکبر می ورزد! پس می فرماید: «مانند کسی نباشید که بر فرزند مادرش تکبر می ورزد!»

امام در همان وقتی که خود بزرگ بینی را دوست نمی دارد، آن فروتنی و تواضعی را هم که مصنوعی باشد، نمی پذیرد، چرا که این فروتنی نیز یک خصلت راستین نیست، بلکه بطور کلی فقط احساس اینکه هر انسانی در عزت و احترام، با هر انسان دیگر یکسان است، صدق و راستی است. و به همین علت، امام آن کسی را که فروتنی او را به خواری می کشاند، مورد خطاب قرار داده است و می فرماید: «هرگز در برابر مردم اظهار پستی و زبونی نکنید». و سپس با جمله جالبتری آن را تکمیل می کند و می گوید: «در مسافرتها، با کسی همراه نباشید که آن برتری ای را که در خود می بیند، در شما نمی بیند!» یعنی خود را بالاتر و برتر از شما فرض می کند! من در اصول و مبانی کسانی که نگاهان عزت و احترام انسان (بمثابه یک انسان) هستند و می خواهند که هیچ انسانی بیجا خود را بزرگ ندارد و یا بی جهت فروتن نسازد و فقط آنطور که هست، صادقانه جلوه کند، سخنی را که از نظر ارزش، برتر از این گفتار امام یا حتی برابر و مساوی با آن باشد، نشنیده ام، مگر این سخن خود امام که می فرماید: «انسان، آینه انسان است!»

از سخنان دیگر امام که بطور آشکار بر ضرورت زندگی ساده و صادقانه، دلالت دارند، این سخنان است: «چه زشت است فروتنی و خضوع در وقت نیازمندی و تندخویی و ستم در موقع بی نیازی! ستودن بیش از میزان شایستگی، تملق و چاپلوسی است و کمتر از مقدار سزاوار بودن، رشک و حسد است. آن کس که در عیب و نقص مردم بنگرد و آن را زشت بشمارد و سپس همان عیب و نقص را برای خود بپسندد، فرد احمق و بیخردی است. چیزی را که خود انجام نمی دهید، بر زبان نیاورید.

نیکی و خیر را برای ریا و ظاهرسازی انجام ندهید و بخاطر شرم و حیا هم از انجام آن سرباز نزنید. تو، ای فرزند آدم! آنچه را که بیش از روزی و خوراک خود بدست می آوری، برای دیگری گردآوری می کنی. نباید برای فخرفروشی، در موارد لازم سکوت کنید و یا برای خود بزرگ داشتن و برتری طلبی بر دیگران، سخن بگویید. آن کس که بیش از توانایی خود، به انجام کاری پردازد، درمانده و ناتوان خواهد شد، در کمک و مساعدت یاور پست و کوچک، سودی نیست.»

از همین سخنان دُرربار امام، گفتاری است که درباره مردی فرمود که از او بیجا ستایش کرد و به چاپلوسی اش پرداخت و ما این سخن را در جای دیگر از این کتاب، نقل کرده ایم.

و بدین ترتیب گویا که علی بن ابی طالب علیه السلام هیچ نکته ای از نکات و مسائل مربوط به امور زندگی و انسان را، که با احساس و اندیشه اش آن را درک کرده است، از نظر دور نمی دارد و درباره هر کدام از آنها، گفتار جالب و مختصری را بیان می کند که بصورت

یک قانون کامل درمی آید... او در هنگامی که می خواهد مردم را به انتخاب یک زندگی ساده و صادقانه دعوت کند، این سخن گرانقدر را که ناشی از گذشت و فداکاری و آسان گیری در زندگی است، بیان می دارد: «اگر برادران شما (بعنوان مهمان) وارد خانه شما شدند، آنچه را که در منزل دارید، برای آنان بیاورید و خود را به تکلف و زحمت نیندازید!» و در هنگامی که امام سخنان بیشمار خود را، که بطور مستقیم درباره ضرورت و لزوم صدق و راستی با زندگی و سپس در مورد سادگی و بی آلاچی ایراد کرده بود (که راستی بدون آن، و آن بدون راستی تحقق پذیر نیست) پایان می بخشد، راه خود را در همه افقها و میدانهای تهذیب و تربیت اخلاقی ادامه می دهد. زیرا که در مکتب او، همه این امور و مسائل، لازم و ملزوم یکدیگرند و آنچه با همدیگر پیوند دارند که گویا جملگی، شکل واحدی از مجموعه موجودات جهان هستی هستند؛ و همچنین در مکتب امام، صدق و راستی، نخستین مدار و محور گردش همه امور است، ولو آنکه شکلهای دیگری از مسائل اخلاقی نیز ضروری بنظر می رسند!

امام سفارش می کند که انسان از لغزشهای دیگران چشم پوشی کند و آنها را به رخ نکشد، چرا که این امر، در مرحله اول نشان دهنده بزرگواری او بوده و سپس عامل عملی تهذیب و بیداری آن فرد لغزشکار است. و البته این روش، در مراحل نخستین به منظور اصلاح او، مفیدتر و مؤثرتر از پندگویی و یا خشم و ناراحتی است. امام می فرماید: «از بهترین کارهای یک فرد بزرگوار، چشم پوشی او از چیزهایی است که می داند».

امام همچنین به بردباری و عدم عجله توصیه می کند، چرا که این دو خصلت ناشی از بزرگی همت و نردبان بزرگواری است: «شکیبایی و شتاب نکردن، آمیخته با هم و برابر هستند که از بلندی همت و پایداری اراده ناشی می شوند».

علی بن ابی طالب علیه السلام غیبت و سخن گفتن در پشت سر مردم را تقبیح می کند، چرا که این خوی، در واقع جزوی از دورویی و زشتی و تباهی است: «از غیبت بپرهیزید که خوراک سگهای آتش دوزخ است!»

نیرنگ و حيله نیز همانند غیبت است و هر دو از پلیدی و ناپاکی درون، سرچشمه می گیرند: «از نیرنگ و خدعه بپرهیزید که از اخلاق مردم پست و زبون است».

و چنانکه امام اجازه نمی دهد که حتی یک دروغ بر زبان آید و آن را عامل شکست راستی می شمارد، هرگونه گناهی را که از نظر گناهکار، کوچک و بی اهمیت است، بزرگ و سخت می داند، چرا که بالأخره هرچه باشد گناه است. و چه بسا اگر فرد گناهکار آن را کوچک بشمارد، بیشتر از گناه بزرگ که مرتکب آن همیشه در فکر توبه و بازگشت است، در ارزش و بزرگی انسان تأثیر بد و منفی دارد: «بدترین و بزرگترین گناهان، گناهی است که انسان آن را کوچک و ناچیز بشمارد».

امام شما را از شتابزدگی در سخن گفتن و انجام کار، نهی می فرماید زیرا شتابزدگی موجب آلودگی و سقوط است و انسان تهذیب شده را سزاوار نیست که خود را در پرتگاه کوچکترین آلودگی قرار دهد: «من تو را از شتابزدگی در کار و سخن، نهی می کنم».

امام می خواهد که شما برای اصلاح اخلاق خود، از هر گناهی که مرتکب شده اید، در پیش وجدان خود، پوزش بطلبید و عذرخواهی کنید. ولی او بعنوان یک بزرگمرد باریک بین و نکته سنج، به شما گوشزد می کند که چون انسان از انجام کار نیک پوزش نمی طلبد، پس

بر اوست که از ارتکاب کاری که مجبور به عذرخواهی گردد، بپرهیزد: «از چیزی که باید از انجام آن بپوزش بخواهید، بپرهیزید، زیرا از هیچ کار نیکی عذرخواهی نمی کنند!»

امام برای آنکه شما را از توجه به عیوب و نواقص دیگران و غفلت از عیوب خویشتن، بازدارد (که هر دو جنبه مثبت و منفی آن، موجب بدی اخلاق و تغییر روش زندگی می شود) می فرماید: «بزرگترین عیبها آن است که از چیزی بد بگویید که خود نیز همانند آن را دارید» و «آن کس که در عیب خویشتن بنگرد، از نقص و عیب دیگران باز ماند!»

اگر دیدید که در جایی کار زشتی صورت می گیرد، باید در مرحله اول آن را تقبیح کنید و اگر نتوانستید، باید آن را نیکو جلوه ندهید، که در اینصورت سهم و شریک در آن بشمار می آید: «هر کس که کار زشتی را نیکو جلوه دهد، در ارتکاب آن شرکت جسته است!» و اگر مهرورزی و بشردوستی، یک ضرورت اخلاقی در بین مردم است، چون یک ضرورت وجودی است، پس منطق عقل و قلب دستور می دهد که مهر و عاطفه شما در قبال کسی که بیشتر بر شما نیکی کرده است، بیشتر و بهتر باشد. و در این زمینه است که امام می فرماید:

«تندی و نیش زبان را درباره کسی که تو را گویا کرده (و چیزی به تو آموخته) و سخن پردازی خود را نسبت به کسی که تو را به راه راست هدایت کرده است، بکار نبر.» سپس می فرماید: «پاداش کسی که شما را مورد احترام قرار داده آن نیست که او را کوچک بدانی و کیفر آن کس که تو را خوشنود ساخته، آن نیست که او را آزرده خاطر سازی!»

امام به آز و حرص و خودخواهی و حسدورزی، حمله می کند، چرا که هر یک از اینها، در حقیقت راهی به سوی انحطاط اخلاقی بشمار می روند: «حرص و خودپسندی و رشگ، عوامل ارتکاب گناهان مختلف هستند.» و اگر هواداران پیشین اخلاق، بخل را به این علت تقبیح می کردند که در نظرشان، بخل خودبخود یک صفت زشت و ناپسند است، از نظر علی بن ابی طالب علیه السلام، که اخلاق را به مقیاس جامعتر و اندیشه ای عمیقتر ارزیابی می کند، بخل فقط بخاطر زشتی ذاتی خود، ناپسند نیست، بلکه بیشتر به آن جهت قابل تقبیح است که همه عیوب و زشتیها را در خود گرد می آورد و یک مرد خسیس و بخیل را وادار می سازد که در اخلاق و روش خود، به هرگونه پستی ای تن دهد، و این حقیقتی است که در قرن هفدهم میلادی، شاعر بزرگ: مولر آن را در نمایشنامه «بخیل» نشان داد و پس از آن، دانشمندان روانشناس، آن را ثابت کرده اند.

یک فرد بخیل و خسیس: منافق و دورو، تجاوزکار، حسود، پست، حیله گر، وقیح و خودخواه است و نیز اهل غیبت، سخن چینی، آز و طمع و ستم است. امام می فرماید: «بخل جامع زشتیهای همه عیوب است!»

اگر بخواهیم بطور مشروح درباره مکتب امام علی علیه السلام در موضوع اخلاق و تهذیب نفس و تربیت مردم سخن بگوییم، بحث به درازا خواهد کشید. اصول اخلاقی امام به اندازه ای زیاد است که حتی کوچکترین حرکت و جنبش انسان را نیز از نظر دور نداشته است. اگر بگوییم که این بحث و این کار، کار طولانی و پرحمت و گسترش یافته ای است، سخنی به گزاف نگفته ام بلکه فقط حقیقتی را خاطر نشان ساخته ام. البته در صورت مراجعه به بخش ۱ چکیده هایی از ادبیات علی بن ابی طالب علیه السلام، که ما آنها را انتخاب کرده و در کتاب خود آورده ایم، اطمینان خواهید یافت که بررسی اصول مکتب امام درباره اخلاق و تهذیب نفس و شرح و توضیح آن

اصول و گفتارها، در چندین مجلد هم امکانپذیر نیست. و شاید کافی باشد که بطور اشاره بگوییم این سخنان دُرّبار علوی، از برارزشتین و عالیترین و بزرگترین و عمیقترین یادگارها و میراثهای انسانی است.

علاوه بر این، باید در اینجا به بزرگترین آیات علوی اشاره کنیم که در مسئله بزرگ تهذیب اخلاق، به این جهت که یک احساس عمیق نسبت به ارزش زندگی و بزرگواری انسان و کمال هستی است، قابل توجه است. البته فقط گروه بسیار اندکی از بزرگان چون: بودا و مسیح و محمد دریافته اند که نشانه این تهذیب و پاکی در مرحله نخست، در خود انسان و رفتار وی با خویشان آشکار می شود و سپس در بین انسان و چیزهای دیگر، بمثابه یک جوشش طبیعی از سرچشمه اصلی، ظهور می کند.

علی بن ابی طالب علیه السلام این حقیقت را بطور نیرومند و آشکار، بدون کوچکترین پیچیدگی و اشکالی، دریافت و بصورت جامعی از آن سخن گفت. او در مورد لزوم احترام به خود و مراقبت نفس از طرف خویشان، چنین می فرماید: «در نهان و پنهانها، از گناهان بپرهیزید». و باز در همین زمینه می فرماید: «از ارتکاب هر کاری که از انجام آن در آشکارا شرمنده می شوید در پنهان نیز بپرهیزید. و از انجام هر عملی که اگر آن را به شما نسبت دهند انکار خواهید کرد، دوری گزینید. اکنون به سخنی گوش دهید که امام آن را در مورد رابطه «پنهان» و «آشکار» بیان داشته است و ما آن را در تعبیر و بیان خود، «نشانه تهذیب» و علامت «جوشش از سرچشمه» نام نهادیم: «آن کس که درون خود را اصلاح کند، خداوند آشکارش را نیز اصلاح فرماید».

از جملات جالب فیلسوف چینی: کنفوسیوس درباره تهذیب نفس این سخن است: «بر سفره خود آنچهان غذا بخور که گویا بر سفره پادشاه هستی!». و البته آشکار است که مراد کنفوسیوس این است که شما احترام خود را بحدّی حفظ کنید که بالاتر از آن قابل تصور نیست، بطوری که در هنگامی هم که فقط با خویشان هستید، آنچهان باشید که گویا در نزد پادشاه نشسته اید!

علی بن ابیطالب، نظیر همین مفهوم را در شکل دیگری بیان می دارد: «هر یک از شما، آنچهان برای برادر خود آرایش کند، که برای فرد بیگانه آرایش می کند و میل دارد که او را در جالبترین و بهترین وضع و شکل ببیند»<sup>۲</sup>. علی بن ابی طالب علیه السلام در هر صورت می خواهد که شما به برادر خود پند و اندرز دهید تا در تغییر روش و بهترسازی اخلاق او کمک کرده باشید، ولی روح و حقیقت تهذیب اصیل اجازه نمی دهد که شما او را با نصیحت علنی و آشکار، آزرده خاطر و رنجور سازید، بلکه این روح، شما را وادار می کند که همیشه با نرمش و مهربانی عمل کنید و در پنهانی و بطور مخفیانه، کسی را پند و اندرز بگویید. علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: «آن کس که برادر خود را درنهان پند گوید و نصیحت کند، او را زینت و آرایش داده و هر کس که برادرش را بطور علنی اندرز گوید، در واقع او را سرزنش و تقبیح کرده است». و در هر صورت، شما باید با خویشان، با زندگی و با مردم صادق و راستگو باشید؛ چرا که فقط در سایه همین صدق و راستی است که جان می گیرید و بدون آن نابود خواهید شد. و با همین راستی و صفا، سلامت و آرامش روح و جان و بدن خود را حفظ می کنید و بدون آن، همه را از دست می دهید. با صدق و راستی است که می توانید مردم را دوست بدارید و آنان هم شما را دوست بدارند و به شما اطمینان و اعتماد کنند، و بدون آن، بدبختی و تباهی و محرومیت را برای خود آماده می سازید و مردم هم شما را پست و نالایق و حقیر قلمداد می کنند.

این صدق و راستی، پیمانی از تو و برای تو است، به جهت اینکه، راستی روح زیبایی و حقیقت، و خواست زندگی توانا و پیروزمند است. و این اراده ای است که بر شما لازم می کند هر روز پیمان خود را در نظر بگیرید. امام هم می فرماید: «هر انسانی باید هر روز به عهد و پیمان خود بنگرد و آن را به یاد داشته باشد»!

## نیکی هستی و تحولات زندگی

\* هیچ روزی بر انسان نمی گذرد مگر آنکه به او می گوید: من روزی نو هستم و بر تو گواه خواهم بود. در لحظاتی که من هستم، نیک بگو و نیکی انجام بده، زیرا که تو دیگر مرا هرگز نخواهی دید! علی علیه السلام

\* قوانین و نظامات اجتماعی، به تنهایی و بدون وجدان پاک و سالم و مهر و عاطفه انسانی، قادر به گردانیدن چرخ زندگی نخواهند بود!

\* در قبال: مارکونی، پاستور، گالیه، گاندی، بودا، افلاطون و... افرادی هم نظیر: آدولف هیتلر، چنگیزخان، حجاج بن یوسف، قیصر و... بوجود آمده اند.

در قانون جهان هستی، دادگر آن است که نیکوکار و بزرگوار باشد و ویژگی طبیعی عالم وجود آن است که نیکی را همگانی سازد و چنانچه آنچه را که بخشیده است بازپس گیرد، به منظور آن است که مجدداً به بخشش بهتری بپردازد. نیکی در جهان هستی، در واقع رکن اساسی و جوهر و عامل اصیل پایداری آن است.

پیمان علی بن ابی طالب علیه السلام، با آن نیز همین پیمان است و احساس و درک نیکی آن نیز، جز احساس کامل عدل و داد آن، چیز دیگری نیست. و روی همین اصل است که امام درباره نیکی سخن بسیار گفته است و ما شمه ای از آنچه را که در مورد نیکی جهان هستی گفته بود، برای شما نقل کردیم. و شاید اکنون بتوان خلاصه آن سخنان جالب و راستین را در جمله کوتاهی گنجاند که خود امام آن را بیان داشت و گویا بدینوسیله، عقیده و ایمان خود را نسبت به نیکی جهان هستی، بطور اختصار بیان فرمود: «عطا و بخشش خداوند در چیزی که از او درخواست شده، بیشتر از نیکی و بخشش وی در چیزی که درخواست نشده است، نیست».

البته اگر توجه داشته باشیم که کلمه «خداوند» از نظر هواداران پیشین اصالت مسائلی ذهنی و معنوی، در نهایی ترین مفهوم آن، جز: مرکز جهان هستی و مبدأ پیوندهای عالم وجود، چیز دیگری نیست، بخوبی خواهیم فهمید که: کدام نیکی جامع و همگانی، همان نیکی جهان هستی است که در ضمن شرایط ویژه ای، درخواستهای شما را مورد پذیرش قرار می دهد و سپس بیشتر از آنچه را که خواسته اید، به شما می بخشد؟!!

البته انسان می پنداشت که موجود کوچکی است، ولی چنان که امام می گوید: او نماینده و سمبل این جهان بزرگ است، پس باید با نیکی و عدل خود، نمونه و شکلی از جهان هستی را هم نشان دهد! و اگر جهان هستی بیش از آنچه که می خواستید، از نیکیهای خود، شما را بهره مند ساخته، در واقع برای این بوده است که در نیازمندیهای طبیعی، او را یاری کنید و فرد نیکوکاری شوید، و اگر شما نمونه و شکلی از خود آن باشید، بیشتر از مردم نیازمند، به نیکی و بخشش کردن احتیاج خواهید داشت. و این همان حقیقتی است که علی بن ابی طالب علیه السلام با این سخن خود آن را تثبیت کرد: «مردم نیکوکار و بزرگوار، برای نیکوکاری، نیازمندتر از مردمی هستند که به نیکی احتیاج دارند» و باز در همین زمینه جمله ای می فرماید که برگشت همه گفتارهای وی درباره نیکوکاری در بین مردم، به آن است: «فزونی و برتری در این باره با انجام دهنده و عمل کننده کار است».

اگر درباره نیکی و مفهوم آن، در سطح روابط و پیوندهای موجود در بین مردم دقت کنیم، می توانیم نظریات امام علی علیه السلام را در موارد زیر بیان کنیم:

۱. نیکی در بین مردم، در همکاری و تعاون آنان، تحقق می یابد، بطوری که هر کدام از آنان، هم برای خود و هم برای دیگران، بطور مساوی کار و کوشش کند و باید در این کار، ظاهرسازی و ریاکاری از این طرف، و زور و اجبار از آن طرف، وجود نداشته باشد، تا همه، چنانکه امام می فرماید: «با شوق و رغبت، نه با ترس و لرز» به کار پردازند. و سپس باید فداکاری و گذشت نشان دهند، و از چیز کم یا زیاد، بخاطر رفاه و آسایش دیگران و اعتماد مردم به همدیگر، چشمپوشی کنند و البته این فداکاری و گذشت، باید بطور مستقیم و خودکار، نه پس از درخواست و یا با زور و فشار، عملی شود. و بی شک آن چیزی، که چه در سطح مادی و چه در افق معنوی، می تواند سودمند و مفید باشد، همان نیکی مورد نظر خواهد بود.

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام عقیده دارد که نیکی تنها به حرف نیست، بلکه یک موضوع عملی است، چرا که انسان باید مانند وجود و هستی واحد، یگانه باشد و برای نگهبانی از این قانون کلی، هر یک به دیگری کمک و یاری کند، و هرگاه سخنی گفت به آن عمل کند و اگر کار نیکی انجام می دهد، آن را بگوید!

از سخنان جالب امام در این زمینه، جمله ای است که درباره مردی ایراد می کند که گویا به خداوند امیدوار است! ولی بخاطر همین امیدواری، به کار و کوشش نمی پردازد: «او در پندار خود، مدعی است که به خداوند امیدوار است!

## پی‌نوشتها:

۱. متأسفانه، دشمنان اسلام، نه تنها بینش امام علی علیه السلام را درباره زنان برعکس جلوه داده اند، بلکه آن اصول و حقوق اساسی را که اسلام به زن داده است، در جوامع اسلامی از دست زن گرفته اند و یک سلسله ناروایها و ستمهایی را که نظامهای اجتماعی غلط موجود در جهان اسلام عامل پیدایش آنهاست، به اسلام نسبت داده اند، در صورتی که روح اسلام از این ظلمها و ستمها و از این تباهیها و فسادها بیزار است... خوشبختانه اخیراً جنبشی برای نشان دادن اصول حقوق زن در اسلام، بوجود آمده و دانشمندان اسلامی، کم و بیش حقایق را در این زمینه نوشته و منتشر ساخته اند... ولی بسیار ضروری است که حقایق را بی پرده تر افشا سازیم و حقیقت اسلام را آنطور که هست، در همه زمینه ها، بالخصوص درباره زنان، که مسئله روز شده اند و دشمنان با سوء استفاده از اوضاع اجتماعی موجود در جهان اسلام، وضع ناگوار اکثریت آنان را به غلط، مولود نظریه اسلام جلوه گر ساخته اند، آشکار کنیم...

مجامله و عوام زدگی، از مسئولیت بزرگی که در قبال نشر اصول اسلام در جهان جدید داریم نمی کاهد و نمی تواند ما را در پیشگاه خداوند، تبرئه کند...

در حدیث شریف است: «هنگامی که بدعتها ظهور کرد (و چیزهایی پدیدار شد که مربوط به دین نیست) عالم و دانشمند باید حقیقت را بیان کند و اگر سکوت کند، لعنت خداوند بر او باد!...»

۲. به فصل «وحدت و هماهنگی در شخصیت امام علی علیه السلام» در همین جلد، مراجعه شود.

۳. در جلد چهارم ترجمه فارسی نقل خواهد شد.

۴. به نظر ما، این مقایسه بین گفتار کنفوسیوس و سخن امام علی علیه السلام، به علت عدم سازش مفهوم آن دو سخن، خیلی جالب نیست!... چرا که دستور اخلاقی فیلسوف چینی، علاوه بر آنکه از نظر مفاهیم ذهنی ما مردم مشرق زمین، واکنش نامطلوبی دارد!، اصولاً در مرحله عمل، امکانپذیر نیست.

و از طرف دیگر، معنی گفتار امام علی علیه السلام آن است که انسان در نزد خویش و بیگانه، حتی از نظر ظاهر نیز آراسته باشد، و قیافه و شکل ظاهر خود را نیز پس از اصلاح کامل اخلاق، مرتب کند؛ و این غیر از آن است که انسان همیشه طوری باشد که گویا در نزد زمامداری نشسته است!! جای شگفتی است که مؤلف محترم مفهوم گفتار امام را با معنی سخن فیلسوف چینی یکسان می داند!... — مترجم.



## ادامه متن . . .

به خدای بزرگ سوگند که او دروغ می گوید؛ چرا امید وی به خداوند، در کار و کردارش نمودار نیست؟ هر کس که امیدوار باشد، امید او از کردارش پیدا و آشکار خواهد شد!» و البته اگر کار نیکی انجام دادید، در اینصورت مانعی ندارد که سخن نیک بگویید: «نیک بگو و کار نیک انجام بده».

۳. امام میدان را در برابر نیروهای نیکی و نیکوکاری باز می گذارد تا به آخرین مرحله تکاملی خود دست یابند. و این بدینوسیله است که توبه و بازگشت از فساد و زشتی را بعنوان یک قاعده اساسی مورد توجه قرار می دهد. پس اگر انسانی بر دیگران بدی و زشتی روا داشت، می تواند از در توبه و پشیمانی وارد شود و مجدداً در جهان نیکی گام بگذارد؛ امام می فرماید: «پوزش و عذرخواهی کسی را که از تو معذرت می طلبد، بپذیر و بدی و زشتی را تا می توانی به تأخیر بینداز!»

تاریخ با چگونگی ستمی که ابوموسی اشعری در حق علی بن ابی طالب علیه السلام روا داشت، بخوبی آشنا است و همچنین بدرستی از این نکته آگاه است که علی علیه السلام هیچوقت از چهارچوب مکتب خود خارج نمی شود و شرایط و مشکلات به هر نحوی که باشد، او را وادار به عمل خلافی نمی کند و به همین جهت است که می بینیم به «ابوموسی» چنین پیغام می دهد:

«اما بعد! تو فردی هستی که هواپرستی و خودخواهی تو را گمراه و تباه ساخت. از خداوند طلب عفو بکن تا از گناهانت درگذرد. زیرا هر کس که در پیشگاه خداوند توبه کند، خدای متعال او را می بخشد!»

۴. امام علی علیه السلام ایمان دارد که نیروهای نیکی در انسان، با همدیگر پیوند و همکاری دارند و یکدیگر را تقویت می کنند، و اگر در انسانی، گوشه و نمونه ای از نیکی آشکار و پیدا شد، بی شک با گوشه ها و نمونه های دیگر نیکی نیز ارتباط خواهد یافت که آنها هم در موقع مناسب به مرحله ظهور خواهند رسید. در این بینش، اشاره آشکاری بر این حقیقت وجود دارد که: جهان هستی، خواه در شکل بزرگ و همگانی خود و خواه در شکل ویژه و کوچکش، که انسان نشان دهنده آن است، یگانه و به هم پیوسته و دادگر و نیکوکار است: «اگر در کسی خوی و خصلت ویژه و شگفت آوری وجود داشته باشد، باید در انتظار همانندهای آن باشید».

۵. مانند همین ارتباط و علاقه ای که بین خصوصیات ویژه و شگفت آور وجود دارد، در انتقال خصلتها از فردی به فرد دیگر و در گرایش از نیکی به بدی نیز، همانند آن وجود دارد: «با مردم نیکوکار معاشرت کنید تا از آنان بشوید» و: «همیشه نیکی و مردم نیکو را بجوید و بخواید!»

۶. امام بطور عمیقانه ای ایمان دارد که هر انسانی، هرگونه که باشد، می تواند در راه خیر و نیکی گام بگذارد و در این زمینه، هیچ انسانی بر دیگری برتری ندارد: «هرگز هیچیک از شما نگوید که: دیگری برای نیکوکاری از من بهتر و لایقتر است!»

۷. انسان کارهای نیک خود را نباید بزرگ بشمارد، بلکه هر کار نیکی که او انجام می دهد، همچنان کوچک خواهد بود، چرا که اکتفا به میزانی از نیکی، در واقع انکار نیکی بزرگ جهان هستی بزرگ و انکار نیروی انسان است که جهان بزرگ را در خود جای داده است.

امام درباره نیکوکاران و مردم با ایمان می فرماید: «آنان از کارهای کوچکشان راضی نمی شوند و کارهای بزرگشان را بزرگ نمی شمارند، آنان همیشه مراقب خود هستند و بیم دارند که در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده باشند».

۸. در اینجا لازم است اشاره ای هم به آن بینش عمیقی بکنیم که علی بن ابی طالب علیه السلام با مقیاس آن، مفاهیم انگیزه های انسانی را ارزیابی می کند و بواسطه آن، همه مردم را در رفاه و آسایش قرار می دهد. چنانچه ما به آثار اکثر اندیشمندان بزرگ، که مسائل مربوط به مردم را مورد توجه قرار داده اند، نظر کنیم، خواهیم دید که کلمه «سعادت» و «خوشبختی» کلمه ای است که در این آثار زیاد بچشم می خورد و مفهوم و مدلول همین کلمه، مدار بحثها و هدف نهایی آنهاست. ولی امام، بجای کلمه «سعادت» در سخنان خود از کلمه ای استفاده می کند که در تعریف طبیعت انسانی از نظر هدف، عالیت و از جهت مفهوم، عمیقتر و از نظر مقام و افق، بزرگتر و وسیعتر است. او بجای کلمه «سعادت»، کلمه «خیر» و «نیکی» را بکار می برد و دلهای مردم را متوجه آن می سازد. چرا که «سعادت» در چهارچوب افق فرد، محصور است ولی خیر و نیکی، در چنین چهارچوبی محدود نیست، و بنابراین، خیر و نیکی بزرگتر و برتر از سعادت است و از طرف دیگر، خیر و نیکی شامل سعادت هم می شود ولی سعادت، شامل آن نیست و روی این اصل، خیر و نیکی، جامعتر است! باید بر آنچه که گذشت بیفزاییم: بعضی از مردم گاهی با چیزهایی سعادتمند می شوند که دور از شرافت و مقام والای انسانی است و با اعمالی به سعادت می رسند که موجب آزار و رنج دیگران می شود، و یا آنکه آنان گاهی به نادانی و خوشگذرانی خود، نام سعادت می نهند و چنین می پندارند که سعادتمند شده اند، ولی خیر و نیکی غیر از سعادت است، چرا که سرچشمه آن از سرچشمه خیر و نیکی است. و خیر و نیکی سعادت است که وابسته و پیوسته با سعادت همه مردم است و با آسودگی وجدانی و جسمانی همراه است. و از اینجا است که این کلمه را در سخنان آتشینی که مردم را به سوی بالا بردن مقام انسان می خواند، بسیار بکار برده است. من در آثار علی بن ابی طالب علیه السلام کلمه «سعادت» را فقط در یک مورد دیده ام؛ ولی امام در آن مورد هم همان مفهومی را در نظر دارد که از خیر و نیکی (با آن افق عالی و گستردگی دامنه اش) اراده می کرد.

جمله ای که در آن، امام علی علیه السلام کلمه «سعادت» را بکار برده است این است: «از سعادت و خوشبختی مرد آن است که همسر او صالح باشد و فرزندانش نیک و پاک و برادرانش شریف و بزرگوار و همسایگانش شایسته و نیکوکار باشند و روزی او در سرزمین خودش باشد»!

دقت کنید که چگونه امام سعادت انسان را با خوشبختی افرادی که در اطراف او هستند پیوند می دهد؟ نخست سعادت افراد خانواده و سپس خوشبختی همه برادران و همه همسایگانش را در نظر می گیرد و پس از آن، سعادت او را وابسته به خوشبختی سرزمین او می داند، که بی شک آن سرزمین، مربوط به همه مردم آن است و روزی همه افراد خود را باید برساند!...

۹. نیکی هستی و صلاح و خیر انسان، بطور ضروری لازم می دارد که به وجدان انسانی، بمثابة آخرین داور در تشخیص کارهای سودمند یا زیانبخش، اعتماد و اطمینان داشته باشیم!

ما در این زمینه نظریه ای داریم که درباره آن کمی مشروح تر سخن می گوئیم: در سخنان امام جملاتی وجود دارد که فقط عقل و خرد را مورد خطاب قرار می دهد. و عبارات دیگری نیز هست که در آنها وجدان و ضمیر انسان را مخاطب ساخته است. ولی بیشتر سخنان امام، متوجه عقل و وجدان (هر دو در یکجا) است.

درباره سخنانی که فقط عقل و خرد را مورد خطاب قرار می دهد، باید گفت که آنها نهایت واقع بینی و نتیجه محتوم کوشش عقلی است که بسیار نکته سنج و دقیق است و نیکی و بدی و خوبی و زشتی زمان را مورد تمرین قرار داده و در سایه آزمایشات متعدد همه مقدمات کشف حقایق را دریافته است، و از اینجا است که می بینیم آن سخنان، در اثر شدت ارتباطی که با حقایق دارند، بشکل قواعد هندسی (که دارای حدود و ابعاد هستند) درآمده اند و همچنین در سایه پیوند محکمی که با زیبایی بیان و تعبیر دارند، دارای جالبترین چهارچوبهای هنری و فنی شده اند، بطوری که از نقطه نظر موضوع و مفهوم، ماده و شکل آنها در عالیترین سطح اصول ادبیات کلاسیکی غرب قرار گرفته است.

در اینگونه سخنان حکمت بار که متوجه عقل و خرد است، می بینیم که علی بن ابی طالب علیه السلام فقط طرح و نقشه می دهد و مردم را به حال خود می گذارد که آنچه را که می بینند، ارزیابی کنند، سپس اگر پسندیدند، بپذیرند و اگر نخواستند قبول نکنند! و به همین علت است که در اینگونه گفتارهای حکمت بار، شکل و هیئت «طلب» و «خواست» را نمی یابیم، بلکه فقط سخنانی توأم با حکمت را می بینیم که در قالب جمله های «خبری» محض ریخته شده و به دور از هرگونه رنگ و شکل امر ونهی، بیان شده است.

در این سخنان شکل و طبیعت، دوست و دشمن، نیکوکار و بدکردار، خردمند و احمق، خسیس و بزرگواری، راستگو و منافق، ستمگر و ستمدیده، نیازمند و ثروتمند، هوادار حق و هواخواه باطل، مفهوم اخلاق پاک و اخلاق زشت، شئون نادان و عالم، گوینده و سکوت کننده، بردبار و عصبانی، طمعکار و قانع، چگونگی آسانی و سختی، دگرگونیهای زمان و نقش آن در اخلاق مردم، و امور و مسائلی که در یک بخش یا یک فصل نمی توان آنها را شمرد، تبلور می یابد!...

و اکنون درباره آنگونه از سخنانی که امام با آنها، وجدان، و یا عقل و وجدان هر دو را مورد خطاب قرار داده است، سخن می گوئیم:

این مسئله ثابت شده است که افرادی که گمان می کنند فقط در سایه نظامات و قوانین می توان آرامش انسان و امنیت و آسایش جامعه را فراهم ساخت، اشتباه می کنند و البته اشتباهشان بسیار بزرگ است! چرا که این سازمانها و قوانین که چگونگی حقوق بشر را اعلام می کنند و به مردم دستور می دهند که آن حقوق را مراعات و نگهداری کنند، باید بدانند که اینها در آغاز و پیدایش و در سرانجام و نتیجه، جز با عقل استوار و سالم و نفس پاک و تهذیب شده و وجدان بیدار و بی آلایش، قابل نگهداری و انضباط نیستند. دنیای مردم و هر چه که در آن وجود دارد (البته در حدود معینی) به اخلاق و روش تنظیم کنندگان قوانین و نظامات و به میزان وسعت یا تنگی نظر آنان در خیرخواهی و نیکوکاری، بستگی دارد و همچنین با وجدان توده مردمی پیوند دارد که میدان کوشش این نظامات و قوانین را تشکیل می دهند و وجود و پیدایش آنها را تجویز می کنند. البته ما اعتراف می کنیم که سازمانها و نظامات اجتماعی جدید به حکم طبیعتشان و به نسبت اصولی که در زمینه امکانات اجرایی دارند، با قوانین و نظامات قدیم، تفاوت کلی دارند و به اداره کنندگان تشکیلات خود اجازه می دهند که آن را تغییر دهند و یا بر ضد آن اظهار نظر کنند، ولی قوانین و تشکیلات پیشین، بیشتر از امروز تحت تأثیر اخلاق اداره

کنندگانی قرار داشتند که طبق دلخواه خود رفتار می کردند! و البته این وضع، علل و عواملی داشته و دارد که اکنون موضوع بحث ما در اینجا نیست!

با اینکه سازمانها و قوانین نیک و صالح موظفند که مردم را متوجه وظایف خود کنند و به انجام کارهایی و ادارشان سازند که به سودشان تمام می شود، ولی این جلب توجه و وادار ساختنشان، اگر همراه با عمل ناشی از کنه ضمیر و وجدان نباشد، دو موضوع خارج از حدود قیمت و ارزش انسانیت خواهند بود.

به نظر ما، هر عملی که انسان انجام می دهد، چنانچه همراه با شور و شوق درون و وجدان و خالی از هرگونه فشار و اجبار نباشد، بی شک فاقد گرما و حرارت انسانی است، در صورتی که این گرما و حرارت، پرارزترین و بزرگترین چیزی است که باید با عمل و ساخته های انسانی همراه باشد. سازمانها و قوانین در ایجاد روابط و پیوندهای انسانی، فقط به این میزان از پیروزی می توانند دست یابند که متوجه عقل و وجدان شوند و خیر و نیکی را به آن دو نشان دهند و سپس در چهارچوب یگانگی و وحدتی که ضامن پیشروی فرد و جامعه در راه تمدن است، بین امکانات مساعد برای کار سودمند و اراده کارگر، به هم آمیختگی و توافق زیبایی بوجود آورند! آنچه که در این زمینه، درباره افراد و جماعات صدق می کند، درباره تاریخ اندیشمندان و قانونگذاران و دانشمندان و مکتشفین و نظایرشان هم صدق و تطبیق می کند.

چنانچه، تاریخ کسانی را بررسی کنید که به انسان و تمدن خدمت کرده اند، خواهید دید خرد و اندیشه ای که آنان را در هر میدان و زمینه ای به راه صحیح راهبری کرده، تنها نبوده است، زیرا عقل تنها، سرد و خشک است و جز ارقام و آمار و انواع و شکلهای مشخص، چیز دیگری را نمی شناسد، و به همین علت است که عقل شما را به راه هدایت می کند ولی در چگونگی عبور از پستیها و بلندیهای آن، دیگر کاری با شما ندارد، بلکه این وجدان سالم و عاطفه گرم است که شما را در آنها راهبری می کند و به پیش می برد!...

به نظر شما چه چیزی مارکونی را به آن گوشه نشینی ناگوار و جانکاه و تنهایی وحشتناک و ناراحت کننده، وادار کرد؟ اگر وجدانی نبود که چشمپوشی از خوشیهای زندگی و سازش با مشکلات و ناراحتیهای تنهایی را در راه خدمت به انسان و تمدن، برایش نیکو جلوه دهد، و اگر عاطفه ای نبود که این وجدان سالم را با گرما و حرارت خود احاطه کند، چه چیزی می توانست مارکونی را به ادامه آن وضع راضی سازد؟ البته آنچه که درباره مارکونی گفته شد، درباره: پاستور، گالیله، گاندی، بتهوون، بودا، افلاطون، گوته (و دیگر مردانی که به مرحله کمال انسانی نزدیکتر بودند) هم گفته می شود.

دلیل مثبت ما بر این حقیقت برای روشن شدن بیشتر، با یک دلیل منفی دنبال می شود! آیا آدولف هیتلر، چنگیز خان، حجاج بن یوسف ثقفی، و جناب قیصر بورژیا، (قهرمان شوم و نامبارک کتاب «امیر» ماکیاوول<sup>۲</sup>) و بعضی از دانشمندان معاصر اتمی (که موافقت کرده اند آزمایشات آنان روی افراد بشری انجام یابد) دارای اندیشه های بیشتر و ادراک بهتری نبودند که ادراک دیگران در برابر آنان ناچیز بود؟... بی شک چنین بود؛ ولی با اینحال کار آنان، جز آدمکشی، نابودی، ویرانی و تجاوز به مقدسات تمدن و یادگارهای کوششهای انسانیت و تجاوز به مقام پرارزش زندگی و زندگان و نیکی و خیر جهان هستی، چیز دیگری نبود. و البته علت این امر آن است که عقل و اندیشه

آنان همراه با وجدانهای سالم و عواطف بزرگوارانه نبود! و در آنجا که وجدان و عاطفه نباشد، سودی از عقل و خرد عاید نخواهد شد؛ و بلکه باید گفت که چنین عقل و خردی، به زیانبخشی نزدیکتر خواهد بود!

در اینجا نمی‌خواهم نیروهای گوناگون انسان، از قبیل: عاطفه، وجدان، اندیشه و خرد و نظایر اینها را از یکدیگر جدا سازم و هر کدام از آنها را جداگانه بحساب بیاورم، چرا که نیروهای انسانی، بدون شک در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و با همدیگر همکاری و تعاون دارند، ولی مراد من از عقل و خرد در اینجا، همان نیرویی است که مسائل و امور را در سطحی ارزیابی می‌کند که بین سبب و نتیجه پیوند می‌دهد و رابطه علت و معلول را تحکیم می‌بخشد و بدین ترتیب، در چهارچوب آن ارقام و آمار و حدودی گردش می‌کند که خود تحت تأثیر محیط ویژه یا همگانی انسانیت قرار نمی‌گیرد.

من در پرتو این نکته، به خود اجازه دادم که این جدایی را بین عقل و وجدان، قائل شوم! پس بنابراین صاحب یک عقل و خرد مکتشف، باید دارای وجدان و عاطفه ای باشد که او را در راه خیر و نیکی به پیش براند! و البته آنچه را که در این زمینه، درباره قانونگذار می‌گوییم، باید درباره افرادی هم که قانون برای آنها وضع شده است بگوییم.

پس افرادی که از آنها خواسته می‌شود که در مسیر صحیح و نیکوکارانه ای گام بگذارند، باید به ضمیمه پذیرش و قبول و قانع شدن عقلی محض، از نظر وجدانی هم قانع شوند تا این امر بخاطر ساختمان یک جامعه صالح، آنان را در راه تهذیب و تربیت بزرگ ارکان انسانی، پیش ببرد. و باید آنان، با آن سلسله از فضایل اخلاقی که نظامات و قوانین را با دژهای بلندپایه و غیرقابل نفوذ خود احاطه کرده اند، آشنایی یابند و همگام شوند و سرانجام باید تبدیل به افرادی خیرخواه و نیکوکار گردند!

به همین جهت است که علی بن ابی طالب علیه السلام (چنانکه در گذشته دیدیم و باز در آینده خواهیم دید) می‌کوشید که انگیزه‌ها و عواطف خیر و نیکی را در افراد به جنبش درآورد و وجدانهای پاکی را که بخاطر آلودگیهای روزگار، خواب آلود بودند، بیدار سازد و آنها را به رشد و تکامل وادارد و در حفظ و نگهداری آنها بکوشد.

امام با همه سفارشها، خطبه‌ها، عهدنامه‌ها و سخنانش، متوجه وجدانها و درون افراد بود، چرا که او بخوبی آگاه بود که تهذیب اخلاق در حفظ سیستمهای عادلانه و نظامهای صحیح و در ایجاد گرمی و حرارت در رفتار مردم، چه نقش مهمی را بعهده دارد. و همچنین او آگاه بود که این تهذیب و تربیت اخلاقی با آن ارزشهای انسانی ای که دارد، خود مطلوب بالذات است، چنانکه به علت ایجاد تعادل و توازن در بین انگیزه‌های بشری، برای حمایت و پشتیبانی از عدالت اجتماعی و سنتهای آن، مورد لزوم است.

البته آن قدرت خارق العاده ای که در امام وجود داشت، در این زمینه به علی بن ابی طالب علیه السلام کمک و یاری کرد و او توانست بوسیله آن، در اعماق وجود مردم (اعم از افراد و جماعات) نفوذ کند و هوسها و خواستهای آنان را دریابد و با اخلاق و طبیعت آنان، آشنا شود و سپس نیک و بد آن را ارزیابی کند و آنگاه، در پرتو اعتماد کامل به وجدان انسانی (که امام علیه السلام توجه خود را به آن معطوف می‌دارد) طرح و نقشه بدهد و امر و نهی صادر کند.

اعتماد و اطمینان امام بر وجدان انسانی، همان اعتماد بزرگمردانی بود که عقل روشن و قلب آکنده از مهر و حرارت انسانی و دل لرزان از عشق عمیقی که حد و مرزی به خود نمی‌شناسد، ارکان آنان را تشکیل می‌داد و این صفات در آنان دور هم جمع شده بود!

اعتماد امام به این وجدان، مانند اعتماد بودا، روسو، گاندی، و دیگر بزرگانی بود که از قلبشان آنچنان پرتوی ساطع بود که نور و پرتو چیزهای دیگر در برابر آن بچشم نمی آمد.

بر پایه همین اعتماد بود که علی بن ابی طالب علیه السلام امثال و حکم خود را پایه گذاری کرد و تحکیم بخشید، و بر اساس همان اعتماد بود که افکار و اندیشه ها و خطابه هایی که با آنها وجدان مردم را مورد خطاب قرار می داد، به یکدیگر می پیوستند! امام با این که از بدبختیها و فجایع ناشی از اعمال مردم آشنایی داشت، باز هم به جنبه های مثبت و گوشه های نیک کارهای آنان چنین اعتماد و اطمینانی را ابراز می کرد و به همین علت هم می کوشید که بذره های این اعتماد و اطمینان را در دل های همه آنان بپاشد.

امام به خوبی می دانست که «در مردم حق و باطل و راست و دروغ، وجود دارد» ولی بهتر است که انسان چشم و دل خود را فقط با جنبه های خیر و نیک آن آشنا سازد، چرا که همین جنبه هاست که قابل رشد و تکامل است و شاید که آموزش و پرورش در این زمینه، با نشان دادن سیره و روش نیکو، و امثال و حکم زیبا، مفیدتر باشد.

امام بطور مکرر در سفارشها و پیمانهای خود، ضرورت و لزوم این اعتماد به وجدان انسانی را یادآور شده است. و از جمله سخنان اوست: «آن کس که بر تو گمان نیک ببرد، گمان او را تصدیق کن!» و در جای دیگر می فرماید: «چنانچه در سخن مردم احتمال نیک بتوانی پیدا کنی، گمان بد میر» و «از عدالت نیست که انسان با ظن و گمان، اعتماد را از بین ببرد» و «اگر صلاح و نیکی بر زمان و مردم آن چیره شود و سپس کسی بدون هیچ دلیلی بر دیگری گمان بد ببرد، در واقع ستم کرده است» و «بدبخت ترین مردم کسی است که به علت گمان بد، بر کسی اعتماد نکند و به علت کارهای بد، کسی به او اطمینان نیابد!»

## پی‌نوشتها:

۱. ما در آثار علی بن ابی طالب علیه السلام در دو جای دیگر نیز به کلمه «سعادت» برخورده ایم که البته در هر دو مورد، مفهوم سعادت، در سطحی مانند مفهوم خیر و نیکی دائمی است امام در خطبه ۱۵۶ می‌فرماید: «... فان الله قد أوضح لكم سبيل الحق و أنار طرقه، فشقوة لازمة او سعادة دائمة...»: (خداوند مکتب حق را بر شما آشکار ساخته و راههای آن را روشن ساخته است و اکنون یا بدبختی همراه شما است یا سعادت همیشگی...»، و در آخرین جمله عهدنامه مالک اشتر هم می‌فرماید: «... و ان یختم لی و لک بالسعادة والشهادة انالیه راجعون.»: (از خداوند می‌خواهم که کار من و تو را با سعادت و شهادت در راه خود پایان دهد. و بازگشت همه ما به سوی خداست...).

۲. ماکیاول: نابغه ایتالیایی است که در دوران نقاشی بزرگ رافائل زندگی می‌کرد و دوست و همکار او بود. اندیشه و اخلاق او، او را واداشت که به روشهای ظلم و بربریت حکام و فرمانروایان تاریخ، حمله کند و به همین منظور، کتاب مشهور خود، تحت عنوان امیر را تألیف کرد که در آن بیشترین گروهی ستمگر از فرمانروایان و شخصیت‌های مسخره و مبتذل را بطور غیرمستقیم، نشان داد. او در این کتاب برای مردم، شکلی از شخصیت امیری را ترسیم می‌کند که از هرگونه وجدان و عقل و ذوقی خالی و دور است و به هرگونه وسیله زور و شدت، اعم از کشتار و آدمکشی و تبعید و فجایع دیگر، برای تحکیم قدرت خود، دست می‌زند... او در این کتاب به این نکته اشاره می‌کند که فرمانروایان تاریخ و عصری که او در آن بسر می‌برد، با این روش ناجوانمردانه به سلطه خود ادامه می‌دادند! ماکیاول در کتاب خود، صفات و اخلاق زشت «امیر» را از شخصیت قیصر بورژیا، پسر پاپ الکساندر بورژیا (همان پاپی که مرتکب جنایات و فجایع بیشماری شد) اقتباس می‌کند...

اکنون به مکتبی که در راه حکمرانی و تحکیم پایه های قدرت به این اسلوب پناه می‌برد، ماکیاولیسم می‌گویند و این به آن جهت است که نام نویسنده آن کتاب، ماکیاول بود... (کتاب ماکیاول را «محمود محمود» به فارسی ترجمه کرده که به نام شهریار در تهران چاپ شده است).